سید محمد تقی علی حسینی
۸۶/۱۲/۸



کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
شمارهٔ ثبت کتاب
۲۰۹۸۴۷
کتاب عطیهٔ ربانی (شرح لامیة العجم طغرایی)
مؤلف ملاطاهر قمی
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۸۶۸۲
خطی
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
۱۸۶۸۲
۱۸۶۸۲
۲۰۹۸۴۷


کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
کتاب عطیه ربانی (شرح لامیة العجم طغرایی)
مؤلف ملا طاهر قمی
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۸۶۸۲
جمهوری اسلامی ایران
شمارهٔ ثبت کتاب ۲۹۸۴۷
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
خطی
۱۸۶۸۲

المهدی صاحب العصر والزمان برسد والله المستعان **مقدمه** در بیان
کثرت و وفور فضایل و مناقب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است و ثواب
خواندن و شنیدن و نوشتن و نظر کردن در فضایل آنحضرت و ثواب شعر
گفتن در مدح او و سایر اهل البیت علیهم السلام از حضرت امام ضامن ثامن صلوات
الله علیه نقل شده که هیچ مؤمنی نیست که شعری در حق ما بگوید و ما را بدان مدح کند
مگر اینکه بنا کند از برای او الله تعالی در جنت شهری که از دنیا هفت مرتبه فراختر
باشد و بدیدن او بیایند در آن شهر جمیع ملایکه مقرب و از حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله نقل شده که اگر درختان قلم شوند و دریا مرکب شود و جن حساب
کننده باشند و انس نویسنده باشند احصای فضایل علی بن ابی طالب نمیتوانند
کرد ؛ حدیث فضل علی را تمام نتوان کرد ؛ اگر مداد شود بحر و قلم اشجار ؛
باز از آنحضرت نقل شده که گفت بدرستی که الله تعالی گردانیده است از برای
برادر من علی بن ابی طالب آنقدر فضیلت که از بسیاری آنرا نمیتوان شمرد
پس اگر کسی ذکر کند فضیلتی از فضایل او را و بآن اقرار نماید می آمرزد حق تعالی
گناهان گذشته و آینده او را اگرچه باگناه جن و انس بقیامت در آید و هر که
بنویسد فضیلتی از فضایل او را پیوسته ملایکه از برای او طلب آمرزش
میکنند تا نشانی از آن نوشته باقیست و هر که گوش دهد و بشنود فضیلتی
از فضایل او را الله تعالی می آمرزد هر گناهی را که بگوش کرده است و هر

نظر کند بر فضیلتی از فضایل او خدا می آمرزد هر گناهی را که بنظر کرده است و این
طرفه است که این دو حدیث را با دیگر احادیث صحیحه صریحه در امامت و خلافت
و فضیلت امیر المؤمنین علیه السلام سنیان نیز نقل نموده اند و با اینحال ابابکر و
عمر را بران عالیجناب مقدم میدارند والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم

سلامة القلب تحمی عن الزلل وشعلة العلم دلیل على العمل یعنی سلامت و صحت عقل دور گردانید مرا از لغزش یعنی
خطا در امور دین و دنیا و شعله علم دلالت و رهنمائی کرده است مرا بسوی
عمل بمقتضای علم بدانکه مراد از قلب عقل است و در معنی عقل دو حدیث
نقل شده یکی انکه عقل نوریست در دل که بدان فرق کرده میشود در میان
حق و باطل و حدیث دیگر انکه عقل چیزیست که عبادت کرده میشود بدان رحمان
و کسب کرده می شود بدان جنت راوئی که اینحدیث را از حضرت صادق ع
روایت کرده گفته که از حضرت پرسیدم که آنچه در معویه بود چه چیز بود در جواب
گفت که تلک النکری تلک الشیطنة یعنی آنچه در معاویه بود مکر و شیطنت
بود پس ازین دو حدیث مفهوم شد که عقل نوریست در دل که بدان فرق
کرده می شود در میان حق و باطل و بدان عبادت کرده می شود رحمان و کسب
کرده می شود بهشت و بدانکه عقل عالیشان رفیع المکان را ضد شنیعیست
پر مکر و شیطنت و عصیان و جور و ظلم و عدوان که جهل باشد جهل

ظلمتیست در نفس انسان که بدان کسب کرده میشود جهنم و عبادت کرده
میشود شیطان بدانکه حکمهای جهل نقیض حکمهای عقل است آنچه عقل بدان
امر میکند جهل از آن نهی مینماید و آنچه عقل از ان نهی میکند جهل بدان امر
مینماید عقل صاحب خود را باطاعت و عبادت و پیروی خدای رحمن ترغیب میکند
جهل صاحب خود را باطاعت و پیروی شیطان امر مینماید عقل صاحب خود را
امر میکند بجمیع صفات پسندیده مثل سخاوت و عدالت و مروت و وفا و
تواضع و خوش خلقی و غیر آن از صفات حسنه و خصال جمیله و جهل صاحب خود
را میخواند بصفات ذمیمه مثل بخل و طمع و حرص و ظلم و خلاف مروت و وفا
و بد خلقی و غیر آن از خصلتهای قبیحه ناپسندیده بدانکه شان و شوکت و قوت
و قدرت جهل در وقتیست که عقل عالیشان ضعیف و علیل و مریض باشد
اما در هنگامی که بتوفیق و تایید رب العالمین عقل صحیح و سالم گردد جهل
ضعیف و عاجز و منکوب و مخذول شود و شیطان بفریادش نرسد و شیطان
نیز عاجز و بی یار و مددکار بماند پس بدانکه هر که از طریق حق بیرون رفته و طریق
کفر و ضلالت اختیار نموده از قوت جهل و ضعف و مرض عقل بوده که اگر
عقلهای صحیح میبود بعد از حضرت مصطفی سه یار جفا کار سفاهت شعار جهالت
دثار را بر حیدر کرار نامدار که سرور علما و فقها و ابرار و امام و خلیفه بنص پروردگار
بود ترجیح نمیکردند و ... فضایل مرتضی و دلایل امامت و خلافتش

خواهد شد اما آنچه مذکور میشود قطره ایست از دریائی کسی که دم زند از فضل
بیشمار علی چو مرغکیست که از بحر تر کند منقار و معایب یار جفاکار و دلایل
بطلان ایشان نیز مذکور خواهیم ساخت اما آنچه مذکور میسازیم اندکیست از
بسیاری و مشتیست از خرواری بدانکه جهل مکار جفاکاریست که در هنگام قوت
و شوکت خود بسیاری از طالبان علم را که سالها بکسب علم اشتغال داشته اند
از راه برده و شعل علمشانرا افسرده و بی نور ساخته و ایشانرا از راه عمل بمقتضای
علم دور انداخته پس اگر توفیق یابند و عقل را معالجه نمایند و بمعالجه عقل جهل
را ضعیف سازند شعل علمشان شعله ور شود و بجهل راه بربندند و بعلم خود
عمل نمایند و نجات یابند و اگر توفیق نیابند و عقل را علاج ننمایند جهل ایشانرا
غل و زنجیر نموده بشیطانشان سپارد و در بند اسیری و بندگی شیطان
بمانند تا هلاک شوند پس هرگاه جهل ستمکار و شیطان مکار فضلای دانش
شعار را از راه بیرون برند و در ورطه هلاکت اندازند پس عامیان جهالت
آثار که از نور علم دور افتاده باشند و با علمای صحیح العقل که مشعلداران
راه دینند رفاقت و مصاحبت ننمایند و آداب معالجه عقل از ایشان نیاموزند
و بدان عمل نکنند حال ایشان چگونه خواهد بود جهل و شیطان با ایشان
چه کنند و ایشانرا در چه ورطه ها اندازند پس از آنچه مذکور شد ظاهر گردید
که ناجی و رستگار از عالم و عامی کسیست که بدوای بی بدل ذکر رفت

عقل را معالجه نماید وَاللهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ
مخفی نماناد که عقل صحیح از برای انسان بهتر است از پدر و مادر و فرزند و
برادر و مال و جاه زیرا که عقل سالم وسیله نجات دنیا و عقبی است و باعث
رسیدن بمقام قرب باری تعالی است حق تعالی در کلام مجید گفته که یوم
لا ینفع مال و لا بنون الا من اتی الله بقلب سلیم یعنی در روز قیامت
نفع نمی دهد مال و نه پسران مگر کسانی که بیایند نزد خدا با دل سالم پس از آنچه
مذکور شد معلوم گردید که معالجه عقل عالیمقدار از اعظم مهمات و افضل
مرادات است بلکه کیمیای اکبر و اکسیر اعظم است بدانکه عقل ممدوح خدا و انبیا و اوصیاست
قدر او را ندانستن نقصان دنیا و عقباست در قرآن مجید ذکر اولو الالباب
بسیار است و مراد از آن عاقلان و هوشمندان توفیق آثار است بدانکه علم
معالجه عقل که از اعظم علوم است شیطان بمرور ایام ایام بمکر و حیله و خدعه و فند و تلبیس
و تلبیس آنرا پنهان و مخفی و متروک و مندرس ساخته و درین زمان از علوم
غریبه است این علم شریف را حق تعالی به برکت محبت و دوستی حضرت مرتضی
و سایر آل عبا علیهم السلام والتحیة والثنا باین حقیر عنایت کرده پس لازم باشد
برین محب مومنان که این علم عالیمقدار را از مکمن خفا بمنصه ظهور رساند
و یاران و همسوان خود را از آن مستفید و بهره مند گرداند طریق معرفت علامات
مرض و معالجه عقل برین وجه است بدانکه از علامات مرض عقل ظهور حرص است

وحسد وطمع وطول امل وبغض وکینهٔ مومنان داشتن وبطاعت وعبادت کم
میل وکم رغبت بودن وبلهو ولعب مایل بودن واز دروغ وغیبت محظوظ شدن ودر
حضور خالق جبار ورازق غفار گستاخی کردن ومعصیت نمودن ونترسیدن وشرم
نکردن بدانکه طالب صحت عقل چون بمعالجه مشغول شود باید که چند روز از صحبت اهل
غفلت وجهالت اجتناب وپرهیز نماید ودر ایام پرهیز باید که غذای عقلش فکر در
احوال واوضاع همسفران که سبقت گرفته از دار الفنا بدار البقا رحلت نموده اند
بوده باشد اولا باید که فکر در صورتها واحوال ایشان نماید که چگونه میدیدند ومی گفتند
ومی شنیدند ودر هنگام شادی وفرح چون میخندیدند ودر وقت مصیبت و
حزن والم چون میگریستند واشکها از دیده میریختند ودر هنگام ظهور اشتهاها
چون میخوردند ومی آشامیدند ودر اوقات استراحت چگونه تکیه میکردند و
میخوابیدند ودر تحصیل مطالب ومایحتاج خود چگونه سعی مینمودند ومی دویدند واز
برای خواستگاری زنان عفیفه ودختران لطیفه فکرها میکردند وتدبیرات مینمودند
تا انکه بمطلب رسیدند وایشانرا بمنازل خود آوردند وبنای زناشوهری کردند و
آغاز محبت ودوستی نمودند وتحصیل فرزندان کردند واز برای ایشان جان
فشانیها نمودند وزحمتها کشیدند ومالها جمع کردند وبنای جا ومکان وقصر و
ایوان نمودند وبغفلت گذرانیدند وخالق ورازق خودرا فراموش ساختند
ودر خدمت وطاعت وعبادتش تقصیر نمودند وبلهو ولعب وعیش وطرب

مشغول گردیدند وسفر عظیم الخطر را فراموش ساختند تا انکه درین اثنا
بیخبر وگمان مرض الموت بامر خدای رحمان در رسید وایشانرا دریافت وفرزندان
وعیالان را مضطرب ساخت پس خویشان ودوستان ویاران از برای معالجه
ایشان بسوی طبیبان بقدر امکان علاجها کردند ودواها خورانیدند تا انکه
آخر دانستند وفهمیدند که مرض ایشان مرض الموت است پس نا امید گردیدند و
دست از معالجه کشیدند ودوستان ومحبان چون احوال را چنین دیدند گریه
آغاز نمودند وفریاد برکشیدند چون بیماران بیچاره صحبت چنین دیدند از حیات
نا امید گردیدند واشک در دیده گردانیدند وآه حسرت برکشیدند پس نظر
بفرزندان کردند وبیاد آوردند زحمتهائی که از برای ایشان کشیدند واوقاتی که
صرف خدمت ایشان نمودند پس دانستند که از فرزندان با ایشان راحتی نمیرسد
وفایده عاید نمیشود غیر اینکه ایشانرا بقبرستان برند وبخاک سپارند وتنها ایشان
گذارند وبرگردند پس از فرزندان نا امید شده بمال خود نظر کردند وبعد از تامل
فهمیدند که از آن نیز بایشان فایده نمیرسد سوای کفنی که ساتر بدن ایشان
باشد پس از مال نا امید شده متوجه عمل خود گردیدند ودانستند که سوای عمل
چیزی بکار ایشان نخواهد آمد پس حسرتها خوردند وپشیمانیها کشیدند که در باب
عمل چرا تقصیر کردند وتغافل نمودند وتساهل ورزیدند پس با حسرت وندامت
بسیار از دار الفنا بدار البقا رحلت نمودند پس دوستان ومحبان گریه و

زاری کردند و نوحه و بیقراری نمودند و دشمنان شماتت و شادی و خنده
وخوشحالی کردند پس ایشانرا بغسلگاه بردند و بر تخته انداختند و برهنه و عریان
ساختند و باب سدر و کافور و قراحان غسل دادند و در کفن پیچیدند و دوستان
و محبان و آشنایان تابوتشان بر دوش گرفتند و بمصلی بردند و نماز گزاردند
پس بقبرستانشان نقل نمودند و بخاکشان سپردند و تنهاشان گذاشتند و بر
گردیدند و بلهو و لعب و عیش و طرب مشغول شدند و مصاحب و یار دیرینه را فراموش
ساختند و بعد از اندک زمانی کرمان در بدنهای لطیف ایشان بهم رسیدند و بدن و
زبان و پوست و گوشت ایشانرا همگی بخوردند و مویها و دندانهای ایشان
در خاک لحد ریخته شد پس اگر یاران و دوستان ایشان بقبرستان روند و پرده
خاک را از روی ایشان بردارند خواهند دید که کدوئی چند بی صفا سوراخی چند در
کدوها پیدا اند از چشم و گوش اثری نبینند و نه از لب و زبان و دندان نشانی
یابند پس از آن کدوها نفرت نمایند و هراسان شوند و پشیمان برگردند چون از
فکر در صورتهای ایشان فارغ گردد باید که فکر نماید که زنان ایشان چگونه
شوهر و یار دیرینه خود را فراموش ساختند و بشوهر دیگر رفتند و خانهای ایشان
که در بنای آن تعبها کشیده بودند چگونه مسکن دیگران شد و مالهای ایشان را
چگونه مردمان در میان خود قسمت نمودند و فرزندان ایشان چگونه خوار
و ذلیل گردیدند بعد از آنکه عزیز و محترم بودند چون فکر در احوال هر یک از

یاران و دوستان نماید باید که فکر کند و بخود خاطرنشان نماید که عنقریب
حال او نیز مثل حال ایشان خواهد بود و آنچه بر ایشان واقع شده بر او نیز واقع
خواهد شد بدانکه بقبرستان رفتن و در میان قبرهای خویشان و دوستان نشستن
و با ایشان صحبت داشتن و از ایشان احوال پرسیدن و ایشانرا از احوال زنان
و فرزندان و اموال خبر دادن در صحت عقل فایده بسیار دارد   خواهی که
شوی راست رو ای کج رفتار   مگذار تو عقل رهنما را بیمار   فکرست دوای عقل
رو سوی مزار   کن فکر بحال خویش و همسایه و یار   و سزاوار چنان است که
طوماری درست نماید و اسمهای یارانی که فوت شده اند و در ظلمتکده قبر پایمال
جانوران گردیده اند در آن طومار ثبت نماید و مکرر آنرا خصوصاً در اوقات صلوة
مطالعه کند و فکری در احوال ایشان نماید و ایشانرا دعا کند و از کریم متعال از
برای ایشان طلب آمرزش نماید و از زبان حال ایشان موعظها و پندها بشنود
و باید که چون بکوچها و محلات گذر کند هر خانه یا خرابه ببیند آنرا مخاطب ساخته
بگوید این ساکنوک این بانوک ما المطیقین یعنی کجایند ساکنانت کجایند بنا
کنندگانت چرا ناطق نمیشوی از حضرت امام جعفر علیه السلام نقلست که این
قول افضلست از اینکه کسی یکشب بعبادت قیام نماید سبب اینکه این قول ثواب
عظیم دارد اینست که اینقول با تصور معنی دوای عقل عالیشانست که معمور
دین و ایمانست و لهذا احادیث بسیار در فضل ذکر موت واقع شده

از انجمله این حدیث است که از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله نقل شده
که من اکثر ذکر الموت احبه الله یعنی هر که موت را بسیار یاد کند الله تعالی
دوست دارد او را و ظاهر است که محبوب خدا بودن مرتبه ایست بلند و منزلتیست
ارجمند و سبب آنکه هر که موت را بسیار یاد نماید محبوب خدای عز و جل می شود این
است ذکر موت جلاب قلب و سبب صحت عقل است و صحت و سلامت
عقل سبب توبه و انابت و طاعت و عبادت و محبت و اخلاص است و صاحب
این صفات بی شک محبوب حق تعالی است و بدانکه مداومت باین ادعیه
کردن در صحت عقل نفع تمام دارد بشرط تصور معنی دعای اول با ترجمه

اللهم ارحمنا اذا امتنا و احییتنا وجئناک عرایا حفاة مغبرة
من تراب القبر وجوهنا خاشعة من فزع القیمة ابصارنا ذابلة
من شدة العطش شفاهنا جایعة لطول المقام بطوننا منحنیة
من ثقل الاوزار ظهورنا الهی رحم کن بر ما در وقتی که بمیرانی و زنده
سازی ما را و بیاییم ترا در حالتی که عریان باشیم و برهنه پا و غبار آلود باشد
از خاک قبر رویهای ما و شکسته باشد از ترس روز قیامت چشمهای ما و خشک
شده باشد از شدت تشنگی لبهای ما و گرسنه باشد از طول اقامت شکمهای
ما و منحنی شده باشد از سنگینی گناهای پشتهای ما دعای ثانی با ترجمه

اللهم ارحمنی مصروعا علی الفراش تقلبنی ایدی احبتی

وارحمنی مطروحا علی المغتسل یغسلنی صالح اخوتی وارحمنی
محمولا قد تناول اصحابی اطراف جنازتی وارحمنی فی ذلک البیت
المظلم وحدتی و وحشتی و غربتی وارحمنی عند تغیر صورتی
وحالی اذا ابلی جسمی و تفرقت اعضائی و تقطعت اوصالی
الهی رحم کن بر من در حالتی که افتاده باشم بر فراش و بگرداند مرا از پهلو به پهلو دستهای
دوستانم و رحم کن بر من در حالتی که انداخته شده باشم بر بالای تخته و غسل دهد مرا
صالح برادرانم و رحم کن بر من در حالتی که مرا برداشته باشند و گرفته باشند اطراف
جنازه ام مصاحبانم و رحم کن بر من در آنخانه تاریک بر تنهائی و دلگیری و غریبی ام و
رحم کن بر من در وقت متغیر شدن صورتم و حالم در وقتی که پوسیده شود بدنم و
متفرق گردد اعضایم و از هم جدا شوند بندهایم دعای ثالث با ترجمه اللهم
ارحمنی اذا انقضی اجلی و انتهی عملی وارحمنی اذا مرضت مرض الموت
وشممت رایحة الفوت و یأس منی الطبیب و بکی علی الحبیب وارحمنی
اذا عرق الجبین وکثر الانین والتفت الساق بالساق ودنی منی الرحیل
والانطلاق وارحمنی اذا انشرت الاکفان و بکی علی الاخوان وارحمنی
اذا دفنت و ودعنی الاحباب و فارقنی الاصحاب وحرمت النعیم
وانقطع عنی النسیم وارحمنی اذا نسی اسمی و بلی جسمی و تغیرت صورتی
وحالی و تقطعت اعضائی واوصالی وارحمنی اذا اندرس قبری

وانطوی ذکری فلم یزرنی زائر ولم یذکرنی ذاکر الهی رحم کن بر من در
وقتی که عمرم بآخر رسد و عملم تمام شود و رحم کن بر من در وقتی که بیمار شوم چهار موت
و بمشامم رسد بوی فوت و نا امید شود از من طبیب و بگرید بر من حبیب و رحم کن بر
من در وقتی که عرق کند جبینم و بسیار شود ناله ام و سوده شود ساقم بساق و نزدیک
شود بمن رحلت و فراق و رحم کن بر من در وقتی که پهن کرده شود کفنم و بگریند
بر من برادرانم و محروم شوم از نعیم و منقطع شود از من نسیم و رحم کن بر من در وقتی
که فراموش شود اسم من و پوسیده شود جسم من و متغیر گردد صورت من و حال
من و پاره شود و از هم جدا گردد اعضای من و بندهای من و رحم کن بر من در وقتی
که خراب و مندرس شود قبرم و از خاطرها برود یاد دم و زیارت نکند مرا زیارت کننده
و یاد نکند مرا یاد کننده دعای چهارم با ترجمه اللهم ارحمنی اذا امرضت و
علی الفراش صرعونی ولجیتی لعیاداتی حضرونی وفی سکرات الموت
وجدونی وبکوا علی حین ابصرونی وجلسوا عندی ولقنونی
واطبقوا فای وغمضونی وبعد فراق الروح غطونی ثم الی المغسلة
نقلونی وعلی المغتسل طرحونی ونزعوا ثیابی وکشفونی ومن جانب
الی جانب قلبونی وبالخلیطین والقراح غسلونی وبالاکفان المعهودة
کفنونی وبجریدة النخل خضرونی وفی الجنازة وضعونی وفی جنبتی
علی اکتافهم حملونی والی المصلی حولونی وصلوا علی ورفعونی

والی المقبرة نقلونی وفی حفرتی ادخلونی وفی لحدی اضجعونی و
بالتراب وسدونی ثم لقنونی وطموا قبری وفارقونی ورجعوا عنی
وخلونی ثم الملائکة للسؤال حضرونی وعما شاء ربی سألونی ثم
خلق الدیدان فاکلونی وعن صورتی وهیأتی غیرونی لیت شعری
من الذی یحضرنی وفی سکرات الموت یجدنی ویبکی علی ویلقننی
ویطبق فای ویغمضنی ومن الذی ینزع ثیابی ویکشفنی ویغسلنی
ومن الذی یکفننی ویخضرنی ومن الذی علی کتفیه یحملنی ومن الذی
یصلی علی ومن الذی یقبرنی وفی لحدی یضجعنی وبالتراب یوسدنی
وبالشهادتین یلقننی ویطم قبری بالتراب فیدعنی لعلی اراهم فی کل
یوم ویرونی واجالسهم ویجالسونی واواکلهم ویواکلونی و
اصاحبهم ویصاحبونی واکالمهم ویکالمونی ولکن لا اعرفهم ولا
یعرفونی الها رحم کن بر من در وقتی که بیمار شوم و بر فراش اندازند مرا و
دوستان بعیادتم حاضر شوند و مرا در سکرات موت دریابند و بگریند بر من در وقتی
که مرا ببینند و نزد من نشینند و مرا تلقین کنند و دهنم را و چشم را بهم گذارند و ببندند
و چون روح از تنم مفارقت نماید مرا بپوشند و بعد از آن بغسلگاه برند و بر بالای
تخته اندازند و لباس مرا بکنند و عریانم سازند و از جانب بجانبم گردانند و باب سدر
و کافور و آب خالص غسل دهند مرا و بکفنی که در شرع مقرر شده بپیچند مرا

وجریدهٔ نخل در کفنم گذارند و مرا در تابوت نهند و دوستان اطراف تابوتم
رابدوش گیرند و بمصلایم برند و در آنجا تابوتم رابگذارند و بر من نماز کنند پس ازآنم
بردارند و بقبرستانم رسانند و بقبرم داخل سازند و در لحدم بپهلو بخوابانند و بالینم
ازخاک بسازند و رویم رابران گذارند و بعد ازانم تلقین کنند و قبرم راپرخاک
سازند پس ازآن مراواگذارند و برگردند کاشی میدانستم که کیست انکس که در
مرض الموت نزد من حاضر خواهد شد و مرا در سکرات خواهد دید و بر من خواهد
گریست و تلقینم خواهد کرد و چشم و دهنم راخواهد بست وکیست انکه مرا بر تخته
خواهد انداخت و عریانم خواهد ساخت و مرا غسل خواهد داد و کیست انکه مرا در کفن
خواهد پیچید و جریده نخل در کفنم خواهد گذاشت و کیست انکه تابوتم را بر دوش خواهد
گرفت و مرا خواهد برداشت و کیست انکه نماز بر من خواهد گذاشت و کیست
انکه مرا در قبر داخل خواهد ساخت و در لحدم بپهلو خواهد خوابانید و بالینم را از
خاک قرار خواهد داد و رویم رابران خواهد نهاد و تلقینم خواهد کرد و قبرم را
پرخاک خواهد نمود و مرا خواهد واگذاشت شاید که انجماعت همه روز
ایشانرا ببینم و ایشان مرا ببینند و با ایشان همنشینی کنم و ایشان با من
همنشینی کنند و با ایشان مصاحبت کنم و ایشان با من مصاحبت کنند
و با ایشان تکلم کنم و ایشان با من تکلم کنند ولیکن نه من ایشانرا می شناسم
و نه ایشان مرا می شناسند پس در ایام معالجه هرکه راببیند باید که در خاطر

بگذراند که شاید از مباشرین امور مذکوره باشد و سزاوار آنست که هر فعلی
که ازوی صادر شود آخر فعل خود شمارد بر این روش که اگر نماز کند برخود قرار دهد
که نماز آخرش خواهد بود و همچنین اگر نان خورد یا آب آشامد یا رخت پوشد یا از خانه
بیرون رود یا بخانه داخل شود و همچنین باقی افعال این فکر در صحت عقل نفع
تمام دارد و خواندن این رباعیات نیز بغایت نافع است رباعیات

فکر مردن دوای اکسیر باشد — پیکی زدوا اما همه بهتر باشد
در تنقیهٔ دماغ دل از غفلت — در مرتبهٔ صبر سقوطی باشد
از دوری راه خویشتن یادی کن — آماده زبهر سفرت زادی کن
از بیکسی و مردن خود یاد آور — در ماتم خود نشین و فریادی کن
از دوری راه خویشتن کن یادی — آماده زبهر سفرت کن زادی
در راه طلب چه خفته ای غافل — برخیز که از قافله دور افتادی
برخیز چه خفته رفیقان رفتند — غافل چه نشسته عزیزان رفتند
خندان منشین که جمله یاران عزیز — با سوز دل و دیدهٔ گریان رفتند
ای بندهٔ طول امل و حرص و حسد — فرداست که اعضای تو از هم ریزد
این سر که زباد نخوت امروز پرست — تا چشم زنی شود پر از خاک لحد
تا چشم زنی رسیده وقت سفرت — فرداست که در جهان نمانده اثرت
بر روی زمین خرام غفلت تا کی — از زیر زمین مگر نباشد خبرت

خوش زود برون زمنی زدون رفتیم — با چشم پر آب و دل پر خون رفتیم
کشتیم درین جهان فانی داخل — کردیم نظاره و بیرون رفتیم
بردار دل از سنبل زلف خوبان — کاخر شود از مرگ پریشان چو خزان
مغرور مشو بسبزه خط کاخر — پژمرده شود در چمن روی بتان
بردار دل از حلقه زلف خوبان — کاخر گردد بپای موران بیجان
زنهار مشو شیفته خال سیاه — کاخر بود این دانه نصیب موران
از وادی معصیت پا زود گذر — کین مرحله راهست بسی خوف و خطر
گوئی که کنم توبه پس از پیریها — از مرگ جوانان مگرت نیست خبر
سالک هوس عالم بالا نکند — تا بند امل ز پای دل وا نکند
هر دل که زیاد مرگ معمور شود — جغد چه و حرص در آن جا نکند
خواهی نشود گلشن دل چون بیشه — برکن تو نهال حرص را از ریشه
بر پای درخت امل و حرص و حسد — پیوسته زیاد مرگ میزن تیشه
دنیا پوچ و مطالب دنیا پوچ — پر مغز بود ولیک در دیده پوچ
گوش تو گر است ورنه هر سو غوغاست — از کوس رحیل و شورش کوچاکوچ
غافل تو زیاد مرگ یکدم نشوی — یکلحظه جدا از صحبت غم نشوی
دنیا نبود محل شادی زنهار — گر هند ترا دهند خرم نشوی
ای طالب سیم و کیمیای اصغر — آموز زمن تو کیمیای اکبر

در بوته یاد مرگ خود را بگداز — تا خاک دلت شود طلای احمر
گردد دل مرده زنده از فکر ممات — گر اهل دلی برو بسوی ظلمات
رو سوی مقابر که در آن منبع فیض — هر قبر بود چشمه از آب حیات
ای طالب آب زندگی در ظلمات — دل را بنما زنده از فکر ممات
با مشعل فکر رو بقبرستان کن — کانجاست هزار چشمه آب حیات
در دیده اهل دل بود فکر ممات — بهتر بیشک ز چشمه آب حیات
زانرو که زیاد مرگ دل زنده شود — وز فکر ممات تن کند کسب حیات
خواهی نشود مرکب تن کج رفتار — دل را یکدم بخواب غفلت مگذار
مرکب رود از جاده بیشک بیرون — چون راکب خویش را نه بیند بیدار

بدانکه مطالعه رساله تنبیه الراقدین و رساله مفتاح العداله در معالجه عقل نفع تمام دارد طالب صحت عقل باید که هر روز مقداری از آن مطالعه نماید و چون خود را بعنوانی که مذکور شد معالجه نماید مرض بصحت مبدل شود و دیده عقلش بینا و گوش عقلش شنوا و زبان عقلش گویا گردد پس بدیده عقل قبح و زشتی اعمال خود را مشاهده نماید و تصور کند که در حضور کریم متعال و معبود بیزوال دیوانگیها و قباحتها کرده و معصیتها و مخالفتها بجای آورده و شرم و حیا نکرده و حرمت پروردگار خود را رعایت ننموده پس بی اختیار گریههای زار کند و

آهها کشد و نالهها کند و از کردهای زشت خود نادم و پشیمان شود و
توبه و استغفار کند و صفات ذمیمه مثل بخل و حرص و حسد و طمع و کینه و
نفاق و بدخلقی و میل بظلم و ستم و مخالفت رب العزت از وی مرتفع
شود و مبدل گردد بصفات حمیده مثل سخا و کرم و قناعت و نصیحت و
عدالت و مروت و حسن خلق و بقضای الهی راضی شود و اوامر الهی
را تسلیم کند و امور خود را بخالق تفویض نماید ساکت شود و سکوت او
فکر باشد و تکلم نماید و کلام او ذکر باشد و ناطق شود و نطق او حکمت باشد
اینمقام عالی مقام اولیاء الله و مقام ارباب یقین است اگر پرسند
که اولیاء الله کیانند در جواب گوییم که از حضرت رسالت پناه نقل شده
که گفت ان اولیاء الله سکتوا فکان سکوتهم فکرا و تکلموا
فکان کلامهم ذکرا و نظروا فکان نظرهم عبرة و نطقوا
فکان نطقهم حکمة و مشوا فکان مشیهم بین الناس برکة
ولولا الآجال التی قد کتبت علیهم لم تستقر ارواحهم فی
اجسادهم خوفا من العذاب و شوقا الی الثواب یعنی بدرستی
اولیاء الله ساکت شوند و سکوت ایشان فکر باشد و متکلم شوند و
کلام ایشان ذکر باشد و نظر کنند و نظر ایشان عبرت باشد و ناطق
شوند و نطق ایشان حکمت باشد و راه روند و راه رفتن ایشان

در

درمیان مردمان برکت باشد و اگر نه اجلهای مکتوبه باشد ارواح ایشان
قرار نگیرد در بدنهای ایشان از خوف عقاب و شوق ثواب اگر پرسند
که فکر اولیاء الله چگونه است گوییم که ایشان گاه فکر در احوال همسوان
کنند که چگونه بودند و چگونه رفتند و چگونه شدند و بعد از آن فکر در احوال خود کنند
که عنقریب مثل احوال ایشان خواهد بود ثواب این فکر چنانچه مذکور شد بغایت
عظیم است و گاه فکر کنند در آثار خدا مثل آسمان و زمین و آنچه در آسمان و زمین
است این فکر چنانچه از احادیث مستفاد میشود افضل طاعاتست این فکر
معرفت را زیاده میگرداند گاه فکر میکنند در احسانها و نعمتهای الهی این فکر
موجب زیادتی محبت الهیست و گاه فکر کنند در ثواب و عقاب خدا باین
عنوان که الله تعالی خبر داده که هیمه آتش عذابش سنگ است پس اینچنین
آتشی بغایت عظیم و عذابش بغایت الیم بود بعد از آن فکر کنند که طاقت
این ندارند که ساعتی در آفتاب بسر برند پس با اینحال چگونه در چنین آتشی صبر
توانند نمود گاه فکر کنند در بهشت که جایگاه انبیا و اوصیا و اولیاست و
نعمتهای عظیمه جلیله آن پس دعا کنند که الله تعالی ایشانرا از آتش جهنم برهاند
و بهشتشان روزی گرداند بدانکه فکر در جهنم و جنت باعث خوف و رجاست
دل مومن بنور خوف و رجا روشن و منور است و هر دلی که خالی ازین دو نور است
تاریک و ظلمانیست از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت شده که هیچ

مؤمنی نیست مگر اینکه در دل او دو نور است نور خوف و نور رجا اگر وزن کنند
این دو نور را هر دو مساوی باشند و هیچکدام بر دیگری زیاده نباشد گاه فکر کنند در منازل
سفر خود منزل اول صلب پدر است منزل دوم رحم مادر است منزل سیم فضای
دنیاست منزل چهارم قبر است منزل پنجم صحرای قیامت منزل ششم بهشت
است یا دوزخ اگر پرسند که نظر عبرت که از شعار اولیاء الله است کدام است
در جواب گوئیم که نظر عبرت آنست که چون خرابه بینند بفکر ساکنان و بنا
کنندگان آن افتند و بعد از آن فکر کنند که عنقریب خانه ایشان نیز از وجود ایشان
خالی خواهد شد و خراب خواهد گردید اگر آتشی بینند بفکر آتش جهنم افتند
و اگر باغی یا منزل دلگشائی بینند بفکر بهشت افتند و اگر بیماری بینند بفکر بیماری
خود افتند همچنین بر هر چه نظر کنند از آن معنی فهمند که باعث آگاهی ایشان
باشد اگر گویند که مراد از حکمت که اولیاء الله بدان ناطق میشوند کدام است
در جواب گوئیم که مراد از این حکمت موعظه و پند و نصیحت است اگر گویند که از قصه
مذکور مستفاد شد که اولیاء الله را خوف عظیم از آتش جهنم و رجاء عظیم بهشت
میباشد پس چون است که تابعان حلاج و بایزید میگویند که اولیاء الله را
از جهنم ترسی و به بهشت امیدی نمیباشد میگوئیم که این جماعت زندیقانند و از
طریق حق دور افتاده‌اند غلطهای ایشان از حد بیرون است ما در کتاب تحفة
الاخیار و کشف الاسرار و غیر آن بیان بطلان عقاید ایشان کرده‌ایم بلکه

چون چشم عقل اولیاء الله صحیح و سالم است آتش جهنم را و نعمتهای بهشت را
بدیدهٔ عقل مشاهده میکنند و بنابرین است که خوف و رجاء ایشان بغایت عظیم است
نقل است که حضرت امام الاولیاء علی مرتضی بارها از خوف باری تعالی بیهوش میشده
و با اینحال عبادات اولیاء الله نه از برای خوف جهنم است و نه از رجای بهشت
بلکه ایشان خدا دوستانند و حق تعالی را شناخته‌اند و بنابر محبتی که دارند خدا را خدمت
و عبادت میکنند از حضرت جعفر بن محمد علیهما السلام نقل شده که عبادت سه نوع است
جماعتی خدا را عبادت میکنند از ترس جهنم و این عبادت غلامان است و جماعتی خدا را
عبادت مینمایند بطمع بهشت و این عبادت مزدوران است و جماعتی خدا را عبادت
میکنند بنابر محبتی که بخدا دارند و این عبادت آزادانست از حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام نقل شده که گفته که ما عبدتك خوفا من نارك و لا طمعا
فی جنتك بل وجدتك اهلا للعبادة فعبدتك یعنی عبادت نکرده‌ام
ترا از خوف دوزخت و نه بطمع بهشتت بلکه ترا سزاوار عبادت یافتم
پس عبادت کردم ترا **رباعی**
اخلاص فن صاحب همت باشد ؛ کاندر دل او نور محبت باشد ؛
آنکس که عبادت کند از بهر بهشت ؛ مخلص نبود طالب اجرت باشد
اخلاص فن صاحب خبرت باشد ؛ کاندر دل او نور بصیرت باشد
آنکس که کند عبادت از ترس عذاب ؛ مانند غلام پست فطرت باشد
اگر پرسند که یقین چیست و ارباب یقین چه کسانند در جواب گوئیم که ارباب

یقین همان اولیاء الله اند که بکحل الجواهر خوف و رجا و محبت دیدهٔ عقل
ایشان صحیح و سالم و روشن و بینا شده و در هنگام عبادت گویا معبود خود را
می بینند نقل است که عالمی از علماء یهود بحضرت امیر المومنین علیه السلام گفت
که دیدهٔ رب خود را در وقتی که او را عبادت کرده حضرت در جواب گفت که وای
بر تو من عبادت نکرده ام پروردگاری را که ندیده باشم پس یهودی گفت که چون
دیدهٔ رب خود را حضرت در جواب گفت وای بر تو دیده ادراک او نکرده اند
بمشاهده بلکه دلها دیده اند او را بحقیقت ایمان بدانکه ارباب یقین بوعد و وعید
خدا و رسول بنوعی اعتقاد دارند که گویا هنگامه روز حساب را و بهشت و دوزخ
را می بینند و آنچه خدا و رسول بدان خبر داده اند مشاهده میکنند در کتاب کلینی
حدیثی از حضرت امام جعفر علیه السلام روایت شده که مضمونش اینست که
حضرت رسالت پناه بعد از فراغ از فریضهٔ صبح جوانی را دید که رنگش زرد و سرش
مضطرب و بدنش ضعیف و چشمش فرو رفته پس بوی گفت که چگونه صبح را
دریافته در جواب گفت که یا رسول الله الحمد لله صبح را با یقین دریافته ام
حضرت در جواب گفت که حقیقت یقین تو چیست در جواب گفت که یقین
منست که مرا محزون گردانیده و شب مرا به بیداری بروز آورده و میان روزم را
به تشنگی گذرانیده و نفس من از دنیا و آنچه دروست میل و رغبت برگردانیده
تا آنکه گویا می بینم که روز قیامت شده و عرش الهی نصب شده و مردمان

از برای حساب حشر شده اند و من در میان ایشانم و گویا من می بینم که اهل
بهشت در بهشت تنعم مینمایند و با یکدیگر آشنائی میکنند و بر متکاهای بهشت
تکیه کرده اند و می بینم که اهل جهنم را در جهنم عذاب میکنند و ایشان فریاد میزنند
و گویا الحال زفیر و شهیق جهنم در گوش منست حضرت رو باصحاب خود کرده گفت
که این بنده ایست که الله تعالی او را بنور ایمان منور ساخته بعد از آن حضرت
بوی گفت که باینحال باش و ازین حال جدا مشو بعد از آن التماس از حضرت کرد که
از برای وی دعا کنند که شهادتش روزی گردد حضرت از برای وی دعا کرد و بعد از
اندک زمانی در جنگ کفار شهید شد بدانکه هر که حضرت مرتضی را علیه التحیة و الثنا
شناخته میداند که آنحضرت سرور ارباب یقین بوده و مرتبهٔ یقین خود را آنحضرت
باین کلام بیان فرموده لو کشف الغطاء ما ازددت یقینا یعنی اگر
پرده از پیش برخیزد بر یقین من چیزی نمی افزاید بی شک آنحضرت صاحب اعلی
درجات یقین بوده در کتاب کلینی در بیان فضل یقین و مرتبهٔ آن بسی احادیث
نقل شده و در کتاب سفینة النجاة ذکر آن نموده ایم و از آنجمله این حدیث است
که از ابی الحسن علیه السلام روایت شده که ایمان در بالای اسلام است بیک درجه
و تقوی بالای ایمانست بیک درجه و یقین بالای تقوی است بیک درجه و قسمت
نشده در میان مردمان چیزی کمتر از یقین بدانکه یقین در مقابل شک است
و شک یعنی تردد خاطر است و چون بدلیل و برهان مطلبی ظاهر و هویدا شود و

وتردد خاطر برطرف شود وآن اعتقاد جزم بی تردد خاطر را علم و یقین میگویند
و بدانکه شک دو نوع است شک عقلی و شک وهمی و شیطانی اما شک اول بدلیل
و برهان زایل و مرتفع شود و اما شک وهمی و شیطانی بذکر و فکر بعد از معالجهٔ قلب و
عقل زایل و مرتفع گردد بدانکه فکر در مبدأ و معاد کردن با دلی که بظلمت و غفلت و
معصیت تاریک و ظلمانی باشد مثل اینست که کسی در شب بقبرستان داخل شود پس
با آنکه بدلیل میداند که اموات از قبرها بیرون نمی آیند و مزاحمت بکسی نمیرسانند
اینجا شکوک وهمیه بروی غالب میشود و احتمال این راه میدهد که اموات از قبور
بیرون آیند و مزاحمت بحال وی رسانند و فکر در مبدأ و معاد بعد از آنکه معالجهٔ دل
واقع شود و مرض معصیت و تاریکی بروشنی مبدل گردد مثل روز بقبرستان رفتن است
پس چنانچه در روز در قبرستان شکوک وهمیه نمیباشد همچنین با روشنائی دل شکوک
وهمیه در مبدأ و معاد و سایر مطالب دینیه نمیباشد و بدانکه شکوک وهمیه با ایمان
نقصی و ضرری ندارد و در این باب چند حدیث در کتاب کلینی نقل شده بدانکه یقین
بمعنی زوال شکوک وهمیه را چهار نشانه است توکل و تفویض و رضا و تسلیم
میکن طلب یقین که امریست عظیم   شایستهٔ آن نیست بجز قلب
سلیم   دانی چه بود نشان ارباب یقین   تفویض و توکل و رضا و تسلیم
بدانکه توکل بمعنی اعتماد بر خدای کریم کردن و بر اسباب اعتماد نداشتن است
نه بمعنی ترک اسباب الهیه نمودن است چنانچه تابعان حلاج و بایزید فهمیده اند

پس طلب حلال نمودن و مایه داشتن و تجارت کردن و زراعت نمودن و طلب
دوا کردن و خود را بدان معالجه نمودن منافات با توکل ندارد دوم تفویض است
و تفویض امور خود را بکریم متعال واگذاشتن است بدانکه مرتبهٔ تفویض از توکل
بالاتر است صاحب تفویض کار خود را بخدا واگذاشته و اعتماد نموده و خواهش
خود را تابع اراده خالق ساخته و اما صاحب توکل تارک اراده و خواهش خود نیست
کسی گمان نکند که صاحب تفویض باید که دعا نکند و از حق تعالی چیزی طلب نماید
چنانچه تابعان حلاج و بایزید فهمیده اند بلکه صاحبان تفویض حسب الامر رب العزت
دعا میکنند و آنرا از عمدهٔ عبادات خود میشمارند و مطالب دین و دنیای خود
طلب میکنند پس اگر حق تعالی دعای ایشان را مستجاب ساخت شکرش میکنند
و اگر مستجاب نساخت باز شکرش بجا می آورند سیم رضاست [illegible]
یقین در جمیع حالات از رب البریات راضی است و در هیچ حال از او ناراضی نیست
زیرا که میداند که هرچه قضاء آلهی بآن تعلق گرفته خیر محض است تابعان حلاج و
بایزید در رضا نیز غلطها کرده اند چهارم تسلیم است بمعنی مطیع و منقاد شدن
است جمیع اوامر و نواهی آلهی و دلتنگ از هیچ حکم از احکام آلهی نبودن است
بدانکه آنچه در تحقیق معنی یقین درین رساله مذکور شد مختصریست از آنچه مذکور است
در کتاب شرح رباعیات که موسوم است بمنهاج العارفین چون دانستی معنی
عقل را و فهمیدی که عقل سالم صاحب خود را باعلا درجهٔ قرب آلهی میرساند

و خانه آخرتش را معمور میسازد و این نیز بدان که نفعهای دنیوی آن نیز بسیار
است زیرا که جمیع غمها و غصههای او را که از جهة حرص و حسد و طمع و بغض و عداوتست
از دلش بیرون میکند و بمرتبه میرساندش که از ذکر و مناجات و عبادات محظوظ
شود و بدان تنعم کند و از لذتهائی که مریض عقلان بدان مباهات میکنند و در طلبش
جان میدهند توبه و استغفار کند و بگوید الهی استغفرك من كل لذة
بغير ذكرك ومن كل راحة بغير انسك ومن كل سرور بغير قربك
ومن كل شغل بغير طاعتك یعنی الهی استغفار میکنم از هر لذتی که
غیر لذت یاد تو باشد و از هر راحتی که بغیر انس تو باشد و از هر شادی که بغیر نزدیکی
تو باشد و از هر شغلی که بغیر طاعت تو باشد مریض عقلان غفلت شعار
از فیض این مقام عالی محروم و بی بهره اند بدانکه شیطان که معین و یاور جهل
است از برای قوت جهل و ضعف عقل مکرها کرده و مسکرات بهم رسانیده
و حق تعالی که معین و مددکار عقل عالیشان رفیع المکان است مسکرات را
حرام گردانیده و از شربش نهی کرده و شاربش را تهدید بعذاب نموده از حضرت
خاتم النبیین و ائمه معصومین علیهم السلام در مذمت آن احادیث بسیار روایت
شده از انجمله روایت شده که شارب الخمر اگر تا چهل روز بمیرد کافر مرده است
سبب کافر مردنش اینست که عقل پیش بین دور اندیش که پاسبان ایمانست
بسبب شرب خمر ضعیف شود و جهل قوی گردد و شیطان در هنگام

رحلت فرصت یافته گوهر ایمان شارب الخمر را بمدد جهل عناد پیشه فساد اندیشه
از وی برباید و از حضرت امیر المومنین علیه السلام نقل شده که گفت اگر خم در صحرائی
بریزد و سیل آن صحرا را بشوید و بعد از آن علفی از آن صحرا سر زند شتران خود
را نخواهم گذاشت که از آن علف بخورند پس بر شیعیان و دوستان امام متقیان
لازم است که از این حرام عقل گداز فتنه ساز اجتناب نمایند و از عقوبت عظیمه الهی پرهیز نمایند

طهارة الاصل قادتني الى الكرم   كرامتي اثبتت في اللوح في الازل

یعنی طهارت و پاکی اصلم کشاننده است مرا بسوی کرم کرامت من ثبت شده
است در لوح محفوظ در ازل بدانکه کریم بزبان عرب یعنی کرامیت و کرامت
گرامی بودنست کریم در مقابل لئیم است و کریم نزد کریم متعال کسیست که متقی
باشد و متقی کسیست که دلش بنور خوف و رجا و محبت مصطفی و مرتضی و
یازده فرزندش منور باشد و اطاعت و پیروی ایشان را شعار و دثار خود
ساخته باشد حق تعالی در کلام مجید گفته که ان اکرمکم عند الله اتقاکم
یعنی بدرستی که بهترین شما نزد خدا کسیست که متقی تر باشد پس اگر کسی متقی
باشد کریم و گرامیست و اگر متقی نباشد کریم نیست بلکه لئیم و خسیس است
اگرچه صاحب اصل و نسب پسندیده باشد **قلبي ونفسي بحب المرتضى بريئا**
من المعايب في الامراض والعلل یعنی دل و جانم بمحبت مرتضی بری شده
اند از عیبها و مرضها و علتها یعنی ببرکت محبت حضرت مرتضی که باب مدینه

علم است علم معالجه عقل که سبب زوال مرضهاست آموخته ام و بدان عمل نموده ام
و مرضهای عقل در شرح بیت اول دانسته شد یحبّ من اصله
زاکٍ اباحسن ولیس یبغض حیدرا سوی النغل
یعنی دوست میدارد کسی که اصلش پاکست ابوالحسن را که حضرت مرتضی است
و بغض حیدر ندارد مگر کسی که نغل باشد نغل بفتح نون و کسر غین بمعنی ولد
الزنا است حیدری تا و حیدره با تا بمعنی اسد ند و از اسمهای حضرت مرتضی علی اند
طوبی لذی کرم یحبّ حیدرة ویل لمبغضه اللئیم ذی الدغل
یعنی خوشا انکسی که دوست دارد حیدر را و وای بر بغض دارنده که او لئیم
صاحب دغل است من ابغض المرتضی ومن یطاوعه بغیة
امه فتیجة العمل یعنی کسی که بغض مرتضی علیه السلام که امام
متقیان است و کسانی که مطیع وی اند داشته باشد مادرش زانیه و بد
کار است چندین حدیث از اهل البیت علیهم السلام نقل شده که مضمونش اینست
که بغض حضرت مرتضی علی علیه السلام ندارد مگر کسی که از زنا یا از حیض حاصل شده
باشد و عنقریب از کتاب خرایج حدیثی درین باب مذکور خواهد شد
قلبی یحبّ علیا ذا العلی فلذا ادعو لامی فی الابکار والاصل
یعنی دل من دوست میدارد علی را که صاحب مرتبه عالیست و از انجهت دعا
میکنم مادر خود را در صبح و شام حدیثی از اهل البیت روایت شده که مضمونش

اینست که حضرت رسالت پناه در خانه خود مژده داد علی بن ابی طالب علیه السلام
را و بوی گفت که الله تعالی ملایکه را جمع نموده و ملکی در باب بیت المعمور بر
کرسی کرامت بر آمده و خطبه خوانده و الله تعالی فاطمه را بعقد تو در آورده و ملایک
را برین عقد شاهد گرفته و بعد از آن بمسجد آمده بلال بفرموده آن حضرت
مهاجر و انصار را جمع نمود حضرت رسالت پناه بر یک پایه منبر بالا رفته بگفت
که الله تعالی فاطمه را بعقد علی در آورد و ملایکه را شاهد گرفته و مرا امر کرده که در زمین
فاطمه را بعقد علی در آورم پس علی بفرموده رسالت پناه خطبه بخواند و عقد واقع
شد باز در کتاب مناقب از ابن عباس نقل شده که در شب زفاف حضرت فاطمه
علیها السلام حضرت رسول الله در پیش حضرت فاطمه بود و جبرئیل در جانب
راستش و میکائیل در جانب چپش و هفتاد هزار ملک در عقبش بودند و
خدا را تسبیح و تقدیس میکردند تا طلوع فجر مفضل حدیثی از حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام روایت کرده که معنی بعضی از آن حدیث اینست که گفت
که به حضرت امام جعفر صادق علیه السلام گفتم که چگونه بود ولادت فاطمه علیها
السلام گفت که بدرستی که چون حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله خدیجه را
بعقد خود در آورد زنان قریش از وی دوری کردند و بر وی داخل نمیشدند
و بر وی سلام نمیکردند و نمیگذاشتند که زنی بنزد وی رود و از انجهت خدیجه را
وحشت و اندوهی بهم رسید و چون بفاطمه آبستن شد او در رحم با مادر خود

تکلم میکرد و اورا صبر میفرمود و خدیجه این امر را پنهان میداشت پس حضرت
رسول الله داخل شد شنید که خدیجه گفتگو میکند پس گفت یا خدیجه با که گفتگو میکنی
گفت که با این جنین که در شکم دارم با من گفتگو میکند و مونس منست گفت یا
خدیجه این جبرئیل است مرا بشارت میدهد که این دختر است و این نسل مبارک
عنقریب خواهد گردانید الله تعالی نسل مرا ازین دختر و می گرداند از نسل این دختر
ائمه و میگرداند ایشانرا خلفای من در زمین بعد از منقطع شدن وحی و حاصل
مضمون تتمه این حدیث اینست که حق تعالی ساره و آسیه و مریم و حوا را بمددکاری
خدیجه فرستاد و چون فاطمه بزمین آمد نوری بمکه داخل شد و از مشرق و مغرب
موضعی باقی نماند مگر اینکه از آن نور بدانجا رسید و ده حوری داخل شدند هر کدام
با طشت و ابریق از بهشت و در ابریق آب کوثر بود پس آن زنی که در پیش حضرت
خدیجه بود فاطمه را باب کوثر بشست و دو پارچه سفید از شیر سفیدتر و از مشک
و عنبر خوشبوتر یکی را بر او پیچید و یکی را مقنعه او ساخت پس از فاطمه طلب نطق کرد
پس او ناطق شد و گفت اشهد ان لا اله الا الله و ان ابی محمد رسول الله
سید الانبیاء و ان بعلی سید الاوصیاء و ولدی سادة الاسباط
بعد از آن بر جماعت زنان سلام کرد و نام هر یک را مذکور ساخت و حور العین و
اهل آسمان یکدیگر را بولادت آن خاتون قیامت بشارت دادند و در آسمان
نوری ظاهر شد که ملایکه مثل آن ندیده بودند و بعد از آن زمان گفتند ای خدیجه

بگیر فاطمه را در خیال که او طاهره مطهره زکیه میمونه مبارکه است برکات الهی
در اوست و در نسل او پس خدیجه او را با فرح و شادی و خوشحالی بگرفت و پستان
در دهنش بگذاشت پس فاطمه نمو میکرد در یک روز آنمقدار که طفلان دیگر در یکماه
نمو کنند و نمو میکرد در یکماه آنمقدار که طفلان دیگر در یکسال نمو کنند و حضرت
امام جعفر علیه السلام گفت که حضرت فاطمه بعد از پدر هفتاد و پنج روز در حیات بود
و داخل شد در وی حزن شدید و جبرئیل علیه السلام بنزد فاطمه می آمد و او را خوشدل
میساخت آوازش می شنید و او را نمی دید و خبر میداد فاطمه را از احوال پدرش و
خبر میداد او را به آنچه در ذریه او واقع خواهد شد و علی بن ابی طالب علیه السلام مینوشت آنرا

من نسلها خلفاء لا نظير لهم في الجود والكرم والعلم والعمل

یعنی از نسل حضرت فاطمه خلیفه چند اند که ایشانرا نظیر نیست یازده خلیفه که از نسل
حضرت فاطمه اند بی شبهه ایشانرا مثل و نظیر نیست از آیه تطهیر و از آیه آل حم و از حدیث
سفینه و حدیث ثقلین و غیر آن فضل و طهارت و علم و کمال و امامت و فرض طاعت
ایشان دانسته شد و مخفی نیست که بنی امیه و بنی عباس با ایشان عداوتها ورزیدند
و با کشتن با ایشان همراهی نمودند اما نتوانستند که از برای ایشان عیبی یا نقصی اثبات
نمایند بلکه همه امت حکم بر عدالت و تقوی و ورع و علم و فضل ایشان نموده اند

من ولدها غائب عيسى سينصره ظهوره سبب السرور والجذل

یعنی از فرزندان حضرت فاطمه علیها السلام غایبیست که حضرت عیسی علیه السلام

عنقریب بامر الهی نصرت و یاری او خواهد کرد و مراد از غایب حضرت مهدی
علیه السلام است عنقریب در خاتمه این کتاب بیان احوال آنحضرت خواهیم کرد
سیملؤ الارض عدلاً عند دولته ولیس دولته کسائر الدول
زود باشد که پر سازد زمین را از عدالت نزد دولتش و نیست دولت او مثل باقی دولتها
تبعت آل النبی دون غیرهم هم غایة مطلبی و منتهی املی
یعنی تابع آل نبی شده ام نه غیر ایشان اهل البیت نهایت مطلب و منتهای
امید منند یعنی امید بغیر ایشان ندارم امید واری با ایشان در آخرت ظاهر است
زیرا که بدلیل و برهان دانسته ایم که در آخرت نجات مخصوص بمعان اهل بیت است
و عنقریب دلیل و برهان برین مدعا مذکور خواهیم ساخت و اما امید واری در دنیا
بنابرین است که متابعت ایشان تقوی است و کریم متعال متقیان را بشارت
داده و فرموده که و من یتق الله یجعل له مخرجا و یرزقه من حیث
لا یحتسب یعنی هر که متقی باشد الله تعالی مخرجی میدهد او را از جائی که گمان نداشته باشد
اخترت دیناً صحیحاً لا اعوجاج له خیر المذاهب والادیان والملل
یعنی دینی اختیار کرده ام که صحیح است و در آن کجی نیست و بهترین مذهبها و دینهاست
عنقریب دلایل بر صحت این دعوی مذکور خواهیم ساخت دیناً صحیحاً
کدینی لا تری ابداً لو درت فی الارض فی سهل و فی جبل
یعنی دین صحیحی مثل دین من نخواهی دید هرگز اگر بگردی در زمین هموار و کوهسار

دینی که این حقیر اختیار نموده ام مذهب حق ائمه اثنی عشر است این حقیر بدلیل و
برهان حقیت این مذهب را دانسته و بتوفیق ربانی کتابها در حقیت این مذهب تصنیف کرده
از همه عمده تر کتاب اربعین است که میتوان گفت که مثلش در حقیت امامت
ائمه اثنی عشر تصنیف نشده الحمد لله رب العالمین
لمذهبی لیس دین من یخالفنی و کیف یشبه معوج بمعتدل
یعنی مثل مذهب من نیست مذهب کسی که مخالف من باشد و چگونه
شباهت داشته باشد چیزی که کج باشد بچیزی که راست و معتدل باشد
بحب آل النبی صرت مشتغلا فان حبهم من احسن الشغل
یعنی بمحبت آل نبی مشغول شده ام زیرا که محبت با ایشان نمودن بهترین
شغلهاست و قبل ازین دانستی که حق تعالی محبت اهل بیت علیهم السلام را در
سوره آل حم واجب گردانیده و احادیث در باب وجوب محبت امیر المؤمنین علیه السلام
راویان شیعه و سنی روایت کرده اند و این معنی متواتر است و از انجمله حدیث
است حب علی حسنة لا یضر معها سیئة و بغضه سیئة لا
ینفع معها حسنة یعنی محبت علی حسنه ایست که با آن ضرر نمیرساند
هیچ سیئه و بغضش سیئه ایست که با آن نفع نمیدهد هیچ حسنه
صرفت فی حب آل المصطفی عمری من مال عنهم الیه قط لم امل
یعنی صرف کرده ام در محبت آل مصطفی عمر خود را و هر که با ایشان بی میل بود

هرگز بسوی او میل نکرده ام بدانکه مقتضای محبت با دشمن محبوب دشمن بودن
است پس اگر کسی با دشمن محبوب دشمن نباشد در دعوی دوستی صادق نخواهد بود
در بغض عمر اگر نباشی چون من ٭ مهر علیت یقین نخواهد بودن
در دعوی دوستی نباشی صادق ٭ با دشمن دوست گر نباشی دشمن
الناس بعد محمد قد افترقوا وصيروا فرقاً غاوين كالهمل
یعنی بعد از پیغمبر آتش متفرق شدند و گردیدند چندین فرقه گمراه حیران مثل
شتران بی چوبان همل شتر انیست که بی چوبان ایشانرا رها کرده باشند
منهم نجت فرقة هي قد اتبعت وصي خاتم الانبياء والرسل
یعنی ازین چندین فرقه یکفرقه نجات یافته که متابعت نمودند وصی خاتم
الانبیا را و این مضمون حدیث مشهور است که شیعه و سنی از حضرت رسالت پناه
روایت نموده اند که گفت ستفترق امتی ثلثة وسبعين فرقة فرقة
منها ناجية والباقي في النار یعنی امت من عنقریب هفتاد و سه گروه خواهند
شد یک گروه از ایشان ناجی و رستگارند و باقی از اهل نارند در کتاب اربعین
و تحفة الاخیار و غیر آن بیان نموده ایم که آن گروه ناجی و رستگار شیعه اثنی
عشریست و از شرح بعضی متنها عنقریب بیان آنمعنی بر وجه اختصار خواهد
راویان شیعه این حدیث را باین عنوان نقل کرده اند که حضرت رسول الله صلی الله
علیه و آله گفت که امت برادرم موسی بعد از وی هفتاد و یک گروه شدند

همه ایشان از اهل نارند مگر آن گروهی که پیروی و متابعت کردند وصی موسی را
که یوشع باشد و امت برادرم عیسی هفتاد و دو گروه شدند همگی از اهل نارند مگر
یک گروه که متابعت کردند وصی عیسی را که شمعون باشد و امت من عنقریب هفتاد و
سه گروه خواهند شد همه از اهل نارند مگر یک گروه که متابعت کنند وصی
مرا که علی بن ابی طالب باشد بدانکه ظاهر ازین حدیث اینست که فرقه ناجیه از آتش
جهنم رستگارند اگرچه از اهل عصیان باشند و اینکه ملا جلال دوانی که از علماء
اهل سنت است گفته که بغایت دور است که عاصیان فرقه ناجیه همگی آمرزیده شوند
و از آتش جهنم نجات یابند بغایت بی وجه و بی صورت است چه دوری دارد که کریم
متعال عاصیان فرقه ناجیه را از آتش جهنم نجات دهد و مصیبت و محنت و ریاضت
را کفاره گناهان ایشان سازد و احادیث اهل بیت علیهم السلام بر این ناطق
است مناسب اینست که از احادیثی که درین باب وارد شده حدیثی درینمقام
نقل نمائیم از ابی الصباح الکنانی نقل شده که گفت که بودم من و زراره نزد
حضرت امام جعفر علیه السلام پس آنحضرت گفت که آتش طعمه خود نمیسازد
احدی را که صاحب این مذهب باشد یعنی شیعه اثنی عشری باشد پس زراره گفت
که بعضی هستند که این مذهب دارند و گناههای کبیره می کنند پس آنحضرت گفت
که نمیدانی که پدرم چه میگفت میگفت که هرگاه که مومن گناهی چند کند که موجب
آتش جهنم باشد الله تعالی مبتلای سازد او را ببلائی در بدنش یا بخوف و ترسی

تا انکه از دنیا بیرون رود و حال انکه از کناهان بیرون رفته باشد و بمعنی احادیث
بسیار از اهل بیت علیهم السلام روایت شده ولیکن چون مطلب بدین کتاب اختصار
است بنابرین باینحدیث اکتفا میکنیم اگر گویند که بنابر صحت اینحدیث لازم می آید که
شیعه اثنی عشر برا از جهنم ترسی نباشد و حال انکه از آثار اهل بیت معلوم شده که مومن
باید که از جهنم بسیار بترسد و برحمت خدا بسیار امیدوار باشد و تا در حیات است باید
در میان خوف و رجا باشد در جواب میگوئیم که حق اینست که مومن باید که از جهنم بسیار
بترسد زیرا که ممکن است که الله تعالی مومن را بنابر اعمال قبیحه اش بخود وا گذارد
و شیاطین در وقت مردن سلب ایمان از وی کنند تا انکه کافر از دنیا بیرون رود
و باتش جهنم واصل شود و حدیث مشهور که شارب الخمر تا چهل روز اگر بمیرد کافر
خواهد مرد معنیش اینست که الله تعالی او را بخود وا میگذارد و شیاطین از وی
سلب ایمان مینمایند و حدیث تارک حج نیز برینمعنی حمل کرده میشود حدیث اینست
که در وقت مردن بتارک حج گفته می شود که بمیر بهر مردنی که خواهی اگر خواهی یهودی
بمیر و اگر خواهی نصرانی مثل السفينة آل المصطفى فنجى
للمتمسكون بهم في العلم والعمل یعنی مثل کشتی اند آل مصطفی پس نجات
یافتند کسانی که بایشان متمسک شدند در علم و عمل این بیت اشاره است بحدیثی
که شیعه و سنی روایت کرده اند که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله گفت مثل
اهل بیتی کمثل سفینة نوح من رکبها نجی ومن تخلف عنها غرق

یعنی

یعنی صفت اهل بیت من صفت کشتی نوح است هر که در ان نشست نجات یافت
و هر که تخلف نمود غرق شد اینحدیث دلیل است برینکه شیعه اثنی عشری در میان
هفتاد و سه گروه ناجی و رستگارند اینحدیث را شیعه و سنی روایت کرده اند و از احادیث
صحیحه ثابته است و در کتاب اربعین ذکر کرده ایم که اینحدیث در چند کتاب از کتب اهل سنت مذکور است
مَن فارق المرتضى ومن يتابعه كمثل شاة هي تصاب بالثول
یعنی هر که مفارقت نمود و جدائی اختیار کرد از مرتضی و تابعانش مثل گوسفندی
است که بمرض ثول گرفتار باشد ثول بفتح ثا و واو مرضیست مثل جنون که عارض
گوسفند میشود و چوپان و گله را واگذاشته بعقب میرود ترکتُ
زينة اهل الدهر قاطبة فان زينة اهل الزهد بالعطل
یعنی ترک کردم زینت اهل زمانه تمام زیرا که زینت اهل زهد ترک زینت است
محبة المرتضى ارضت مواليه بالخشن والجشب ومصّ الوشل
یعنی محبت مرتضی راضی گردانیده است دوستانش را بدرشت پوشیدن
و کم مزه خوردن و وشل را مکیدن و وشل آب اندکیست که قطره قطره از شکاف
کوه چکیده میشود حاصل معنی این بیت اینست که محبت حضرت مرتضی نعمتیست
بغایت عظیم صاحب این نعمت اگرچه مفلس و تهی دست و تنگ معاش باشد
و سوای لباس درشت و غلیظ و طعام کم لذت و آب اندک او را میسر نشود
راضی و شاکر است و تنگدل نیست محبة قانع خفت مؤنته

فلیس فی طلب الاستار والکلل یعنی محب علی قانع است وخفیف است مؤنتش پس نیست در طلب سترها وکله ها کله بضم کاف پشه دان است

تزینی بالتقی وحب حیدرة تزینی لیس انی بالحلی والحلل

یعنی زینت من بتقوی است ومحبت حیدر زینت من نیست بزیورها وحلها

جمالنا لیس فی خیل ولا ابل جمالنا فی اتباع راکب الجمل

یعنی جمال وحسن حال ما نیست در داشتن اسبان وشتران جمال وحسن حال ما در متابعت راکب الجمل است یعنی شتر سوار بدانکه راکب الجمل از نامهای حضرت خاتم النبیین است چنانکه راکب الحمار از اسمهای حضرت مسیح است از کتاب شعیا عبارتی نقل شده که ترجمه اش اینست که ای قوم بدرستی من دیده ام صورت راکب الحمار را که پوشیده است پردهای نور ودیده ام راکب الجمل را که نور او مثل نور قمر است واز تورته نیز عبارتی نقل شده که در آن ذکر شتر سوار است

بحب آل النبی صرت مغتنیا فلست فی طلب العقار والابل

یعنی بمحبت آل پیغمبر گردیده ام غنی وتوانگر پس نیستم در طلب عقار وشتران

لزمت منهج حیدر ابی حسن فان منهجه انجی من السبل

یعنی گرفته ام راه حیدر را که ابو الحسن باشد زیرا که راه او نجات دهنده تر است از همه راهها

قال النبی علی خیر البشر لذا اتابعه فی العلم والعمل

یعنی نبی گفته که علی بهترین بشر است بنابرین متابعت میکنم اورا در علم وعمل او یا ...

راویان

راویان شیعه وسنی از حضرت رسالت پناه نقل کرده اند که مراد از اولی القربی درین آیه حضرت مرتضی علی وفاطمه وحسن وحسین است از حضرت مرتضی علی صلوات الله علیه نقل شده که گفت لنا فی آل حم آیة یعنی در آل حم یک آیه هست در شان ما کمیت شاعر در منقبت اهل بیت علیهم السلام گفته وجدنا لکم فی آل حم آیة ونقل شده که چون حضرت امام زین العابدین را بجانب شام بردند مرد شامی شماتت میکرد وبر گرفتاری اهل بیت شکر میکرد حضرت امام زین العابدین علیه السلام بوی گفت که قرآن خوانده در جواب گفت که خوانده ام حضرت گفت که آل حم خوانده شامی گفت که قرآن خوانده ام وآل حم نخوانده ام امام علیه السلام گفت که خوانده آیه قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی شامی گفت شما اید اولی القربی امام گفت بلی

اخ النبی امامی قوله سندی لقوله تابع ما کان من عملی

یعنی برادر پیغمبر امام منست وقول او سند منست وتابع قول اوست آنچه باشد از عمل من بدانکه حضرت رسالت پناه برادری انداخت در میان صحابه وهر دو کس باهم برادر شدند از آنجمله ابو بکر وعمر باهم برادر شدند وحضرت رسالت پناه امیر المومنین را وا گذاشت که با دیگری برادر باشد وگفت که من ترا باز نگذاشتم مگر از برای خود فانت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی یعنی تو نظر بمن آن منزلت داری که هارون

نظر بموسی داشت الا اینکه پیغمبر بعد از من نمیباشد این دلیل صحت
بر امامت علی بن ابی طالب علیه السلام حکایت اخوت حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در مسند احمد بن و تفسیر
ثعلبی بچندین سند مذکور است و در کتاب الجمع بین الصحاح الستة با بن عباس
نقل شده که حضرت رسول بحضرت امیر گفت که انت اخی فی الدنیا و الآخرة
یعنی تو برادر منی در دنیا و آخرت **اطعتُ حیدرةً ذا کلّ مکرمةٍ**
امامَ کلّ تقیٍّ قاصرِ الامل یعنی اطاعت کرده ام حیدر را که صاحب
هر صفت کمالست و امام هر صاحب تقوی کوتاه امل است در شرح بیت
اول دانسته شد که از جمله مرضهای عقل طول امل است پس متقیان که بتوفیق
ربانی عقل خود را بعنوانی که مذکور شد معالجه نموده اند کوتاه امل باشند و
کوتاهی امل سبب میل کردن است بطاعت خدا و رسول و متابعت آل
مصطفی که بدلیل و برهان امامت و خلافت ایشان ظاهر و هویداست اما
جمعی که عقل را معالجه ننموده باشند و طول امل غبار دیدهٔ عقل ایشان شده
باشد ایشان در میان حق و باطل فرقی نمیکنند و ایشان را بجانب حق
میلی نمیباشد بلکه ایشان محکوم حکم جهل و باطل پسند حق ناپسندند امل
در زبان عجم بمعنی امیدست طول امل درازی امیدست صاحب طول امل
کسیست که سفر آخرت را فراموش ساخته و بخاطر کم گذرانند

آل

آل النبیّ علینا صار مفترضًا دعاؤهم کدعاء خاتم الرسل

یعنی آل پیغمبر بر ما گردیده است فرض دعای ایشان چنانچه فرض شده است
دعای خاتم الرسل در صحیح بخاری که از عمدهٔ کتابهای اهل سنت است بسند
وجوب صلوة بر آل با صلوة بر محمد صلی الله علیه و آله نقل شده از الجمله بیک سند
از کعب بن عجرة نقل کرده که چون نازل شد آیه ان الله و ملائکته
یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما
گفتیم یا رسول الله دانستیم طریق سلام بر تو چگونه صلوات فرستیم بر تو
آنحضرت گفت که بگوئید اللهم صل علی محمد و آل محمد کما صلیت
علی ابرهیم و علی آل ابرهیم انک حمید مجید بر عاقل صاحب بصیرت
پوشیده نیست که وجوب صلوة و سلام بر آل رسول دلیل است بر امامت
و وجوب اطاعت اهل بیت علیهم السلام نقلست که سلطان محمد خدابنده در
مسجد از واعظ پرسید که سبب این چیست که مقرر شده که چون صلوة بر رسول
صلی الله علیه و آله فرستند آل را با آنحضرت در صلوة شریک سازند و در
زمان پیغمبران پیش این چنین نبوده واعظ از جواب عاجز شد بعد از آن سلطان
گفت که مرا دو وجه بخاطر رسیده بعد از آن دو وجه را ذکر نمود یکی از آن دو
وجه اینست که چون ختم نبوت بحضرت محمد صلی الله علیه و آله شد و تا روز قیامت
مدار بر آل است بنابرین مقرر شده که دعای حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله

مقرون بدعای آل آنحضرت بوده باشد این وجهیست بغایت وجیه بدانکه
سلطان محمد رحمة الله علیه صاحب عقل و فهم و کیاست و فراست بود چون
حقیت اسلام بروی ظاهر شد و خواست که در دایره اسلام داخل شود
چون شافعیه در آنزمان کثرتی و اعتباری داشتند او را فریب داده شافعی
مذهبش کردند بعد از مدتی در مجلس سلطان در میان شافعیه و حنفیه منازعه
و مباحثه واقع شده و عیبهای یکدیگر را در مجلس سلطان ظاهر ساختند
و چون سلطان بر عیبهای هر دو مذهب مطلع شد از هر دو رنجید و رمید
و علمای شیعه فرصت یافته بعد از بیان عیبهای هر دو طایفه حسن مذهب
شیعه اثنی عشری را ظاهر ساختند و چون سلطان بر حسن و صحت
مذهب اثنی عشر اطلاع یافت اختیار این مذهب صحیح نمود و در رواجش
سعی کرد و علامه حلی را رحمة الله علیه در اردو نگاه داشت و او را اعزاز و اکرام
نمود رحمة الله علیه اطعت من قد اراد ان یطهرهم اللهُ اهلَ
بیتَ ناسخ الملل یعنی اطاعت کرده ام کسانی را که خواسته است آنکه
ایشان که پاک گرداند ایشانرا که اهل بیت خاتم الرسل باشند بدانکه این
بیت اشاره است بآیه انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت
و یطهرکم تطهیرا ترجمه این آیه اینست که بدرستی که اراده الله تعالی
تعلق گرفته است که پاک گرداند شما اهل بیت را از هر زشت و قبیح این آیه

صریح است در اینکه اهل بیت علیهم السلام معصومند از هر قبیح باتفاق
شیعه و سنی مراد از اهل البیت حضرت مرتضی علی و فاطمه و حسن و حسین است و در
عمده کتابهای اهل سنت مثل صحیح بخاری و صحیح مسلم و در کتاب الجمع بین الصحیحین و در
کتاب الجمع بین الصحاح الستة و در تفسیر ثعلبی احادیث نقل شده که آیه مذکوره در آل
عبا نازل شده این آیه در خانه ام سلمه نازل شده و احمد بن حنبل و ثعلبی بسند خود اینحکایت
را از ام سلمه روایت کرده اند مختصری از آن اینست که فاطمه علیها السلام حریره پخته
بود حضرت رسالت پناه و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام تناول کردند و
بر بالای دکه نشسته بودند که خوابگاه رسالت پناه بود و کسا که از خیبر در زیر ایشان
افتاده بود و من در حجره نماز میکردم پس این آیه نازل شد پس حضرت رسالت پناه
زیادتی عبا را بر اهل بیت پیچیده دست بجانب آسمان بلند کرد و گفت که خدایا
ایشان اهل بیت منند و خاصان منند خدایا رجس را از ایشان دور ساز و مطهر
گردان ایشانرا پس من سری داخل آن بیت کردم و گفتم که من با شما هستم
رسالت پناه گفت که انکَ الی خیر یعنی عاقبت تو بخیر است و بخاری و
مسلم و صاحب جمع بین الصحاح الستة اینحکایت را از عایشه نقل کرده اند
اطعت من بضعة النبی زوجته کمثلها لم تکن فی النسوة الاول
لولاه ما کان للزهراء من کفوءٍ ولم یکن للنبی قط من نسل
یعنی اطاعت کرده ام کسی را که پاره تن پیغمبر زوجه اوست و مثل زوجه او

نبوده در میان زنانی که در زمانهای پیش بوده اند اگر علی نمیبود فاطمه را کفوی و
پیغمبر را نسلی نمیبود بدانکه فاطمه زهرا علیها السلام عالیقدریست که حضرت رسالت پناه
او را سیدة نساء عالمین خوانده پس بقول حضرت مصطفی صلی الله علیه وآله او بهتر است
از همه زنانی که از اول دنیا تا آخر دنیا بوده اند و خواهند بود و باری تعالی بآیه وافی هدایه
انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت بیان طهارت و عصمت آن
عالیجناب نموده او جامعه کمالات صوریه و معنویه و صاحبه معجزات و کرامات بوده
و چنانچه مذکور خواهد شد در رحم با مادرش تکلم میکرده و در صغر سن در علم و معرفت
و طاعت و عبادت در مرتبه کمال بوده و بعد از وفات حضرت رسالت حق سبحانه
و تعالی ملک را میفرستاد که از برای تسلی خاطر آن خاتون قیامت از امور غیبیه
تقریر نماید و حضرت امیر المومنین علیه السلام گفتگوهای ملک را می نوشت و آن
کتاب را مصحف فاطمه میگویند و آن دست بدست بحضرت صاحب الزمان علیه السلام
رسیده بدانکه احادیث بسیار در فضل حضرت فاطمه علیها السلام شیعه و سنی
روایت کرده اند و از جمله آن احادیث اینحدیث است که حضرت رسالت پناه
گفته که فاطمة بضعة منی یوذینی ما یوذیها یعنی فاطمه پاره از تن منست
آزار میکند مرا هر چه آزار میکند او را اینحدیث دلیل است بر اینکه آزار کنندگان
حضرت فاطمه ملعون اند زیرا که آزار کننده حضرت فاطمه بحکم اینحدیث آزار کننده
حضرت رسول الله است و الله تعالی فرموده که الذین یؤذون الله و

اینست که هر که اهل البیت را دوست میدارد باید که مادرش را دعا کند
که در خانه زوجش خیانت نکرده یعنی زنا از وی صادر نشده
مَن مال عن حیدر الطهر الی عمر متخبث نجس فی الطبع کالجعل
یعنی هر که واگذارد حیدر پاک طینت را و میل بعمر کند که خبیث و نجس است
آن کس در طبیعت مثل جعل است که چیزهای پاک و خوشبو را وا میگذارد
و بنجاست میل میکند برئت من عمر مولود حنتمة
تبعت حیدرة ذا العلم و العمل یعنی بری شدم از عمر که فرزند حنتمه است
و تابع شدم حیدر را که صاحب علم و عمل است حنتمه نام مادر عمر است
عنقریب ذکر پاکی نسب عمر خواهیم نمود لا یبغض المرتضی و غر عترته
سوی ذوی السفه و الجهل و الخبل یعنی بغض مرتضی و خوبان عترت او
کسی ندارد مگر صاحب سفاهت و جهل و کم عقلی ظاهر است که عاقلان صاحب
بصیرت که ملاحظه کمالات و فضایل آنحضرت و دلایل فرض محبت و وجوب
اطاعت او نموده اند بمقدار عقل و معرفت محبت آنحضرت دارند اما
سفیهان بی بصیرت و معرفت از فیض محبت آنحضرت محروم و بی
بهره اند غر جمع اغر است اغر اسب پیشانی سفید است
لا یبغض المرتضی و من یتابعه سوی السلقلق و ابن الحیض و النغل
یعنی بغض مرتضی و بغض کسی که تابع اوست ندارد مگر سلقلق و کسی که از

از حیض حاصل شده باشد یا از زنا بهم رسیده باشد در کتاب فردوس
حدیثی نقل شده که مضمونش اینست که زنی بخدمت حضرت مرتضی علی علیه السلام
آمده گفت یا علی من بغض تو دارم حضرت بوی گفت که میباید تو سلقلق
باشی زن بحضرت گفت که سلقلق چیست حضرت گفت که حضرت رسول صلی
الله علیه وآله بمن گفت که بغض تو ندارند از زنان مگر زنی که سلقلق باشد
گفتم یا رسول الله سلقلق چیست در جواب گفت که سلقلق زنیست که خون
حیض را از عقب بیند زن گفت که راست گفته رسول الله والله که من خون حیض
از عقب می بینم و پدر و مادرم برین اطلاع ندارند رباعی بدخواه علی کافر
مطلق باشد ∴ بدخواهی وی دشمنی حق باشد ∴ هر زن که بود در دل او بغض
علی ∴ بی دغدغه آن نجس سلقلق باشد ∴ و در کتاب خرایج مذکور است که
مردی بخدمت حضرت امیر المومنین علیه السلام آمد و گفت که من شما اهل بیت را
دوست میدارم پس حضرت امیر المومنین علیه السلام گفت که دروغ گفتی ما را
دوست ندارد مخنث و نه دیوث و نه ولد الزنا و نه کسی که مادرش در حیض
بدان آبستن شده باشد پس آن مرد برفت و در جنگ صفین در خدمت معویة
با حضرت امیر المومنین ع محاربه میکرد **محبة المرتضی تنجی ملازمها
من الضلالة والنقصان والخلل** یعنی محبت مرتضی نجات میدهد ملازمش
را از گمراهی و نقصان و خلل سبب آنکه ملازم محبت مرتضی ناجیست

که محبت آنحضرت تقاضای پیرویش میکند و بدلیل و برهان دانسته شده
که مطیع و پیرو حضرت مرتضی ناجی و رستگار است عنقریب ذکر دلیل برین مدعا خواهیم کرد

محبة المرتضی حصن لشیعته ودار امن لذی المخافة الوجل

یعنی محبت مرتضی قلعه ایست از برای شیعیانش و دار الامان است از
برای کسانی که صاحب خوف و ترس باشند ظاهر است که محبت مرتضی مقتضی
امنیت آخرت و دنیاست اما امنیت آخرت ظاهر است زیرا که محبت آنحضرت
مقتضی محبت و اطاعت و پیروی خدا و رسول است و این سبب امنیت آخرت
است حدیثی از حضرت مصطفی صلی الله علیه وآله نقل شده که معنیش اینست
که اگر مردمان اتفاق بر محبت مرتضی علی علیه السلام میکردند الله تعالی دوزخ
را خلق نمیکرد و اما امنیت دنیا از آن جهت است که محبت حضرت مرتضی علیه
السلام مقتضی خوف خداست و خوف خدا مقتضی امنیت است حدیثی از
حضرت مصطفی صلی الله علیه وآله نقل شده که هر که از خدا ترسد همه چیز الله
تعالی از وی میترساند و هر که از خدا نترسد الله تعالی میترساند او را از همه چیز
وجه دیگر اینکه محبت مرتضی که امام عاقلانست مقتضی معالجه عقل است و معالجه
عقل مقتضی وصول بمقام توکل و رضا و تفویض و تسلیم است و در این مقام خوف
و اضطراب خاطر از برای مطالب دنیویه نمی باشد و در شرح بیت اول بیان
معنی توکل و رضا و تفویض و تسلیم نمودیم وجه دیگر اینکه امامت ائمه

اصول دین و ارکان ایمانست بلکه کسی که آل مصطفی را که امامان بحقند نشناخت
و متابعت ایشان ننمود خدا را نشناخت و لهذا اهل سنت و سایر مخالفان
در اصول دین و فروع دین غلطهای عظیم کرده اند و اسلام خود را بکفر آمیخته ساخته
اند و عنقریب بعضی از آن غلطهای ایشان مذکور خواهد شد و بنا برین است
که الله تعالی محبان و شیعیان آل محمد را صلی الله علیه و آله عزیز و محترم و
گرامی ساخته و محبت آل محمد را کفاره گناهان ایشان گردانیده و وسیله اجابت
دعا و قبول طاعت ایشان ساخته و مرتبه ایشانرا در روز قیامت بغایت
عالی گردانیده و گوشتهای ایشانرا بر آتش جهنم حرام ساخته و زبان مخالف و
موالف را بذکر فضل ایشان و علو درجه ایشان ناطق گردانیده و بغض آل محمد را
موجب آتش جهنم ساخته صاحب کشف الغمه و صاحب کتاب عمده و ابن ابی الحدید
معتزلی چندین حدیث از کتب اهل سنت در فضل شیعه و محبان آل محمد و در کفر
و ضلالت دشمنان آل محمد از خاتم النبیین صلی الله نقل کرده اند از انجمله صاحب
کشف الغمه از ابن عمر روایت کرده که گفت که رسول الله صلی الله علیه و آله
گفت که هر که دوست دارد علی را قبول کند از وی الله تعالی نماز او و روزه را
و مستجاب سازد دعای او را و هر که دوست دارد علی را بدهد بوی الله تعالی
بعدد هر رگی که در بدن اوست شهری در بهشت و هر که دوست دارد آل محمد را
ایمن شود از حساب و میزان و صراط و هر که بمیرد با حب آل محمد من کفیل ویم

که در جنت با پیغمبران باشد و هر که بغض آل محمد داشته باشد در میان دو چشم او
نوشته شود که آیس من رحمة الله یعنی ناامید است از رحمت خدا و در کتاب شرف
النبی که از کتابهای اهل سنت است مذکور است که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
بعلی بن ابی طالب علیه السلام گفت که یا علی الله تعالی آمرزیده است ترا و ذریه
ترا و فرزندان ترا و اهل ترا و شیعه ترا و محبان شیعه ترا و ابن مغازلی
شافعی در کتاب مناقب بسند خود از انس بن مالک روایت نموده که گفت که حضرت
رسول الله صلعم گفت که داخل میشود در بهشت از امت من هفتاد هزار کس
بی حساب بعد از آن متوجه علی بن ابی طالب علیه السلام شده گفت که ایشان
از شیعه تو اند و تو امام ایشانی باز بسند خود از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
نقل کرده که گفت یا علی بدرستی شیعیان ما بیرون می آیند از قبرهای خود در
روز قیامت با عیوب و ذنوبی که ایشانرا باشد رویهای ایشان مثل ماه بدر
باشد و از شدتها خلاصی یافته باشند و منزلهای ایشان سهل و آسان شده
باشد و خوفهای ایشان برطرف شده باشد و داده شده باشند امن و امان
مردمان ترسان باشند و ایشانرا ترسی نباشد و مردمان محزون باشند و
ایشانرا حزنی نباشد و بند نعلین ایشان نور از آن درخشان باشد و سوار
باشند بر ناقههای سفید که بالها داشته باشند و مطیع و منقاد باشند و
گردنهاشان از طلا باشد و نرم تر باشد از حریر بنا بر اینکه شیعه گرامی اند نزد

الله تعالی اینحدیث را با دیکر احادیث اهل سنت در فضل شیعه نقل کرده اند
واما احادیث راویان شیعه درین باب بسیار است از انجمله ابن بابویه قمی رحمة الله
علیه در کتاب من لا یحضره الفقیه حدیثی روایت کرده در فضل مومن که از انجمله
اینست که آنحضرت کفت که از حبیب خود رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که
کفت که اکر مومن بیرون رود از دنیا و بر وی کناهان اهل زمین باشد موت
کفاره آن کناهان باشد بعد از آن کفت که هر که بکوید لا اله الا الله باخلاص
بری باشد از شرک و هر که از دنیا بیرون رود و مشرک نباشد داخل بهشت
شود بعد از آن این آیه بخواند ان الله لا یغفر ان یشرك به و یغفر ما دون
ذلك لمن یشاء یعنی الله تعالی شرک را نمی آمرزد و غیر شرک را می آمرزد از برای
کسی که میخواهد و بعد از آن کفت که من شیعتك و محبیك یا علی یعنی می
آمرزد الله تعالی کناهان را از برای هر که میخواهد از شیعه تو و محبان تو یا علی امیر المومنین
علیه السلام کفت که کفتم یا رسول الله این از برای شیعه منست حضرت رسول
الله کفت که آری والله این از برای شیعه تست و بدرستی شیعه تو بیرون می
آیند در روز قیامت از قبرهای خود و ایشان میکویند که لا اله الا الله
محمد رسول الله و علی بن ابی طالب حجة الله پس بایشان داده میشود
الکلیل و تاج بهشت و مرکبهای بهشت پس هر کدام میپوشند حله سبزی
و کذاشته میشود بر سر ایشان تاج پادشاهی و الکلیل کرامت پس از ان

بر مرکبها سوار می شوند و مرکبها پرواز میکنند تا بهشت و محزون نمیکرداند ایشانرا
فزع اکبر و ملایکه ایشانرا استقبال میکنند و می کویند که این آن روزیست که وعده داده می شدید

احب من صیر الرحمن صارمه مفتاح باب فتوح ناسخ الملل

یعنی محبت دارم با کسی که رحمن شمشیر او را کردانیده است کلید در فتحهای خاتم
الرسل هر کس تتبع تواریخ کرده است میداند که فتحهای حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و آله بضرب شمشیر حضرت مرتضی علی بوده شیعه و سنی بر این اتفاق دارند پس
واجب و لازم باشد محبت کسی که بشمشیرش دین مبین و شرع مستبین قایم شده باشد

ما کان سیف کمثل ذی الفقار و لم یکن فتی فی الفتوة کمثل علی

یعنی نبوده است شمشیری مثل ذو الفقار و نبوده است جوانمردی در جوان
مردی مثل علی به انکه راویان شیعه و سنی روایت کرده اند که در جنک احد چون
لشکر اسلام شکست خورد و لشکریان کریختند حضرت مرتضی علیه السلام در
پیش حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله از برای خدا با کفار محاربه میکرد لشکریان
شنیدند که هاتفی از جانب آسمان میکوید که لا سیف الا ذو الفقار
و لا فتی الا علی یعنی نیست شمشیری مکر ذو الفقار و نیست جوانمردی مکر
علی از عکرمه نقل شده که کفت که بعلی کفتم که از آسمان آوازی دم تو می آید
بعد از آن حضرت امیر از حضرت رسول پرسید که این آواز کیست حضرت
رسول در جواب کفت که این ملکیست که نام او رضوانست ابن طاوس در

کتاب یقین از کتاب مناقب طبری بسند خود از ابن عباس نقل نموده که گفت که
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله گفت که الله تعالی ذو الفقار را بمن اعطا نمود و
گفت بگیر این را و اعطا کن به بهترین اهل زمین گفتم که کیست آن شخص ای رب
گفت که خلیفه زمین علی بن ابی طالب علیه السلام و نقل نموده که ذو الفقار با
حضرت متکلم شد و گفت یا امیر المؤمنین من مأمورم یعنی آنچه میکنم از قتل کفار بامر خدا میکنم

قد سخر الجن والانس بصارمه للمصطفى خير الانبياء والرسل

یعنی مسخر ساخت جن و انس را بشمشیر خود از برای مصطفی که بهترین ابنیا و رسل
است هر کس تتبع اخبار نموده میداند که در جمیع حروب فتح بشمشیر آنحضرت بوده
و این سبب تسخیر انس شد و اما تسخیر جن بر وجهی که راویان ز بهت گفتار از ابن
عباس نقل کرده اند اینست که چون حضرت رسالت پناه بجانب بنی المصطلق
رفت نزدیک وادی فرود آمد و خبر داد آنحضرت را که طایفه از کفار جن در این
وادی پنهانند و اراده کیدی با آنحضرت و اصحابش دارند پس حضرت امیر المؤمنین
را طلب نمود و گفت که برو باین وادی پس عارض تو خواهند شد طایفه جن
که اعداء الله اند پس دفع کن ایشانرا بقوتی که الله تعالی بتو داده و خود را
حفظ نما از ایشان باسماء الله که علم آنرا الله تعالی بتو مخصوص گردانیده
و صد کس را حضرت با وی فرستاد و بایشان گفت که با حضرت امیر باشید
و امر او را مطیع و منقاد باشید پس آنحضرت متوجه وادی شد چون بلب

وادی

وادی رسید صد کس را که با وی بودند بنمود که بکنار وادی توقف نمایند
و خود پیش رفت بکنار وادی و باسماء الهی متکلم شد و بعد از آن اشاره
کرد که پیش آیند و بعد از آن اراده کرد که خود تنها داخل وادی شود در این
اثنا بادی بغایت تند وزید که نزدیک بود که رفیقان آنحضرت برو در افتند
پایهای ایشان از تندی باد بر زمین قرار نمیگرفت و خوف بر ایشان غالب
شده بود بعد از آن حضرت امیر بآواز بلند گفت که منم علی بن ابی طالب بن
عبد المطلب وصی رسول الله و ابن عمش و آن جماعت ظاهر شدند بصورت زط
و در دست شعلهای آتش داشتند پس حضرت امیر داخل وادی شد
و تلاوت قرآن میکرد و شمشیر را بجانب راست و چپ حرکت میداد
پس آن جماعت مثل دود شدند بعد از آن حضرت امیر از وادی بالا آمد
از راهی که رفته بود و رفیقان احوال پرسیدند گفتند که یا ابو الحسن نزدیک
بود که ما از ترس هلاک شویم آنحضرت گفت که چون آن جماعت بنظر من
آمدند و ایشانرا دیدم به آواز بلند اسمهای الهی را بر زبان جاری ساختم
ایشان ذلیل شدند و یافتم که بجزع در آمده اند پس داخل وادی شدم بی
آنکه مرا ترسی باشد و اگر بر هیئات خود باقی می ماندند همه را هلاک میساختم
و الله تعالی کفایت میکرد کید ایشانرا و دفع مینمود شر ایشان را از
مسلمین بقیه آن جماعت پیش از من بخدمت نبی الله خواهند رفت و ایمان

خواهند آورد بعد از آن حضرت امیر المومنین علیه السلام با تابعان نزد
رسول الله صلی الله علیه و آله رفتند و حضرت امیر از احوال خبر داد حضرت
رسول صلی الله علیه و آله او را دعای خیر کرد و گفت که یا علی آنجماعتی از حق
که الله تعالی ایشانرا از تو رسانید پیش از تو آمدند و اسلام آوردند و
قبول اسلام ایشان کردم **محبة المرتضی نور لصاحبها**
یمشی بها آمنا من آفة الزلل یعنی محبت مرتضی نوریست از برای
صاحبش و او بنور محبت براه میرود و ایمن از آفت لغزش ظاهر است که محبت
مرتضی علیه السلام سبب روشنایی چشم دلست کسی که چشم دلش روشن
باشد در راه دین از لغزش و خطا ایمن است و قبل از این بیان اینمعنی شده
لمت حب علی لا افارقه وداده من جنانی قط لم یزل
یعنی با محبت علی پیدا شدم و از آن جدا نمیشوم و دوستی او از دل من هرگز
بیرون نرفته است **محبة المرتضی علی مفترض فی آل حم**
فرضها تبین لی یعنی محبت مرتضی بر من فرض است در آل حم
فرض محبتش از برای من ظاهر شده مراد از آل حم هفت سوره است که
در اولش حم است و آیه که در آل حم دلالت بر فرض محبت اهل بیت می
کند این آیه است قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی
یعنی اجری بر رسالت خود از شما طلب نمیکنم مگر دوستی اقاربم راویان

شیعه و سنی روایت کرده اند که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله گفت علی
خیر البشر من ابی فقد کفر یعنی علی بهترین بشر است هر که ابا کند کافر است در
کتاب اربعین ذکر راویان اینحدیث کرده ایم **صراطه مستقیم غیر**
ذی عوج وغیره غیر مستو ومعتدل یعنی صراط علی مستقیم و
درستست و در آن کجی و ناهمواری نیست و غیر صراط علی ناهموار و کج است دلیل
و برهان بر استقامت و راستی طریق حضرت مرتضی و کجی و ناراستی غیر طریق آن
حضرت بسیار است و درین کتاب بعضی از آنرا ذکر کرده ایم شیعه و سنی
روایت کرده اند که مراد از صراط المستقیم که در فاتحه است صراط علی است
سبیل آل النبی لا اعوجاج له یسیر سالکه سیرا بلا زلل
یعنی راه آل پیغمبر کجی ندارد میرود و درین راه سالکش را رفتن بی لغزش
ظاهر است که طالب دین هرگاه راه اهل بیت را اختیار کند که دلیلان راه دینند
او را لغزشی واقع نخواهد شد دلیل براین مدعا بسیار است از جمله ادله
حدیث سفینه است که مذکور شد انشاالله تعالی دیگر دلایل مذکور خواهد شد
اسیر منهج لا اسیر ذی عجل ولا اسیر سبیل الحق بالکسل
یعنی میروم در راه آل پیغمبر رفتن صاحب تعجیل و نمیروم در راه حق رفتن
با کسالت و سستی سبب تعجیل در سلوک طریق اهل البیت اینست که بدلیل و
برهان استقامت طریق ایشانرا دانسته ام و این سبب شوق است در سلوک

طریق ایشان و شوق مقتضی تعجیل است **انخت راحلتی فی باب دارتهم**

منهم الی غیرهم لست بمرتحل یعنی خوابانیده ام شتر خود را در در خانه

اهل بیت پیغمبر و از در خانه ایشان بجای دیگر نمیروم دار و داره هر دو بمعنی خانه است

این بیت کنایه است از اینکه بعد از حضرت مصطفی سوای اهل بیتش را اطاعت

نکرده ام و نخواهم کرد و این اطاعت بنابرین است که بدلایل واضحه و براهین قاطعه

وجوب اطاعت ایشانرا دانسته ام بعضی از ادله مذکور شده و چند دلیل دیگر مذکور خواهد شد

امشی وراءهم سعیا و هرولة ولست امشی وراءهم علی مهل

یعنی از عقب اهل بیت میروم بعنوان سعی و هروله و در عقب ایشان نمیروم آهسته هروله تند

رفتن است که بدویدن نرسد این بیت کنایه است از کثرت اشتیاق در متابعت اهل البیت

بغیر آل النبی لست مقتدیا ان النجاة فی الاقتدا و بالثقل

یعنی اقتدا و پیروی نمیکنم بغیر آل پیغمبر بدرستی نجات در پیروی ثقل است

بدانکه این بیت اشاره است بحدیثی که از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله متواتر است

آن حدیث اینست که آنحضرت امت را مخاطب ساخته گفته که میگذارم در میان

شما ثقلین را یعنی دو چیز عظیم نفیس را که کتاب است و عترت من که اهل بیت منند

اگر باین دو چیز متمسک شوید هرگز گمراه نشوید و این دو چیز از هم جدا نشوند تا در

قیامت نزد حوض بمن رسند اینحدیث نزد شیعه ثابت و متواتر است بلکه

نزد اهل سنت نیز متواتر است صاحب صراط المستقیم گفته که اینحدیث را احمد بن

حنبل بچندین طریق نقل کرده و مسلم که از عمده محدثین اهل سنت است در جزو

چهارم صحیح خود در دو موضع نقل کرده و در کتاب سنن و صحیح ترمذی و کتاب عقد

ابن عبد ربه اینحدیث مذکور است و ابن مغازلی شافعی بچندین طریق آنرا نقل کرده

و در تفسیر ثعلبی در تفسیر سوره آل عمران اینحدیث موجود است و گفته که ابن مردویه که

از عمده محدثین اهل سنت است اینحدیث را بدویست و نه طریق نقل نموده بیشک

اینحدیث متواتر است و صحیح و ثابت است و دلالت صریح بر وجوب متابعت اهل

البیت علیهم السلام دارد و دلالت صریح دارد بر اینکه از هفتاد و سه گروه امت

ناجی و رستگار شیعه اثنی عشری است مومنان را اینحدیث ثابت و صحیح در اثبات

حقیت مذهب اثنی عشر کافیست در کتاب اربعین عبارات اینحدیث را و

بیان وجه دلالتش بر مدعا بتفصیل ذکر کرده ایم اینحدیث در کتاب الجمع بین

الصحیحین که از عمده کتابهای اهل سنت است از زید بن ارقم باین عبارت

نقل شده گفت که رسول الله گفت که انی تارک فیکم الثقلین ما ان تمسکتم

به لن تضلوا بعدی احدهما اعظم من الاخر و هو کتاب الله حبل ممدود

من السماء الی الارض و عترتی اهل بیتی لن یفترقا حتی یردا علی

فانظروا کیف تخلفونی فی عترتی یعنی بدرستی میگذارم در میان شما

ثقلین را یعنی دو چیز عظیم نفیس را اگر متمسک بدان شوید گمراه نشوید بعد من یکی از

دو اعظم است از آن دیگر و آن کتاب الله است و آن حبلیست کشیده از آسمان

تا زمین و عترت من که اهل بیت من باشند و این دو از هم جدا نشوند تا نزد من آیند
پس نظر کنید که چگونه بعد از من با اهل بیت من سلوک خواهید کرد شک نیست در اینکه
اینحدیث دلالت صریح دارد بر اینکه شیعه اثنی عشری در میان هفتاد و سه گروه امت
ناجی و رستگارند زیرا که غیر ایشان کسی قایل باین نشده که تا روز قیامت
همیشه یکی از اهل بیت با کتاب خدا می باشد که پیرویش سبب گمراه نشدن است

بیرون مرو از طریق حق ای سالک ٭ زنهار مکن پیروی هر هالک
کن پیروی کسی که بنهاد نبی ٭ بر تارک او افسر انی تارک

آل النبی لذیذ ذکرهم حلو ٭ لدی ذکرهم احلی من العسل

یعنی آل پیغمبر ذکر ایشان لذیذ و شیرین است نزد من ذکر و یاد ایشان
از عسل شیرین‌تر است هر که عقلش را معالجه نموده باشد و از مرضها پاکش ساخته
باشد لذت نامهای با برکات اهل بیت سید کاینات علیهم الصلوة ادراک می
کند و در ذایقه عقلش بغایت شیرین است اطعت طائفة قد جل شانهم
وهم ائمة آل خاتم الرسل یعنی اطاعت کرده ام طایفه را که جلیل
و بزرگ است شان ایشان و ایشان امامان آل خاتم الرسل اند

ساوی البروج عدتهم لانهم ابراج انجم شرع ناسخ الملل

یعنی مساوی شده است با بروج عدد ائمه آل خاتم الرسل زیرا که ایشان
برجهای ستاره‌های شرع انور محمدی اند حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله

بمنزله

بمنزله فلک است معارف دینیه و مسایل شرعیه بمنزله نجومند و دوازده امام
بمنزله دوازده برجند علوم شرعیه و معارف یقینیه درین بروج سیر کرده و از برج
ببرجی انتقال نموده تا آنکه ببرج دوازدهم که حضرت مهدی علیه السلام است منتهی
شده بدانکه شیعه احادیث بسیار از حضرت رسالت پناه نقل نموده اند که ائمه
بعد از آنحضرت دوازده اند یعنی نزد شیعه متواتر است و در کتب اهل سنت
نیز درین باب احادیث بسیار نقل شده از آنجمله اینحدیث است که آنحضرت گفت
که یکون بعدی اثنی عشر خلیفة کلهم من قریش یعنی می باشند بعد از من
دوازده خلیفه که همگی از قریش اند یعنی در کتب اهل سنت بعبارات مختلفه
نقل شده و حکم بر صحتش نموده اند و در کتب صحاح خود ذکر کرده اند در کتاب صحیح
بخاری یکحدیث است و در صحیح مسلم یازده حدیث و در تفسیر ثعلبی سه حدیث
و در جمع بین الصحیحین هفت حدیث و در کتاب الجمع بین الصحاح الست دو
حدیث و در کتاب مسند بن حنبل باین عبارت وارد شده یکون بعدی من
الخلفاء عدة نقباء بنی اسرائیل اثنی عشر خلیفة کلهم من قریش یعنی
می باشند بعد از من خلفا بعدد نقباء بنی اسرائیل دوازده خلیفه که جمیع از قریش
اند اخطب خوارزم و چند محدث از محدثین اهل سنت دوازده امام را ذکر کرده
اند و اسمهای شریف ایشانرا مذکور ساخته اند ما آن احادیث را در کتاب
اربعین ذکر نموده ایم بدانکه اینحدیث دلیل صحیحیست بر امامت ائمه اثنی عشر

وبراینکه ناجی و رستگار شیعه اثنی عشریست زیرا که هیچ طایفه از هفتاد دو
سه گروه عمل باین حدیث نکرده اند و امام را دوازده نمیدانند سوای شیعه اثنی
عشری بما رسیده حدیث صحیح مصطفوی که هست بعد پیمبر امام هشت و چهار
کسی نکرده زانست باین حدیث عمل بغیر پیرو آل و ائمه اطهار بدانکه ذکر دوازده
امام در توریة موسی نیز واقع شده ما در کتاب اربعین و کتاب حکمة العارفین
ذکر عبارت توریة و ترجمه آن کرده ایم اینطرفه است که اهل سنت با انکه چهار
یار را خلیفه میدانند و دم از محبت ایشان میزنند در وقت احتیاج و اضطرار
بایشان متوسل نمی شوند بلکه بائمه اثنی عشر متوسل می شوند در وقتی که متوجه
سفر مکه معظمه بودم شب کشتی ما طوفانی و مشرف بر غرق شد کشتیبانان
سنی و مالکی مذهب بودند چون طوفان اعظیم دیدند بفریاد در آمدند و بائمه
اثنی عشر متوسل شدند و به آواز بلند یا اثنی عشر امام میگفتند و نام سه یار را
به زبان نیاوردند در روز از ناخدا ای سنی پرسیدم که در وقت طوفان دوازده
امام را چون طلب میکردید در جواب گفت که این قاعده اهل دریاست
گویا که اعتقادی که ایشان بسه یار دارند از بابت اعتقادی است که جاهلان
بحیدر و نعمت الله دارند در وقت تعصب نام ایشانرا اندکور میسازند اما در غیر
اوقات تعصب در وقت احتیاج و اضطرار بایشان متوسل نمیشوند رباعی
از گفته مصطفی امام است سه چار ؛ از روی چه گوئی که امام است چهار

نشناسی اگر سه چار حق را ناچار ؛ خواهی بعذاب ایزدی گشت دوچار
آل النبی الیهم مشتکی حزنی هم موئلی والیهم منتهی جذلی
یعنی بسوی آل پیغمبر صلی الله علیه و آله هست شکوه حزن من ایشان
ملجا منند و بسوی ایشان است منتهای فرح و شادی من موئل بمعنی ملجا است
لا اکره الموت بل احب مقدمه لان اری المرتضی و خاتم الرسل
یعنی کراهت ندارم از موت بلکه دوست دارم آمدن موت را تا آنکه ببینم
در هنگام رحلت مصطفی و مرتضی را یقر عینی لدی الممات وجوههما
ان مسرتی العظمی لدی الاجل یعنی شاد میکرداند مرا نزد مردن دیدن
روی مصطفی و مرتضی بدرستی شادی عظیم من نزد رسیدن اجل است بدانکه
علماء شیعه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده اند که
گفت هیچ مومنی نیست که بمیرد مگر آنکه در وقت مردن حاضر شوند نزد او
محمد و علی صلی الله علی محمد و آله پس چون به بیند ایشانرا مومن شاد و خرم شود
پس حضرت پیغمبر برخیزد که برود مومن گوید که کجا میروی و من آرزومند بودم
که شما را به بینم پس حضرت رسول گوید که آیا دوست میداری که رفیق ما باشی
پس مومن گوید که بلی پس حضرت رسالت پناه در یحال سفارش او کند
بملک الموت و خبر دهد او را که مومن محب او و علیست و اگر مومن نباشد
بلکه بغض محمد و علی داشته باشد از همه چیز مکروه تر نزد او دیدن محمد و علیست

پس بشناساند بملک الموت او را که او دشمن او و علیست صاحب کشف الغم
از حارث همدانی روایت کرده که داخل شدم بخدمت علی بن ابی طالب علیه السلام
پس آنحضرت بمن گفت که چه چیز ترا آورده است گفتم که محبتی که بتو دارم یا امیر
المؤمنین مرا آورده است پس گفت که یا حارث آیا تو مرا دوست میداری پس گفتم
آری والله یا امیر المؤمنین پس گفت که چون جان بحلقوم رسد مرا العنوانی به بینی
که دوست داری و ترا خوش آید و اگر به بینی مرا در روز قیامت در حالتی که
برانم و دور سازم جماعتی از مردان را از حوض هر آینه به بینی مرا العنوانی که دوست
داری و ترا خوش آید و اگر به بینی مرا در حالتی که بر صراط کذرم با لوای حمد در
پیش حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله هر آینه به بینی مرا چنانچه دوست
داری این چند بیت از آنحضرت نقل شده و مشهور است یا حارث همدان

من یمت یرنی ٭ من مؤمن او منافق قبلا ٭ یعرفنی طرفه و اعرفه
بنعته و اسمه و ما فعلا ٭ و انت عند الصراط تعرفنی ٭ فلا تخف
عثرة و لا زللا ٭ اسقیک من بارد علی ظماء ٭ تخاله فی الحلاوة العسلا
اقول للنار حین تعرض العرض ٭ دعیه لا تقبلی الرجلا ٭ دعیه لا
تقربیه ان له ٭ حبلا بحبل الوصی متصلا ٭ معنی این ابیات این است
ای حارث همدانی هر که میمیرد مرا می بیند خواه مؤمن باشد و خواه منافق
او مرا می شناسد و من او را می شناسم بصفت و اسم و با آنچه کرده است و تو

در

در نزد صراط مرا می شناسی مرا پس مترس از لغزش بتو میخورانم از آب خنک
چون تشنه باشی و خیال کنی که آن آب از شیرینی عسل است میکویم باتش در وقت
عرض که این را قبول مکن و این را واگذار و بوی نزدیک مشو زیرا که حبل او بحبل
وصی متصل است یعنی از پیروان و تابعان وصی پیغمبر است صلی الله علیه و آله و سلم

اطعت حیدرة یسقی موالیه ٭ فی الحشر من ماء حوض خاتم الرسل

یعنی اطاعت کرده ام حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را که آب میدهد دوستان
خود را در روز حشر از حوض خاتم الرسل اعداؤه و یلهم یبقون فی عطش
و لا یکون لهم فی الحشر من نهل یعنی دشمنان علی وای بر ایشان در
تشنگی خواهند ماند و ایشان را نیست در روز حشر شربت آبی بدانکه از حدیث
حارث همدانی و غیر آن معلوم شده که در روز قیامت ساقی حوض دشمنان
را از پیش حوض میراند و دور میکرداند و ایشان تشنه و حیران خواهند ماند

یوم یکون المخالفون فی الم ٭ بحب حیدرة اکون ذا جذل

یعنی در روزی که مخالفان اهل بیت علیهم السلام در الم و غم باشند بمحبت حیدر من
خواهم بود در شادی و خوشحالی ان علیا علی الصراط یحفظنی
فلا اخاف من العثار و الزلل یعنی بدرستی علی علیه السلام بر صراط محافظت
میکند مرا پس نمی ترسم من از لغزش ابن بطریق رحمه الله علیه از کتاب
ابن المغازلی شافعی نقل کرده و سندش را به ثمامة بن عبد الله بن انس

رسانیده که گفت که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله گفت که هرگاه که
قیامت شود و صراط بر لب جهنم نصب شود کسی از صراط نخواهد گذشت مگر
آنکه با او نوشته از ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام بوده باشد
مقسم الجنة والنار حیدرة محبه امن ولیس ذا وجل
یعنی قسمت کننده بهشت و دوزخ حیدر علیه السلام است محب و دوست او
با امنیت است و او ترسی از آتش جهنم نخواهد بود احادیث درین باب از
شیعه و سنی نقل شده از انجمله ابن طاوس رحمه الله در کتاب یقین از طریق
اهل سنت از علی بن ابی طالب علیه السلام نقل کرده که گفت معاشر الناس
ما احبنا رجل فدخل النار وما ابغضنا رجل فدخل الجنة و انا قسیم
الجنة والنار یعنی ای جماعت مردمان دوست نداشته ما را مردی پس داخل
شود در آتش و بغض نداشته است مردی پس داخل شود در بهشت و من قسمت
کننده بهشت و دوزخم حدیث طولی دارد این عبارات بعضی از آن حدیث است
اطعت من وحد الاله فی صغر مکسر اللات ومناة والهبل
یعنی اطاعت کرده ام کسی را که در صغر سن موحد و خداشناس بوده و او
شکننده لات و منات و هبل بود این سه اسم های بتان است
لکسرهن النبی صار حامله فکسرهن عاجلا بلا مهل
یعنی از برای شکستن بتان حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله حامل حضرت

امیر

امیر المومنین علیه السلام شد پس شکست بتان را بشتاب بی درنگ نقل
شده که حضرت امیر المومنین علیه السلام گفت که در آن وقت که پا بر دوش حضرت
رسالت پناه گذاشتم از برای شکستن بتان خود را چنان دیدم که آسمان را توانم گرفت
کطاعة الثقلین کان ضربته فی خندق فی قتال عمرو الجدل
یعنی مثل طاعت ثقلین است ضربت حضرت مرتضی در جنگ خندق بر عمرو بن
عبدود که جدل بود یعنی شدید الخصومت و در جنگ محکم بوده او از شجاعان
و دلیران عرب بود حضرت رسالت فرمود که لضربة علی علی عمرو بن عبدود
خیر من عبادة الثقلین ترجمه اش اینست که ضربت علی بر عمرو بن عبدود بهتر
است از عبادت ثقلین یعنی جن و انس اطعت من رفع الغطاء فی قفر
عن وجه ماء هو احلی من العسل یعنی اطاعت کردم کسی را که برداشت
سرپوش در بیابان بی آب و گیاه از روی آبی که آن شیرین تر بود از عسل
فامن راهب هناک معبده بحضرت المرتضی ذی المعجز الجلل
پس ایمان آورد راهبی که در آنجا عبادتگاه او بود بحضرت مرتضی صاحب معجز بزرگ
فسار مبتهجا فی جیش حیدرة فصار مقتول اهل البغی بالجمل
پس برفت در لشکر حیدر با شادی و خوشحالی پس گردید کشته اهل ظلم بزودی
من حیث کان رضی الرحمن مقصده صلی علیه وصی ناسخ الملل
از جهت که مقصود راهب از ایمان آوردن و جهاد کردن رضای رحمن بود بر وی نماز

کزارد وصی ناسخ ملتها بدانکه راویان شیعه وسنی اینحکایت را نقل کرده اند حکایت

اینست که از جیب بن جهم نقل شده که گفت که در وقتی که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

ما را ببلاد صفین می برد فرود آمد در دهی که نام آن صندودا بود و دیگر امر فرمود که از آنجا

بگذریم پس ما را در زمین بلقع فرود آورد و مالک اشتر برخواست و گفت یا امیر المؤمنین

مردمان را در زمین بی آب فرود می آوری پس حضرت فرمود که یا مالک زود باشد که

الله تعالی بما آبی بدهد از شهد شیرین تر و از یخ سردتر و از یاقوت صافتر پس تعجب کردیم

بعد از آن حضرت متوجه زمین بلقع شد و گفت ای مالک تو با اصحاب این زمین را

بکنید و مالک میگفته که چون زمین را کندیم بسنگ سیاه عظیمی رسیدیم که در آن

سنگ حلقه بود که مثل نقره برق میزد پس حضرت بما گفت که سنگ را بر دارید و ببینید آن زمین

و ما صد کس بودیم خواستیم که سنگ را بر داریم نتوانستیم که آنرا از جایش برداریم

پس نزدیک آمد حضرت امیر المؤمنین و دو دست را بجانب آسمان بلند ساخته کلمه چند

بگفت بعد از آن سنگ را از زمین کند و چهل گزش بدور انداخت و مالک

میگفته که بعد از آن آبی ظاهر شد از شهد شیرین تر و از یخ سردتر و از یاقوت

صافتر پس آب خوردیم و چارپایان را آب دادیم پس از آن آنحضرت آن سنگ را

بجای خود آورد و امر کرد که بر بالای آن خاک بریزیم و بعد از آن کوچ کرده دور

نرفتیم که آنحضرت گفت که کیست از شما که بشناسد موضع چشمه را پس گفتیم که ما همه

یا امیر المؤمنین می شناسیم پس برگردیدیم و طلب چشمه کردیم و نیافتیم پس گمان

کردیم که حضرت امیر را تشنگی عارض شده پس باطراف رفتیم ناگاه بصومعه رسیدیم

پس نزدیک بآن صومعه شدیم و راهبی را دیدیم که از پیری ابروهاش بر بالای چشمهاش

افتاده پس گفتیم یا راهب آیا آبی داری که صاحب ما از آن بخورد پس آب تلخی بایشان

داد و ایشان او را از احوال آب چشمه خبر دادند پس راهب گفت که این صاحب شما نبی است

گفتیم نه بلکه او وصی نبی است بعد از آن از صومعه فرود آمد و گفت که مرا پیش صاحب خود

برید پس او را بردیم و چون چشم حضرت امیر علیه السلام بروی افتاد گفت شمعون

راهب تویی گفت آری من شمعونم و این نامیست که مادرم بر این نامیده و کسی بر آن

مطلع نیست بجز الله تعالی پس تو از کجا دانستی پس حکایت را تمام کن تا من هم

تمام کنم حضرت گفت که چه میخواهی راهب گفت که چشمه و نام چشمه را حضرت گفت

که این چشمه راحومات و از بهشت جاری میشود و سیصد و سیزده وصی پیغمبر از آن

آب خورده اند راهب گفت همچنین یافته ام در کتابهای انجیل و گفت که انا اشهد

ان لا اله الا الله وان محمدا رسول الله وانك وصی محمد صلی الله علیه

وآله بعد از آن حضرت کوچ فرمودند و راهب در پیش آنحضرت بود تا بصفین فرود

آمدیم و در میان لشکر اسلام و لشکر معاویه جنگ واقع شد و راهب اول کسی

بود که شربت شهادت چشید و حضرت امیر علیه السلام فرود آمدند و اشک از چشم

میریخت و میگفت که آدمی با کسی حشر میشود که او را دوست میدارد و راهب در روز

قیامت در بهشت رفیق ما خواهد بود **ما طعن من صعد الثعبان منبره**

مُستفتیاً فاجابهُ بلا وجلٍ یعنی اطاعت کرده ام کسی را که اژدها بر
بالای منبرش میرفت که از وی استفتا کند یعنی از وی فتوی بگیرد پس جواب مسئله
اژدها بگفت بی آنکه او را خوف و ترسی باشد راویان حکایت ثعبان را برین وجه روایت
کرده اند که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در بالای منبر کوفه بخطبه خواندن مشغول بود
درین اثنا اژدهائی پیدا شده و بر بالای منبر رفت مردمان بترسیدند و قصد این کردند که
او را از حضرت امیر علیه السلام دفع کنند حضرت باشاره ایشان را منع نمود چون اژدها
به آن پایه رسید که حضرت بر آنجا ایستاده بود حضرت خم شد و آن اژدها بلند گردید
تا آنکه دهن اژدها بگوش آنحضرت متصل شد مردمان خاموش شدند و متحیر گردیدند پس
آن اژدها فریادی زد که بسیاری از مردمان شنیدند حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
لب را می جنبانید و آن اژدها گوش داده بود بعد از آن اژدها چنان بشتاب
بیرون رفت که گویا زمین او را فرو برد باز حضرت بر خطبه رفته آنرا اتمام کرد و
از منبر بزیر آمد مردمان بنزد حضرت آمده از حال اژدها پرسیدند حضرت در جواب
گفت که آنچنان نیست که شما گمان کرده اید بلکه او حاکمی از حکام جن بود مسئله
بروی مشتبه شده بود آمده آنرا از من پرسید من باو فهمانیدم پس مرا دعای
خیر نموده برفت ؎ بود خلیفه حق آنکه بر سر منبر ؎ جواب مشکل ثعبان دهد چو سلیمان
وار ؎ نه جاهلی که چو مشکل شدی برو وارد ؎ ز ننگ جهل بخود پیچ زدی چون مار ؎
نقلست که آن دری که اژدها از آن داخل شد آنرا باب الثعبان می گفتند
معاویه چون میخواست که معجزات حضرت امیر علیه السلام مخفی شود فیلی
فرستاد و در آن در مسجد بستند و آن در مشهور بباب الفیل شد بجمله

نقص الفرات حین طغی حیتانه سلّمت علیه فی الوحلِ

یعنی بحکم حضرت امیر المؤمنین علیه السلام آب فرات کم شد در وقتی که طغیان
داشت پس سلام کردند بر آنحضرت ماهیان در گل اینحکایت برین وجهست که آب
فرات بمرتبه زیاد شد که اهل کوفه ترسیدند از غرق پس بخدمت آنحضرت رفته و از
طغیان آب شکوه نمودند پس آنحضرت بر استری سوار شده با مردمان بکنار
فرات رفت و فرود آمد و وضو ساخت و نماز گزارد و مردمان نظر بر آنحضرت
داشتند آنحضرت دعاها کرد که اکثر مردمان می شنیدند بعد از آن بکنار فرات
رفت و چوبی در دست داشت بران تکیه کرد بعد از ان آن چوب را بر روی
آب زد و گفت که کم شو باذن و مشیت الله تعالی پس آب فرو رفت تا آنکه ماهیان
ظاهر شدند در قعر نهر پس ماهیان حلال گوشت بر آنحضرت سلام کردند و گفتند که
السلام علیک یا امیر المؤمنین و مار ماهی و ماهیان حرام بر آنحضرت سلام نکردند پس
مردمان تعجب کردند و از سبب این پرسیدند آنحضرت گفت که الله تعالی ماهیان
پاک حلال را ناطق گردانید و بر من سلام کردند و ماهیان نجس و حرام را ناطق نساخت

اطعت من طبع الحصا بخاتمه من هم هو اوصیا و خاتم الرسل

یعنی اطاعت کرده ام کسانی را که مهر کرده اند سنگریزه را ایشان چه کسانند

ایشان اوصیاء خاتم الرسل اند این اشاره است بحکایات حبابه والبیه و آن حکایت
اینست که حبابه والبیه بخدمت امیر المؤمنین علیه السلام آمد در وقتی که آنحضرت در رحبه
مسجد تشریف داشت پس گفت یا امیر المؤمنین چیست دلیل امامت خدا تو را رحمت
کناد پس آنحضرت فرمود که بیاور نزد آن سنگریزه را و اشارت فرمودند بدست مبارک
بسنگریزه پس حبابه آن سنگریزه را بخدمت آنحضرت آورد پس آنحضرت بخاتم
مبارک خود آن سنگریزه را مهر فرموده و فرمود یا حبابه اگر شخصی دعوی امامت
کند و تواند کرد مثل آنچه من کردم پس بدان که او محق و مفترض الطاعة است
هرچه خواهد از وی پوشیده نشود حبابه گفت که پس برگشتم تا وقتی که آنحضرت
بدار بقا رحلت فرمود پس آمدم بسوی حضرت امام حسن علیه السلام در وقتی که
آنحضرت بر جای امیر المؤمنین علیه السلام نشسته بود و مردم از آنحضرت سؤالات
میکردند پس آنحضرت فرمودند تو حبابه والبیه گفتم بلی ای مولای من پس فرمود بیاور
آنچه با تست پس آن سنگریزه را با آنحضرت دادم پس آنرا مهر فرمود همچنانکه امیر المؤمنین
علیه السلام مهر فرموده بود حبابه گفت که بعد از آن بخدمت امام حسین علیه السلام
آمدم در وقتی که آنحضرت در مسجد رسول صلی الله علیه و آله بود آنحضرت مرا نزدیک خود
طلبیده و مرحبا گفت و فرمود آیا میخواهی علامت و دلیل امامت را گفتم بلی ای سید من
فرمودند بیاور آنچه با تست پس آن سنگ را با آنحضرت دادم پس مهر فرمود آن را
چنانکه امیر المؤمنین علیه السلام مهر فرموده بود حبابه گفت که بعد از آن دیدم علی بن

الحسین صلوات الله علیه را در وقتی که من بنهایت پیری رسیده بودم و خود را
صد و سیزده ساله می شمردم پس دیدم آنحضرت را در رکوع و سجود و او را مشغول عبادت
یافتم پس مأیوس شدم از دلالت امامت آنگاه آنحضرت بانگشت سبابه اشارت بسوی من
فرموده پس جوانی بسوی من عود کرد بعد از آن فرمودند که بیاور آنچه با تست پس آن
سنگریزه را با آنحضرت دادم پس آنرا مهر فرموده بود بعد از آن بخدمت امام محمد باقر
علیه السلام آمدم پس آن سنگ را مهر فرمودند بعد از آن بخدمت امام جعفر صادق ع
آمدم پس مهر فرمودند آن سنگ را پس بخدمت موسی بن جعفر علیهما السلام آمدم
پس مهر فرمودند آن سنگریزه را بعد از آن بخدمت امام رضا علیه السلام آمدم پس
مهر فرمودند آن سنگ را حبابه بعد از آن فوت شد و عنقریب در خاتمه این کتاب
نقل خواهیم کرد که پسر این زن بخدمت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام آمد و
سنگریزهای مادرش را آورد حضرت امام علیه السلام از برای او سنگریزه را مهر کرد

قد اظهرهم علی الغیوب خالقهم   وغیرهم احد سلونی لم یقل

یعنی خالق مطلع گردانید بر علوم غیبیه خود اوصیاء خاتم الرسل را و غیر ایشان کسی
سلونی نگفت بدانکه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام خبرها از غیب بسیار داده و آن
خبرها در میان محدثین و ارباب سیر و تاریخ مشهور است و بارها می گفته که عندنا علم
البلایا و المنایا یعنی نزد ماست علم بلاها و مرگها از آنجمله خبر داد که قاتل او از طایفه
مراد است و حاضن او یهودیه بوده و حاضن او روزی بوی گفت یا شقیق عاقر ناقه

وخبر داد که در شهر رمضان شهادتش واقع خواهد شد و خبر داد که میثم تمار را
بعد از وی بقتل خواهند رسانید و بر دارش خواهند کشید و آن درخت را بوی نمود و
بیان کرد که در کدام موضعش بر دار خواهند کرد و همچنین خبر داد از قتل کمیل بن زیاد و
قنبر و براء بن عازب را گفت که حسین من کشته خواهد شد و تو او را نصرت نخواهی کرد
و براء بعد از شهادت حضرت امام حسین علیه السلام میگفت که راست گفت علی علیه
السلام و برین حسرت و ندامت داشته و از جمله اخبار حکایت چشمه است که
سنگ عظیم از روی آن برداشت و از آنجمله چون بکربلا رسید دیده اش گریان
شد و گفت که درین موضع قومی کشته خواهند شد که بیحساب داخل بهشت شوند
وخبر داد که معویه نخواهد مرد تا محاسنم بخون سرم رنگین شود و این بعد از آن بود
که بکرر خبر از مردن معاویه دادند و از آنجمله خبر آنحضرت است از مارقین که خوارج باشند
بکرر خبر از برای آنحضرت آوردند که جماعت خوارج از نهر عبور کردند آنحضرت میگفت
که قسم بآن خدائی که حضرت محمد را صلی الله علیه و آله مبعوث ساخته که از نهر عبور نخواهند
کرد تا آنکه بدست من کشته شوند و از ایشان باقی نمانند مگر کمتر از ده و از ما کشته
نمیشوند مگر کمتر از ده و از جمله خبرهای آنحضرت خبر انقراض دولت بنی العباس است به
تیغ ترکان تاتار اخبار غیبیه آنحضرت بسیار است این کتاب گنجایش ذکر آن
ندارد همچنین اخبار غیبیه از سایر ائمه اطهار بسیار نقل شده بدانکه علم همه علماء اهل
اسلام از فقها و متکلمین و غیرهم بحضرت امیر المؤمنین علیه السلام منتهی میشود

از آنحضرت کلامی نقل شده که مضمونش اینست که گر بر مسند حکومت بنشینم هر آینه
حکم کنم در میان اهل توریه بتوریتشان و در میان اهل فرقان بفرقانشان والله که
هیچ آیه نیست که نازل شده باشد در بر یا در بحر و نه در سهل و نه در جبل و نه در شب
و نه در روز مگر اینکه میدانم که در چه کس نازل شده و در چه چیز نازل شده و آنحضرت
در منبر در حضور دوست و دشمن میگفته که سلونی قبل ان تفقدونی یعنی از من
بپرسید هر چه خواهید پیش از آنکه مرا نیابید و هر کس هر چه میپرسید آنحضرت جواب
میگفته هر کس غیر آنحضرت باین کلام ناطق شد خجل و شرمنده گردید و عنقریب
حکایت ابن جوزی را که زنی او را ملزم ساخت ذکر خواهیم نمود

اطعت من معجزاتهم بینت و فشت   وطار قصتها فی السهل و الجبل

یعنی اطاعت کرده ام کسانی را که معجزات ایشان ظاهر و فاش شد و قصه
آن معجزات پرواز کرده در کوه و صحرا و دشت و بیابان و آنجماعت که اصحاب
معجزاتند اهل بیت علیهم السلام اند که دوست و دشمن و مخالف و مؤالف نقل
معجزات ایشان کرده اند و در معجزات ایشان علما کتابها تصنیف نموده اند و در این
قصیده ذکر قلیلی از آن شده و از جمله دلایل امامت اهل بیت علیهم السلام اظهار معجزات است
هر کدام دعوی امامت میکرده اند و بر طبق دعوی خود معجزه مینموده اند

باب المدینة منجانا و ملجانا   ما انحل مشکلنا بغیر حل علی

یعنی در مدینه علم محل نجات و پناه ماست حل نشده است مشکل ما مگر بحل علی

که مشکل کشاست راویان شیعه و سنی روایت کرده اند که حضرت رسول صلی الله
علیه و آله گفت که انا مدینة العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیأت الباب
یعنی من شهر علم و علی در اوست پس هر که علم خواهد باید که بسوی در مدینه علم آید
ای طالب علم دین ز من گیر خبر ٭ تا چند دوی دربدر ای خسته جگر ٭ خود را
برسان بشهر علم ای غافل ٭ شو داخل آن شهر ولیکن از در ٭ مخفی نماند که این حدیث
صحیح ثابت که شیعه و سنی حکم بر صحتش کرده اند دلیل و حجیت بر امامت حضرت
مرتضی علیه السلام زیرا که امام کسیست که عالم باشد باحکام آلهی و باذن خدا
و رسول اجرای احکام آلهی در میان امت بنماید پس چون تواند بود که جاهلی چند
ببیعت چند جاهل امام و خلیفه شوند ٭ امام اهل معارف کسی تواند بود ٭ که گرد
تربیتش مصطفی بدوش و کنار ٭ همیشه کرد ز علم لدنیش تعلیم ٭ بوی سپرد علوم
ظواهر و اسرار ٭ چو گشت علم علی کامل العیار نبی ٭ نمود اثبات خود را ز حال او
اخبار ٭ نمود نام علی را در مدینه علم ٭ که تا کسی نزند سر ز جهل بر دیوار ٭

اطعت من لم یسد بابه ابدا ٭ وسد ابواب صحب خاتم الرسل

یعنی اطاعت نمودم کسی را که بسته نشد در او هرگز و حال آنکه بسته شد و
جمیع درهای صحابه خاتم الرسل مختصری ازین حکایت اینست که جماعتی از صحابه
مثل حمزه و عباس و ابوبکر و عمر و غیر ایشان درها در مسجد حضرت پیغمبر داشتند
آنحضرت بامر حضرت باری تعالی فرمود که صحابه همه درهای خود را ببندند

و دری سوای در امیرالمؤمنین علی باز نباشد و از ابونعیم اصفهانی نقل
شده که او بسند خود از ابن عباس روایت کرده که او گفت که حضرت رسول
الله صلی الله علیه و آله بعلی بن ابی طالب علیه السلام گفت که موسی از حق
تعالی طلب کرد که مسجد او پاک باشد و در آن ساکن نگرداند سوای او و برادر او هارون
و من طلب کردم از حق تعالی از برای تو و ذریه تو و دیگر روایت کرده که حضرت
رسول بصحابه گفت که من نبستم و نه گشودم بلکه خدا بست درهای شما را و خدا گشاد در علی را

اطعت صاحب خیبر و فاتحها ٭ و قاتل المرحب الشجاع بالعجل

یعنی اطاعت کردم صاحب خیبر و فاتح خیبر را و قاتل مرحب شجاع را بجلدی و
چابکی مختصری از حکایت خیبر اینست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله چون
بخیبر رفت که قلعه را از یهود بگیرد روز اول علم را به ابوبکر داد و او را بجنگ
فرستاد ابوبکر با تابعانش از مرحب که از شجاعان مشهور بود گریزان گشته
برگردیدند روز دیگر علم را بعمر داد عمر نیز متابعت ابوبکر نموده گریزان بر
گشت بعد از آن حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند که فردا میدهم علم
را بکسی که دوست دارد خدا را و رسول خدا را و دوست دارد او را خدا و رسول
خدا و کرار غیر فرار باشد و کرار بمعنی بسیار حمله آورنده است و فرار بمعنی بسیار
گریز است و چون روز دیگر شد حضرت علیه الصلوة و السلام فرمودند
که کجاست علی بن ابی طالب گفتند که درد چشم دارد پس حضرت فرمودند که

بطلبید او را پس حضرت امیر علیه السلام را طلبیدند پس حضرت رسول صلی الله
علیه و آله سر حضرت امیر المومنین علیه السلام را در دامن گرفت و آب دهن بر
چشم مبارکش مالید فی الحال کوفت چشمش برطرف شد و علم را بوی داد و آنحضرت
متوجه خیبر شد و دشمنان خدا در خیبر متوجه آنحضرت شدند و به تیر و سنگ اندازی
شروع نمودند پس آنحضرت حمله نموده مرحب را بقتل رسانید و بعد از آن خود را
بدر قلعه نزدیک گردانید و از روی غضب از مرکب فرود آمده در را از خیبر کند و از عقب
پشت چهل گزش دور انداخت و آن دری بود که چهل مرد اراده برداشتنش
نمودند نتوانستند برداشت و خبر نمودند حضرت رسالت پناه را از مردانگی علی
بن ابی طالب پس آنحضرت فرمود که قسم بآنکسی که جان من در دست اوست
که او را یاری نمودند چهل ملک و مخفی نماند که علمای سنی اقرار و اعتراف دارند که
ابوبکر و عمر از خدا و رسول خدا شرم ننموده از معرکه جنگ گریختند و گریختن از جنگ
کفار از گناهان کبیره است و حق تعالی فاعل آنرا وعده باتش جهنم نموده و
با اینحال ایشانرا امام و خلیفه میدانند و دیگر نفهمیده اند که از این حدیث معلوم
میشود که ابوبکر و عمر خدا و رسول را دوست نمیداشته اند و همچنین خدا و رسول
ایشانرا دوست نمیداشته اند چرا که میفرماید که فردا میدهم علم را بکسی که
خدا و رسول را دوست دارد و خدا و رسول او را دوست دارند و از اینجا مفهوم
میشود که آن دو کس که گریزان از جنگ برگشتند باین صفت نبوده اند و بر

ظاهرست

ظاهرست که کسی که صاحب این صفت نباشد سزاوار خلافت و امامت نخواهد بود

احب حیدرة ما فر من احد بل فر من کر من کان من بطل

یعنی دوست دارم حیدر را که نگریخته است از کسی بلکه از حمله او گریخته هر که
بوده است از شجاعان بدانکه شیعه و سنی همگی اتفاق دارند که هرگز حضرت مرتضی
از جنگ نگریخته بلکه شجاعان مشهور را بقتل رسانید و شجاعانی که از وی گریختند
جانی بسلامت بیرون بردند بخلاف سه یار جفاکار که اهل سنت ایشان را
امام خود میدانند مدار ایشان بر گریختن بود و اینطرفه است که نزد اهل سنت
شجاعت در امام شرط است با اینحال سه یار را با کمال ترس و بی دلی که داشته اند
ایشانرا امام خود میدانند **کان یحب الاله والنبی لذا**
کان یکر و لا یفر من فشل یعنی بوده حیدر دوست خدا و پیغمبر و از این
جهت حمله میکرده و نمیگریخته و چون سه یار جفاکار با خدا و رسول خدا محبتی و ثواب
و عقاب اعتقادی نداشته اند بنابراین برایشان گریختن و دین اسلام را
ضعیف ساختن دشوار نبوده **اود من ود احمد او مرسله**
وود ربه و خاتم الرسل یعنی دوست میدارم کسی را که دوست
داشته احمد را و کسی که او را برسالت فرستاده و دوست داشته او را پروردگار
و خاتم الرسل در حدیث خیبر معلوم شد که این صفت علی بن ابی طالب است

محبة المصطفی للمرتضی ظهرت لما دعی ربه للشرک فی الاکل

یعنی محبت مصطفی با مرتضی ظاهر شد چون دعا کرد رسالت پناه و رفیق
و شریک از پروردگارش از برای خوردنی طلب نمود اینحکایت را ابن حنبل
نقل کرده و ابن مغازلی شافعی آنرا بچندین سند روایت نموده حکایت بر وجهی که
ابن مغازلی شافعی از انس نقل کرده اینست که مرغ برشته از برای حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله بهدیه آوردند چون مرغ در پیش آنحضرت گذاشته شد گفت
که اللهم ائتنی باحب خلقک الیک یاکل معی من هذا الطایر یعنی الهی
بیاور کسی را که دوسترین خلق باشد تا بخورد با من این مرغ را پس من در خاطر خود
گفتم که خدایا بگردان آن کس را از انصار انس گفت که علی آمد و در را آهسته بزد گفتم
که کیست گفت که علی است گفتم که رسول الله بجایی مشغول است پس علی برفت و من
برگردیدم و بنزد رسول الله آمدم و آنحضرت میگفت که خدایا برسان کسی را که دوسترین
خلق باشد بنزد تو تا بخورد با من این مرغ را پس من در خاطر خود گفتم که خدایا بگردان
او را مردی از انصار گفت که باز علی آمد و در را بزد پس من گفتم که ترا خبر کردم که
رسول خدا کاری دارد پس برفت و من برگردیدم و به نزد رسول الله صلی الله علیه و آله
آمدم و آنحضرت میگفت که خدایا بیاور دوسترین خلق خود را تا بخورد با من این
مرغ را پس علی بیامد و در را سخت بزد پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت افتح
افتح افتح یعنی در را بگشا بگشا بگشا پس گفت که چون رسول الله نظر بسوی او کرد
گفت اللهم الیّ والیّ والیّ یعنی بنزد من آی بنزد من آی بنزد من آی پس با حضرت

رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آن مرغ را بخورد و در روایت دیگر چنین است
که آنحضرت گفت که خدایا بیاور کسی را که دوسترین خلق باشد بنزد تو و بنزد من پس
چون عاقل راضی شود که بعد از رسول خدا ترک نماید اطاعت دوسترین خلق را بنزد خدا
و رسول خدا و اطاعت کسی کند که ایمان او معلوم نباشد و محتمل باشد که منافق باشد

کالمرتضی فی الیقین لم یکن احدٌ سواء لو کشف الغطاء لم یزدد

یعنی مثل مرتضی در یقین کسی نبوده و غیر او کسی لو کشف الغطاء ما ازددت یقیناً
نگفته معنی این کلام حضرت مرتضی علیه السلام اینست که اگر پرده از پیش برخیزد
یقین من چیزی نمی افزاید یعنی یقین من در مرتبه ایست که اگر قیامت شود و آنچه خدا و رسول
خبر داده اند بچشم ببینم بر یقین من چیزی نمی افزاید تحقیق معنی یقین در شرح بیت اول مذکور شد

وکان ازهد اهل الدهر قاطبة الی زخارف اهل الدهر لم یمل

یعنی بود آنحضرت زاهدترین اهل دهر و بزینتهای اهل دهر میل نکرد بدانکه زهد بمعنی
بی رغبتی بدنیا و زینت دنیاست زهد کلید خانه خوبیهاست چنانچه رغبت بدنیا سر همه
خطاهاست چنانچه ائمه اطهار خبر داده اند و گفته اند که حب الدنیا رأس کل خطیئة
یعنی محبت دنیا سر همه خطاهاست **ولید ختمه قد کان تارکها**
لان یصیر رئیس الناس بالحیل یعنی مولود ختمه ترک زینتهای دنیا نمود
تا از راه حیلها رئیس مردم شود و از علی بن ابی طالب علیه السلام نقل شده که گفته که
مسکین پسر خطاب ترک نمود دینار را از برای دنیا عنقریب بیان احوال ختمه خواهیم کرد

ولایة المرتضی فی الخم قد ظهرت بنص خاتم الانبیاء والرسل

یعنی امامت مرتضی در غدیر خم ظاهر شد بنص خاتم انبیا و رسل

نص النبی علیه فوق منبره علیه اشهد اهل الدین والدول

یعنی پیغمبر خدا بعبارت صریح واضح بیان کرد خلافت امیر المومنین را و شاهد کردانید

بران اهل دین و دولت را **فبخبخ عمر له بغیر رضی**

بل الخدیعة والتدلیس والحیل یعنی بعد از آنکه حکم بر خلافت و امارت

امیر المومنین علیه السلام کرد عمر گفت که بخ بخ لک یا ابا الحسن اصبحت مولای و مولا

کل مومن و مومنة یعنی مبارکباد تورا یا ابا الحسن گردیدی مولای من و مولای هر مومن

و مومنه بدانکه آنچه راویان معتبر نقل کرده اند آن است که حضرت جبرئیل بخدمت

حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله امد و پیغام حضرت باری تعالی آورد و حاصل

پیغام انکه نزدیک شده که قبض روح تو نمایم و باقی مانده بر تو دو فریضه دیگر که تا

بامت برسانی یکی فریضه حج باید که مردمان را تعلیم نمائی و یکی دیگر فریضه ولایت

علی بن ابی طالب باید که بامت برسانی و من خالی نگذاشته ام زمین خود را

از حجتی و امامی و هرگز خالی نخواهم گذاشت و باید که مردم را اعلام نمائی از اهل مدینه

و اهل بادیه و اطراف که بتوجه کنند پس منادی حضرت رسالت پناه ندا نمود

نزدیک بهفتاد هزار کس جمعیت کرده بحج رفتند و حضرت جبرئیل در عرفات و مسجد

بنی که آنرا مسجد خیف گویند نازل گردید که خلافت علی بن ابی طالب را بمردم برسان

حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله چون مخالفت منافقین را میدانست دعا کرد که

حق تعالی او را از شر منافقین حفظ نماید جبرئیل بار دیگر در غدیر خم که موضعیست میان

مکه و مدینه نازل شد و این آیه را نازل گردانید یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک

من ربک وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس

و ترجمه اش اینست که ای رسول برسان بخلق آنچه از پروردگار تو بتو نازل گردیده است

از خلافت علی بن ابی طالب و گر این کار نکنی پس رسالت خود را بجا نیاورده باشی

و خدای تعالی ترا محافظت مینماید و حضرت رسالت پناه چون دید که حق تعالی او را

وعده محافظت نموده و دیگر تاخیر جایز نیست امر فرمود که هر که از پیش رفته

برگردد و در آن موضع که آنرا غدیر خم میگویند فرود آیند پس همگی در آن مقام فرود

آمدند و پنج ساعت از روز گذشته بود و گرمی زمین در مرتبه بود که بعضی از شدت

گرما ردا بر پاهای پیچیده بودند و در آن محل منبری از برای حضرت رسالت پناه ترتیب دادند و بر

سر منبر رفته خطبه طویل ادا فرمودند و بعد از تمامی خطبه عرض ولایت و امامت

علی بن ابی طالب و فرزندانش نمودند و دست علی بن ابی طالب را گرفته او را

بامت مینمود و می گفت من کنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال

من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره واخذل من خذله

و معنیش اینست که هر که من حاکم و پیشوای او بوده ام این علی حاکم و پیشوای اوست

خدایا دوست دار هر که دوست دارد او را و دشمن باش کسی را که او را دشمن باشد

ونصرت بده هر که اورا نصرت دهد و واگذار هر که اورا واگذارد پس آنحضرت
فرود آمد و حسان بن ثابت که شاعر حضرت بود اینحکایت را بنظم آورده بر حضرت
رسول بخواند و مردمان بتهنیت و مبارکباد آمدند و عمر نیز مبارکباد و تهنیت آمده
گفت بخ بخ لك یا ابا الحسن اصبحت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنة
و حاصل کلامش اینست که مبارکباد ترا یا ابا الحسن گردیدی مولای من و مولای
هر مؤمن و مؤمنه ❁ نبی چو وا دخم گشت بر سر منبر ❁ خلیفه کرد علی را
بگفتهٔ جبار ❁ نهاد بر سر او تاج وال من والاه ❁ زامتش بگرفت از برای
وی اقرار ❁ ولیك انکه به بخبخ نمود تهنیتش ❁ بکرد از پی اقرار
خویشتن انکار ❁ نقلست که چون خبر غدیر خم بحارث بن نعمان رسید آن ملعون
بر شتر سوار شده بخدمت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا محمد
ما را امر کردی از جانب خدا که شهادت بدهیم بوحدانیت خدا و رسالت تو قبول
کردیم از تو و امر کردی ما را که یکماه روزه بگیریم قبول نمودیم و امر کردی ما را که حج
بیت الله کنیم قبول کردیم از تو پس راضی باین نشدی و گرفتی بازوی پسر عم
خود را و تفضیل دادی او را بر ما و گفتی که من کنت مولاه فهذا علی مولاه این
از جانب تست یا از جانب خداست پس حضرت فرمود که قسم بخدائی که نیست
معبودی بحق سوای او که این بامر خداست پس آنملعون پشت کرد این که
بجانب شتر خود برود و سوار شود از روی انکار گفت که خدایا اگر آنچه محمد میگوید

حق باشد بر من سنگ ببار یا عذاب الیم بر من نازل سار هنوز بشتر نرسیده بود
که بامر حق تعالی سنگی بر سر آن ملعون فرود آمد و بدوزخ واصل شد پس از آن
این آیه نازل شد سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ لِلْكَافِرِينَ لَيْسَ لَهُ دَافِعٌ
فتاد بر سر حارث ز غیب سنگ قضا ❁ چو گشت منکر نص غدیر آن غدار

نص فی الدار عند الاقربین علی خلافة المرتضی خلاصة الرسل

یعنی تصریح نمود در خانه خود نزد خویشان اقرب خود بر خلافت مرتضی خلاصه
رسل این بیت اشاره است بحدیث مشهور در میان شیعه و سنی بحدیث یوم
الدار مختصری ازین خبر اینست که حق سبحانه و تعالی بآیهٔ وانذر عشیرتك الاقربین
حضرت سید المرسلین را مأمور ساخت که خویشان نزدیکتر خود را از خدا بترساند
و دین اسلام را برایشان عرض نماید پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله اولاد
عبد المطلب را که چهل کس بودند در خانه جمع نمود و ایشانرا باندك خوردنی و آشامیدنی
سیر و سیراب گردانید و این اعجاز آنحضرت بود بعد از آن اسلام را برایشان
عرض نمود ایشان عناد ورزیده اجابت ننمودند و اطاعت نکردند بعد از ان مرتبه
گفت که کیست که با من برادری کند و مرا اعانت و یاری نماید تا باشد بعد از من خلیفه
من و وصی و جانشین من در هر مرتبه علی بن ابی طالب علیه السلام می گفت که أنا
یعنی منم حضرت رسول الله میگفت آنکس توئی اینحدیث نص صریحست بر خلافت علی
بن ابی طالب علیه السلام اینحدیث را اهل سنت در چندین کتاب خود نقل نموده اند

وما در کتاب اربعین ذکر کتابها کرده‌ایم از آنجمله کتاب مسند بن حنبل است و
کتاب نهایة العقول تصنیف فخر الدین عمر رازی و درین کتب این حدیث مذکور است و
بعضی از عبارات آن اینست قال رسول الله صلی الله علیه و آله لعلی مشیراً الیه
هذا خلیفتی فیکم من بعدی فاسمعوا له و اطیعوا و باین عبارت نیز نقل
شده انت اخی و وصیی و قاضی دینی و خلیفتی من بعدی بر منصف صاحب
تتبع پوشیده نیست که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله در چندین مقام بچندین
عبارت بیان خلافت و امامت و وصیت و فرض طاعت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
کرده پس هر که اندک تتبعی کند با صحت عقل در تواتر امامت و خلافت و وصیت حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام شک نماید پس حلال زادگان اهل سنت اگر عقل خود را در امعان
کنند حکم جزم بر خلافت و امامت حضرت مرتضی علی علیه السلام و کفر و ضلالت مخالفان
بنمایند دلیل اگر طلبی بر خلافت حیدر بچشم دل بنگر بر حدیث یوم الدار

امامة المرتضی کالشمس واضحة کالشمس فی الضحی لا کالشمس فی الطفل

یعنی امامت مرتضی مثل آفتاب واضح است اما مثل آفتاب در چاشتگاه نه مثل
آفتاب در وقت بعد از عصر طفل بفتح طا و فا بمعنی وقت بعد از عصر است

لم یجهل المرتضی سوی ذوی سفه من خمر غفلتهم فی السکر و الثمل

یعنی جاهل با امامت مرتضی نیست مگر کسانی که صاحب سفاهت باشند
و از شراب غفلت مست بوده باشند ثمل بفتح ثا و میم بمعنی مستیست

بامرة المؤمنین الرب لقبه فی اللوح اثبت هذا الاسم فی الازل

یعنی بامارت مؤمنین ملقب گردانیده است پروردگار علی بن ابی طالب را و این اسم را
ثبت نموده است در لوح محفوظ در ازل ابن طاوس رحمة الله علیه در کتاب یقین بسند خود
از طریق اهل سنت نقل نموده که در لوح محفوظ در تحت عرش مکتوب است که علی بن
ابی طالب امیر المؤمنین **تبعت من کتبت فی العرش امرته ویل المنکره**
الشقی ذی الدغل یعنی تابع شدم کسی را که نوشته شده است امارت او
در عرش ویل است منکر او را که شقی صاحب فساد است ابن طاوس رحمة الله علیه بسند
خود از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که بر عرش نوشته
شده محمد رسول الله علی امیر المؤمنین بدانکه در طریق شیعه و سنی احادیث بسیار
نقل شده که الله سبحانه و تعالی در زمان حضرت رسالت پناه علی علیه السلام را
باسم امیر المؤمنین ملقب ساخت و حضرت رسول صلی الله علیه و آله صحابه را فرمود
که باین اسم بر آنحضرت سلام کنند صحابه باین اسم بر آنحضرت سلام کردند بی شبهه
مسمی بودن حضرت مرتضی علی علیه السلام باین اسم از جانب خدا و رسول در میان
شیعه و سنی متواتر است و در کتاب اربعین چندین حدیث از کتابهای اهل
سنت نقل کرده‌ایم و ابن طاوس رحمة الله علیه درین باب کتابی تصنیف نموده
و آنرا بکتاب الیقین موسوم گردانیده و حدیث تسمیه علی بن ابی طالب بامیر المؤمنین
بسندهای بسیار از راویان اهل سنت نقل نموده این حدیث متواتر دلیل

وضیعت برامامت و خلافت حضرت مرتضی علی علیه السلام و در متواتر بودن این
خبر شبهه نیست و کسی سوای آنحضرت صاحب این اسم نبوده اول کسی که این اسم را غصب
نموده عمر بن الخطاب است زعفرانی در شرح مصابیح گفته که عمرو بن العاص بعمر گفت
که السلام علیک یا امیر المومنین عمر گفت که چه چیز بود این نام گفت که تو امیری و ما مومنانیم

علی امامته السباع قد شهدت ویل لمنکره الاضل ذی الختل

یعنی بر امامت علی درندگان گواهی داده اند ویل است منکر او را که از حیوانات
درنده گمراه تر و صاحب مکر و خدعه است ابن طاوس رحمه الله علیه در کتاب یقین
بسند خود حدیث طویلی نقل نموده که مضمون بعضی از آن اینست که منقذ بن
ابقع اسدی که یکی از خواص علی علیه السلام بود گفت که در نصف شعبان در
خدمت آنحضرت بودم و او بجائی میرفت پس نظر کرد شیری را دید پس متوجه آن
شیر شد و با آن شیر گفتگوئی کرد و بعد از آن گفت که خدایا ناطق گردان زبان
او را پس بنطق در آمد و گفت یا امیر المومنین و یا خیر الوصیین و یا وارث علم
النبیین و یا مفرق الحق والباطل و بعد از گفتگوها که در میان واقع شد شیر گفت
یا امیر المومنین والله که نمیخوریم ما جماعت شیران مردی را که دوست دارد ترا و دوست
دارد عترت ترا و دیگر گفتگوها کرد باز در کتاب مذکور بسند خود حکایت طویلی
نقل نموده که حاصل معنی بعضی از آن اینست که در راه مدینه گرگی بخدمت امیر
المومنین و امام حسن و امام حسین علیهم السلام آمده روی بر خاک نهاد و اشاره

بعلی بن ابی طالب میکرد حضرت دعا کرد و گفت اللهم اطلق لسان الذئب
فیکلمنی یعنی خدایا زبان گرگ را گویا ساز تا تکلم کند با من پس گرگ بزبان فصیح
گفت السلام علیک یا امیر المومنین پس آنحضرت از گرگ سوالها کرد و گرگ جوابها گفت
بدانکه حیوانات غیر درنده نیز بر امامت و امارت حضرت امیر المومنین علیه السلام
گواهی دادند و آنحضرت را بنام امیر المومنین بخواندند ابن طاوس رحمه الله علیه در
کتاب یقین بسند خود از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام نقل نموده که حضرت
امیر المومنین در مکه بر صفا سعی مینمود دراجی را دید پس گفت السلام علیک ایها الدراج
پس دراج گفت و علیک السلام و رحمة الله و برکاته یا امیر المومنین
پس حضرت باو گفت ای دراج چه میکنی درینمکان گفت یا امیر المومنین چندین
سال است که تسبیح و تقدیس و تمجید و عبادت میکنم خالق حق عبادتست حضرت
باو گفت که این کوه خالی و پاک و طعمه و آبی در ان نیست از کجا میخوری و می آشامی
در جواب گفت که قسم بقرابتی که ترا برسول الله صلی الله علیه و آله هست یا امیر المومنین
من هر گاه گرسنه میشوم دعا میکنم شیعه ترا و محبان ترا پس سیر میشوم و هر گاه تشنه
شوم نفرین میکنم مبغضان و دشمنان ترا پس سیراب میشوم باز بسند خود از عمار
یاسر نقل نموده که در مسجد کوفه در پیش حضرت امیر المومنین علیه السلام بودم که آواز ی
بلند شد حضرت بمن گفت بیار ذو الفقار را پس گفت ای عمار بیرون رو و این مرد
را از ظلم این زن منع کن اگر خود را از ظلم باز نداشت بذو الفقار او را ممنوع ساز

پس بیرون رفتم دیدم که مردی و زنی مهار شتری گرفته اند زن میگوید که شتر از من
است پس گفتم بان مرد که امیر المومنین نهی میکند ترا از ظلم این زن پس در جواب
گفت که علی بکار خود مشغول باشد و دست خود را از خون مسلمانان که در بصره کشته
بشوید میخواهد که شتر مرا بگیرد و بزن دروغ گوی بدهد عمار گفت که برگشتم که خبر کنم مولای
خود را در این اثنا حضرت بیرون آمد و اثر غضب از روی او ظاهر بود و گفت ویلک بگذار
شتر این زن در جواب گفت که شتر از من است حضرت گفت دروغ گفتی ای لعین
آن مرد گفت که کیست گواه که شتر ازین زنست یا علی حضرت گفت که شاهد کسیست که
کسی از اهل کوفه حکم بر دروغ او نمیکند پس آن مرد گفت که هرگاه شهادت بدهد شاهد
صادق شتر را تسلیم میکنیم باین زن پس آنحضرت گفت که تکلم کن ای شتر که تو از
کیستی پس آن شتر بزبان فصیح گفت که یا امیر المومنین و یا خیر الوصیین من از این
زنم و چند سال است که مالک منست پس حضرت بآن زن گفت که بگیر شتر خود را و
ضربتی بران مرد زد که دو نیمه شد برئت من رجل ببیعة نفر
صار الخلیفة للجهال الی السفل یعنی بری شده ام از مردی که به بیعت
چند کس خلیفه جهال و اراذل شد لفظ نفر بر سه کس تا ده کس اطلاق میکنند مختصری
از حکایت بیعت اینست که چون حضرت رسالت پناه از دار فنا بدار بقا رحلت
نمود و حضرت مرتضی علی علیه السلام مشغول بغسل و دفن و نماز و مراسم تعزیه شد
خلفای نفاق پیشه با سایر منافقان و جماعتی از جاهلان در سقیفه بنی ساعده

جمعیت نموده در امر امامت و خلافت گفتگوها نمودند منافقان در باب حضرت
مرتضی علی علیه السلام گفتند که او کم سن است و بسیاری از مردمان را بقتل رسانیده و
و عرب او را پیروی نخواهند کرد و حدیثی وضع نمودند که حضرت رسالت پناه گفته که خلافت
و نبوت در یکخانه جمع نمیشود القصه از طریق کذب و حیله و مکر نص غدیر خم را در نظر جاهلان
امت ضعیف گردانیدند و پنج کس که سرکرده ایشان عمر بن الخطاب بود راضی بریاست
و خلافت ابوبکر شدند نه از راه علم و فضل و شجاعت و کمال بلکه از راه اینکه
او پیر است اول عمر دست او را گرفته بیعت نمود و چهار کس دیگر که ابو عبیده و اسید بن
حضیر و بشیر بن سعد و سالم مولی ابی حذیفه باشند با وی همراهی نموده با ابوبکر بیعت
نمودند و بعد از ان شمشیر برهنه ساخته در کوچهای مدینه افتادند و خواهی نخواهی
از مردمان بیعت میگرفتند و بعد از آنکه حضرت مرتضی علیه السلام از مراسم ماتم و تعزیه
فارغ شد جاهلان را نصیحتها فرمود چون فریب خورده بودند و گمان میکردند که
بیعت را نمیتوان شکست بر ضلالت خود ماندند و جماعت علماء امت مثل سلمان و
ابوذر و مقداد و جماعت بنی هاشم جاهلان را منعها کردند سودی نداد چون حضرت
مرتضی قضیه را الجنس دید مصلحت ندانست که با ایشان بشمشیر محاربه نماید زیرا که
خوف این داشت که مردمان باز به بت پرستی عود نمایند بنابرین دست از محاربه
کشیده ساکن خانه خود گردید و بعبادت مشغول شد و جاهلان را بجاهلان واگذاشت
اینحکایت بتفصیل در کتاب اربعین از کتابهای سنیان نقل کرده ایم اهل سنت

در باب بیعت امام خلاف کرده اند جماعتی گفته اند که امامت به بیعت پنج کس
حاصل میشود و دلیل ایشان بیعت ابوبکر است این مذهب اکثر فقها و متکلمین اهل
بصره است و جماعتی از ایشان بیعت دو کس را کافی دانسته اند و این مذهب
جماعتی از علماء کوفه است و جماعتی دیگر بیعت یک کس را کافی دانسته اند بدانکه چون سنیان
در امام عصمت شرط نکرده اند و لازم ندانسته اند که تعیین امام از جانب حق تعالی
بوده باشد و بیعت یک کس یا دو کس یا پنج کس را کافی دانسته اند در تعیین امام
بنابرین جماعتی از بنی امیه و بنی عباس به بیعت امام و خلیفه شدند و ایشان در
زمان خلافت خود کفر و الحاد و فسق و فجور ظاهر ساختند و اهل بیت رسول الله را
صلی الله علیه و آله سب نمودند و تا بقتل با ایشان همراهی کردند از الجمله با یزید
بیعت کردند و معلوم است که او در اندک وقتی چه کارها کرد فرزند رسول خدا
را شهید نمود و خانه خدا را خراب ساخت و مدینه رسول را صلی الله علیه و آله
غارت کرد و اهل مدینه را بقتل رسانید و از جمله بنی امیه که با وی بیعت نمودند و
به بیعت خلیفه و امام شد عبد الملک بن مروان بود که کمال دشمنی با اهل بیت
رسول صلی الله علیه و آله مینمود و حجاج بن یوسف به نیابت او حاکم عراق بود
و حجاج ملعونیست که بامر عبد الملک بمنجنیق خانه خدا را خراب نمود ابو البقاء شافعی
در کتاب حیوة الحیوان گفته که آنچه حجاج ایشان را بقتل رسانید در غیر معرکه جنگ صد و
بیست هزار کس بود و نقل نموده که پنجاه هزار مرد و سی هزار زن در زندان او مرده

وازجمله

و از جمله این سی هزار زن شانزده هزار زن برهنه بودند و مرد و زن را در یکجا حبس
مینمود زندانش سقف نداشت در تابستان در آفتاب و در زمستان در باران بسر
میبردند و چون مرد بجهنم واصل شد هشتاد هزار کس در زندان او بودند و بعضی گفته اند
که محبوسان سیصد هزار کس بودند و نقل نموده که روزی از [illegible] خود پرسید که چند
کس را بتهمت کشته ایم در جواب گفت که هشتاد هزار کس و با اینحال بیست سال حاکم
عراق بود و نقل نموده که چون حجاج متولد شد سوراخ دبر نداشت پس سوراخ
نمودند و میگفته که بهترین لذتها در پیش من خون ریختن است و دیگر از جمله جماعتی
که به بیعت امام سنیان شد ولید بن یزید فاسق است صاحب حیوة الحیوان
نقل نموده که ولید مشغول شرب خمر بود و به لهو و لعب و عیش و طرب میگذرانید
و با سازندگان و نوازندگان بسر میبرد و عود نوازی میکرد و بجائی که میرفت
دف نوازان دف میزدند و آنقدر از فسق و فجور از وی صادر شد که او را فاسق
نام کردند و نقل کرده که مست بود و با کنیزی مباشرت کرده بود در این اثنا
مؤذنان آمدند و خبر کردند که وقت نماز است باید که بیرون آید و با مسلمانان
نماز گزارد ولید ملعون در عالم مستیها قسم خورد که این کنیز جنب را میفرستم که
پیشنمازی ایشان بکند پس کنیزک جنب مست رخت ولید را پوشیده آمد و
پیشنمازی اهل سنت و جماعت نمود و برگشت و باز نقل نموده که ولید برکه
از شراب پر نموده بود و چون نشاطی بهم میرسانید خود را در آن برکه می انداخت

ودیگر بی ادبیها ازین ملعون نظر بدین اسلام واقع شده که نقلش بی ادبیست

قد کان بیعة هذا فلتة خطأً بزعم صاحبه ذی الکبر والختل

یعنی بتحقیق بود بیعت ابوبکر فلته وخطا بقول مصاحب صاحب مکر وخدعه
اش که عمر باشد راویان اهل سنت نقل کرده اند که بعد ازانی که بیعت ابوبکر
واقع شد عمر گفت کانت بیعة ابی بکر فلتة وقی الله المسلمین شرها من عاد الی مثلها
فاقتلوه یعنی بیعت ابوبکر خطا بود وبی فکر وتامل واقع شد الله تعالی نگاه دارد
مسلمین را از شر آن هرکه رجوع بمثل اینچنین بیعتی کند بقتل رسانید او را این
طرفه است که این کلام را اهل سنت از عمر نقل کرده اند واعتراف بصحتش دارند
وبا اینحال خلافت ابوبکر را به بیعت عمر وچهار جاهل دیگر صواب میدانند
بر عاقل صاحب بصیرت پوشیده نیست که خلافت وامامت که نظیر نبوت
است نمیتواند بود که به بیعت پنج کس حاصل شود بی اذن خدا ورسول

قد استقال عتیق بعد بیعته لا للاقالة بل للکید والدغل

یعنی طلب فسخ بیعت کرد عتیق که ابوبکر باشد بعد ازآنی که با او بیعت نمودند
وغرضش فسخ بیعت نبود بلکه غرضش مکر وفساد بود بدانکه در میان شیعه
وسنی مشهور است که ابوبکر گفت که اقیلونی اقیلونی لست بخیرکم وعلی فیکم
یعنی فسخ کنید فسخ کنید مرا من بهتر از شما نیستم وحال انکه علی در میان شماست
بی شبهه غرض ابوبکر از استقاله اقاله نبود یعنی غرضش از طلب فسخ بیعت

این نبود که بیعت کنندگان فسخ بیعت کنند بلکه غرضش این بود که منافقان
وسفیهان صحابه که هواداران او بودند جمعیت نموده علی بن ابی طالب علیه السلام را
بقتل رسانند وبدوستان وهوادارانش آزار واهانت برسانند تا خلافتش
منتظم شود وکسی با او معارضه نکند بدانکه چون به بیعت منافقان وبی عقلان
ابوبکر خلیفه شد خالد بن سعید بن العاص وسلمان فارسی وابوذر غفاری ومقداد
بن اسود وعمار بن یاسر وبریده اسلمی وقیس بن سعد وابوالهیثم بن التیهان
وسهل بن حنیف وخزیمه بن ثابت بایکدیگر مصلحت دیدند که ابوبکر را از ارتکاب
خلافت منع نمایند چون ابوبکر در روز جمعه بالای منبر رفت این دوازده
کس از مهاجر وانصار یکیک برخواستند وآنچه از حضرت رسول صلی الله
علیه وآله در باب خلافت وامامت وفرض طاعت حضرت مرتضی علیه السلام
شنیده بودند بگفتند وابوبکر را از ارتکاب امر خلافت ملامت ومذمت
نمودند واورا خجل وشرمنده ساختند چون ابوبکر دانست که مومنان او را
منافق میدانند وراضی بخلافت او نیستند بلکه علی علیه السلام را بحکم خدا ورسول
امام میدانند بنابرین اقیلونی اقیلونی گفت وغرضش فساد بود کسی که عقلش
صحیح باشد ومبتلا بمرض نباشد چگونه ابوبکر را به بیعت پنج کس خلیفه وامام داند
با انکه عمر که سرکرده آن پنج کس است حکم کرد که بیعتش خطا بوده وگفته که خدا
نگاه دارد مسلمین را از شر این بیعت وفتوی داده بقتل کسی که اینچنین

بیعتی کنند و ابوبکر خود نیز اقرار کرده که بیعتش خطا بوده زیرا که گفته که فسخ کنید
بیعت مرا که من با وجود علی بهتر از شما نیستم و حضرت امیر المومنین و سایر بنی
هاشم نیز این بیعت را خطا میدانسته اند و از جهت به بیعت ابوبکر راضی نمی
شدند و مذکور خواهیم ساخت که بنو هاشم در خانهٔ حضرت فاطمه علیها السلام جمعیت
نموده بودند و راضی به بیعت نمیشدند تا آنکه عمر با جماعت منافقین آتش
آوردند که خانه را بسوزانند و عنقریب حدیثی که اهل سنت آنرا صحیح میدانند
مذکور خواهیم ساخت که عمر بعلی و عباس گفت که شما ابوبکر را و مرا آثم و خاین
و کاذب میدانید شک نیست درینکه خلافت ابوبکر باین نوع بیعت
ثابت نمیشود و کسانی که او را باین بیعت خلیفه دانسته اند از دایرهٔ عقلا خارجند

ما اجمعت امته علی خلافته فادعاه سوی الکذاب ذی الخطل

یعنی اجماع نکرده اند امت بر خلافت ابوبکر و دعوی اجماع بر خلافت
او نکرده سوای کذاب فاسد الکلام بدانکه بعضی از اهل سنت گفته اند که امت
اجماع کرده اند بر خلافت ابوبکر و اجماع حجت و دلیل است و متابعت
اجماع واجب است اگر پرسند که اجماع بمذهب اهل سنت چه معنی دارد میگوییم
که اجماع نزد اهل سنت اتفاق علماست از روی رضا بر حکمی از احکام اگر
پرسند که دلیل اهل سنت بر حجیت و دلیل بودن اجماع چیست میگوییم که
اهل سنت را چند دلیل است بر وجوب متابعت اجماع تمام ضعیف و سخیف

و باطل

و باطل و از جملهٔ آن دلایل این حدیث است که از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل شده
که گفته لا تجتمع امتی علی خطاء یعنی امت من اجتماع بر خطا نمی کنند این
دلیل را شارح مختصر و شارح شرح که از عمدهٔ علمای اهل سنت اند بچندین وجه
باطل نموده اند و همچنین بظاهر چند آیه استدلال کرده اند که هیچ دلالت بر
مدعای ایشان ندارد و شارح مختصر و شارح شرح تمام این دلایل را باطل
ساخته اند و شارح مختصر بعد از آنکه دلایل مشهورهٔ اهل سنت را باطل
نموده دو دلیل خود اختیار و اختراع نموده که در غایت ضعف و سستی اند ما
در کتاب اربعین بیان بطلان جمیع دلایل ایشان کرده ایم هر که آن را
ملاحظه نماید او را شکی در بطلان دلایل ایشان بر اجماع نماند و بر تقدیری که
اجماع حجت باشد علم باجماع حاصل نمیتواند شد زیرا که هرگاه که بمدینه رویم
و مذهب مجتهدین آنجا را معلوم کنیم و بعد از آن بمکه رویم که مذهب مجتهدین
آنجا را مشخص نماییم در آنوقت احتمال میرود که مذهب اهل مدینه تغیر یافته باشد
و بر تقدیری که علم ممکن باشد میگوییم که اجماع بر خلافت ابوبکر نشد زیرا که
قبل ازین مذکور ساختیم که راویان شیعه و سنی نقل کرده اند که پنج کس با ابوبکر
بیعت کردند و بعد از آن مردم را بجبر و تعدی به بیعت میبردند تا آنکه عمر و
جماعتی از منافقان آتش بردند و در خانه حضرت امیر المومنین علیه السلام
انداختند و بنی هاشم را بجبر از آنجا بیرون آوردند و سعد بن عباده با جمیع

طایفه خوارج مخالفت نموده بیعت نکردند و حضرت امیر المومنین همیشه اظهار
میکردند که حق مرا غصب کردند و بر من ظلم نمودند و شاهد براین مدعا خطبهای
آنحضرت است ما در کتاب اربعین شاهد بسیار براین مدعا نقل کرده ایم
پس باینحال هر که دعوی اجماع کند کذاب خواهد بود و احمد بن حنبل که یکی از
چهار امام اهل سنت است عضدی در شرح مختصر از وی نقل نموده که گفته که
من ادعی الاجماع فهو کذاب یعنی هر که دعوی اجماع کند پس او کذاب است

ثلثة غصبوا حقوق رابعهم هم مجمع الظلم والفساد والختل

یعنی سه خلیفه اهل سنت که حقوق چهارم را غصب نمودند ایشان مجمع ظلم
و فساد و مکر بوده اند بیان کردیم که ختل بفتح خا و تا بمعنی مکر و خدعه است

ضد الامامة کون النفس ظالمة ولیس یجتمع الضدان فی الرجل

یعنی بدرستی امامت و ظلم ضد یکدیگر اند و دو ضد باهم جمع نمی شوند زیرا
که امام واجب الاطاعة است حق تعالی فرموده که اطیعوا الله واطیعوا الرسول
واولی الامر منکم و اهل ظلم ترک اطاعت ایشان واجبست زیرا که الله تعالی
گفته که ولا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار یعنی میل مکنید
بآن کسانی که ظلم کرده اند که بشما میرسد آتش جهنم ما ظلمهای سه خلیفه اهل
سنت را در کتاب اربعین بتفصیل ذکر نموده ایم و درین قصیده اشاره
به بعضی از آن ظلمها خواهد شد **ان الامامة عهد لم ینل احدا**

سوی للمصون من الضلال **والزلل** یعنی بدرستی امامت عهد الهی است و نمیرسد
مگر بکسی که محفوظ باشد از ضلالت و لغزش که ارتکاب معصیت باشد این بیت
اشاره است بآیه لا ینال عهدی الظالمین این کلام را حق تعالی در جواب حضرت
ابرهیم گفته حضرت ابرهیم پرسید که امامت بذریه من میرسد حق تعالی در جوابش
باین آیه تکلم شد یعنی امامت که عهد منست نمیرسد بکسانی که ظالم باشند این آیه
نیز صریحست بر بطلان خلافت سه خلیفه اهل سنت که ظلم شعار ایشان بود

اطعت من ثبتت لدی عصمته وعفت کل جهول سیء العمل

یعنی اطاعت کرده ام کسی را که ثابت شده است نزد من عصمت او و کراهت داشته
ام و نخواسته ام هر نادان بد عمل را بدانکه بمذهب شیعه اثنی عشری پیغمبران و اوصیاء
ایشان معصومند از گناه کبیره و صغیره یعنی بتوفیق ربانی مرتکب صغیره و کبیره نمیشوند
از جمله دلایل بر عصمت ائمه اثنی عشر آنکه الله تعالی در کلام مجید در چندین آیه از عمل بظن
نهی فرموده پس اگر امام معصوم نباشد از قول او علم حاصل نشود و تکلیف بعلم تکلیف
مالایطاق خواهد بود دلیل دیگر این آیه وافی هدایه است انما یرید الله لیذهب
عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا مضمون این آیه اینست که اراده الله تعالی
تعلق گرفته که شما اهل بیت را از رجس پاک گرداند رجس صادق است بر هر قبیح خواه
صغیره و خواه کبیره پس ازین آیه فهمیده میشود که اهل بیت پیغمبر صلی الله علیه و آله پاک
و منزه اند از هر صغیره و کبیره و اهل سنت عصمت در امام شرط نمیدانند و در کتب

اربعین بیان فسقها و معصیتهای ابی بکر و عمر و عثمان کرده ایم و درین کتاب در
شرح بعضی از ابیات بیان بعضی از معصیتهای ایشان بر سبیل اجمال خواهیم کرد

لیس الامام الذی علی مفترض   تبیین نباه عن خاتم الرسل

یعنی نیست امام کسی که بر من تفحص واجب باشد هرگاه حدیثی از خاتم الرسل نقل کند
این بیت اشاره است باین آیه که ان جاءکم فاسق بنبإ فتبینوا یعنی اگر فاسقی
شما را خبری دهد تفحص کنید یعنی تفحص نکرده عمل بقولش مکنید پس بمقتضای این آیه فاسق
امام نتواند بود شک نیست درینکه مدعیان خلافت سوای اهل بیت فاسق بوده اند
فسق ایشان کمال ظهور دارد در کتاب اربعین ذکر بسیاری از فسوق ایشان
کرده ایم و از کتابهای اهل سنت نقل نموده ایم از آنجمله از کتاب صحیحین ایشان که
صحیح بخاری و صحیح مسلم باشد حدیثی نقل کرده ایم که معنی بعضی از آن اینست که عمر
بعلی و عباس گفت که چون حضرت رسول الله وفات یافت ابوبکر گفت که من ولی
رسول الله ام آمدید شما عباس طلب میراث پسر عم خود کرد و علی طلب میراث زوجه اش
از مال پدرش کرد ابوبکر گفت که رسول الله گفته که ما نورث ما ترکناه صدقة
یعنی کسی از ما میراث نبرد آنچه متروکات ماست صدقه است شما او را کاذب و آثم
و خاین دانستید بعد از آن ابوبکر فوت شد و من ولی رسول الله و ولی ابوبکرم شما
مرا کاذب و غادر و خاین دانستید بر عاقل صاحب بصیرت پوشیده نیست که اینحدیث
صحیح اهل سنت صریحست درینکه علی و عباس ابوبکر و عمر را کاذب و فاسق

میدانسته اند و حق تعالی در آیه مذکوره منع از عمل بقول فاسق نموده پس اهل سنت
با اینحال چگونه ابوبکر و عمر را امام واجب الاطاعه میدانند این بنابرین است که عقلهای ایشان
مریض است و بعگر معالجه نمی افتد رباعی ای بیخبر از قول خدای اکبر ظالم نشود
امام و فاسق بهتر بی شک بشهادت علی و عباس ثابت شد ظلم و فسق بوبکر و
عمر به انکه استدلال بر بطلان خلافت خلفای اهل سنت باین عنوان نیز میتوان
کرد که بگوئیم که از آیات مذکور معلوم شد که ظالم و فاسق نمیتواند بود که خلیفه باشند
پس باید که خلیفه عادل باشد و خلفای اهل سنت را دلیلی بر عدالت ایشان نیست
بلکه جمع بسیاری از طوایف اسلام حکم بر کفر و فسق ایشان کرده اند پس باید که
ائمه اثنی عشر خلفا باشند که امت بر عدالت ایشان اتفاق دارند

ان الامام صدوق عالم ثقة   ولیس ذی الجهل والخلاف والخذل

یعنی بدرستی امام صادقیست که ظاهر و باطنش مطابق باشند و کذبی از دهنش
بیرون نیامده باشد و عالم باشد و ثقه باشد یعنی آنچه گوید و خبر دهد خاطر بدان جمع
شود و در صدقش شک ننماید و نیست امام صاحب جهل و خلاف و خدعه و مکر درین
بیت اشاره بدو دلیل است بر امامت حضرت مرتضی علی و یازده فرزندش دلیل اول
قول حق تعالی است که اتقوا الله وکونوا مع الصادقین ترجمه اش اینست
که از خدا بترسید و با صادقان باشید و طریق استدلال اینکه بعد از حضرت پیغمبر
امت دو قسم شدند جماعتی با ابوبکر و عمر و عثمان بودند و جماعتی با علی علیه السلام و

صادق است باجماع واتفاق امت وابوبکر وعمر وعثمان باجماع صدق ایشان ثابت
نیست زیرا که بسیاری از امت ایشان را کاذب ومنافق ومرتد وکافر میدانسته اند وجماعتی
که بی دلیل حکم بر صدق ایشان نموده اند احادیث در ظلم وکذب ایشان روایت کرده اند
پس واجب باشد متابعت علی که صدق وراستی او ثابت است باجماع امت وباین
دلیل ثابت میشود امامت باقی ائمه اثنی عشر دلیل دوم بر امامت ائمه اثنی عشر اینکه
امام باید که عالم بمعانی کتاب خدا باشد زیرا که امام کسیست که اجرای احکام الهی نماید
وبسیاری از آیات قرآن متشابه است ومراد الله از آن فهمیده نمیشود وحق تعالی
را که حکیم علی الاطلاق است کتاب خود را بی مفسر عالم نمیگذارد وغیر دوازده امام باتفاق
امت عالم بجمیع آیات قران نبوده اند پس ثابت شد که مفسران قرآن اثنی عشر ند
وایشان امامان استند وحضرت رسالت پناه نیز بیان همین کرده وگفته که انی
تارک فیکم ما ان تمسکتم به لن تضلوا ابدا کتاب الله وعترتی اهل بیتی
ولن یفترقا حتی یردا علی الحوض یعنی میگذارم درمیان شما چیزی که اگر بدان متمسک
شوید هرگز گمراه نشوید وآن چیز کتاب الله است واهل بیت واین دو از هم جدا
نشوند تا نزد حوض بمن رسند اینحدیث از احادیث صحیح است وقبل ازین مذکور
شد دلیل سیم اینکه امام باید که ثقه باشد یعنی امین وعادل باشد ومدعیان امامت
سوای دوازده امام امانت وعدالت ایشان ثابت نیست زیرا که جماعت بسیاری
از امت مدعیان امامت را کافر وفاجر ومنافق میدانند سوای دوازده امام

که همگی امت حکم بر عدالت ایشان کرده اند پس ثابت شد که ایشان امامان بحق باشند

ان الامام الذی ما فر من زحف   لیس الامام بذی الفرار والفشل

یعنی بدرستی امام کسیست که شجاع باشد ودر جنگ از کفار نگریزد نیست امام کسی
که صاحب فرار وبی دل باشد زیرا که امام باید که با کفار محاربه نماید پس اگر بی دل باشد
ممکن است که بگریزد واهل اسلام را شکست دهد واسلام را ضعیف گرداند و
ابوبکر وعمر وعثمان بیدل بوده اند واز همه جنگها گریخته مورخان اهل سنت حکایات
گریختن ایشان را بتفصیل ذکر نموده اند اینطرفه است که اهل سنت نیز شجاعت
را در امام شرط میدانند وباینحال این سه فرار را امام خود میدانند

اطعت من قد تلا بامر خالقه   براءة فمضی بالعز والجذل

یعنی اطاعت کرده ام کسی را که بخواند بامر خالقش سورهٔ براءت را پس برفت
باعزت وفرح وسرور فرح آنحضرت از آنجهت بود که پروردگار او را درمیان بندگان
برگزید وسرافرازش گردانید وابوبکر را که از اهل نفاق بود خجل وشرمنده ساخت

برئت من غادر غدا لیتلوها   فعاد منعزلا بالعار والخجل

یعنی بری شدم از بیوفائی که رفت که تلاوت کند سورهٔ براءت را پس برگردید
درحالتی که معزول شده بود با عار وخجالت مختصری از حکایت عزل ابوبکر ونصب علی
علیه السلام برین وجه است که رسالت پناه مامور شد که بعضی از آیات سوره براءت
را که مشتمل است بر تهدید وتخویف کفار بمکه فرستد ودر موسم بر کفار خوانده شود

حضرت رسالت پناه ابوبکر را فرمود که آن آیات را ببرد چون ابوبکر روانه شد

وطی چند منزل نمود جبرئیل امین نازل شد و گفت که این آیات را باید که تو خود ببری

یا کسی آنرا ببرد که از تو باشد خدا را درین عزل و نصب غرض این بود که امت بفهمند که ابوبکر

از رسول نیست بلکه بیگانه رسول است و بدانند که کسی که قابلیت این نداشته باشد

که چند آیه قرآنرا بکفار بخواند چون قابل این باشد که امام جمیع خلق باشد و اجرای جمیع

احکام قرآن درمیان ایشان نماید اینحکایت نزد شیعه و سنی صحیح و ثابت و متواتراست

و دلیلست بر بطلان امامت ابوبکر ولیکن اهل سنت چون دلهای ایشان مریض است

بنابرین نمی فهمند ام الجماعة والنبی ذو مرض فحال بینهما

النبی بالعجل یعنی امامت جماعت مسلمانان کرد در حالتی که حضرت پیغمبر

صاحب مرض بود پس با مرض از خانه بیرون آمده حایل شد درمیان ابوبکر و جماعت

و نگذاشت که ابوبکر نماز بجای آورد و پس ابوبکر بعقب رفته ترک امامت نمود

من لم یکن صالحا للایتمام به فکیف صار وصی خاتم الرسل

یعنی کسی که صلاحیت این نداشته که در نماز اقتدا بوی واقع شود پس چون

گردیده است وصی خاتم رسولان وعند اتباعهم الصلوة جایزة

یا ویلهم خلف کل سیء العمل یعنی نزد تابعان ابوبکر وای بر ایشان

نماز جایز است در عقب هر بدعمل بدانکه اهل سنت در عقب هر فاسق فاجر که صاحب

جمیع گناهان کبیره باشند نماز جایز میدانند اگرچه مخنث باشد کسی که اندک شعوری

داشته

داشته باشد میفهمد که این اعتقاد موافق دین خدا و آئین مصطفی صلی الله علیه و آله

نیست در سال هزار و پنجاه و دو از هجرت مصطفویه از مکه معظمه معاودت نمودم در

قریه بهریز که از قرای بغداد است مرد خوش صورتی دیدم از وی پرسیدم که اهل این

قریه چه مذهب دارند گفت که حنبلی مذهبند و گفت که من نیز این مذهب داشتم و شیعه

شدم گفتم که سبب تشیع تو چه شد در جواب گفت که میدیدم که هر فاسق فاجر عاصی بوی

اقتدا میکنند از ینجا فهمیدم که این مذهب باطل است بدانکه حکایت نماز ابوبکر را بعضی از

اهل سنت دلیل امامت و خلافت ابوبکر شمرده اند و گفته اند که آنحضرت ابوبکر را

رخصت نماز بجماعت داد و او را اعزاز کرد پس باید که او خلیفه باشد این کلام بغایت

سست و ضعیف و واهی زیرا که امامت در نماز لازم ندارد خلافت را زیرا که عدالت

در خلافت باجماع اهل سنت شرطست و در امامت نماز باجماع اهل سنت عدالت

شرط نیست بلکه تجویز کرده اند نماز کردن در عقب فاسق ترین اهل اسلام پس بنا

برین رخصت پیشنمازی دادن لازم ندارد خلافت را معلوم است نزد شیعه و سنی

که حضرت رسول اسامه را سردار گردانید و او را امیر ساخت و ابوبکر و عمر و سایر

مهاجرین و انصار را فرمود که مطیع وی باشند و در نماز اقتدا بوی کنند سوای

حضرت مرتضی علی که او را نزد خود نگاه داشت از برای وصیت و خلافت و

امامت پس اگر امامت جماعت دلیل خلافت باشد امامت اسامه بطریق اولی

بایست که دلیل خلافت باشد و اهل سنت اسامه را خلیفه دانند و حال آنکه او را خلیفه

نمیدانند و اگر پیشنمازی دلیل خلافت ابوبکر باشد پس چرا در سقیفه بنی ساعده
این را دلیل خود نساخت و اگر این دلیل خلافت او میشود پس چرا اقیلونی اقیلونی
میگفت و عمر چون میگفت که بیعت ابوبکر خطا و کاری ناتامل بود خدا امت را از شر آن
نگاهدارد و هر که اینچنین بیعتی کند بکشید او را و چون عمر در وقت مردن می گفت
که اگر وصیت کنم پیروی ابوبکر کرده خواهم بود و اگر نکنم پیروی پیغمبر کرده خواهم بود
با آنکه آنچه گفته اند که حضرت پیغمبر رخصت داده بود که ابوبکر نماز کند غلط است
چنانچه راویان معتبر نقل کرده اند عایشه گفت که ابوبکر نماز کند این در وقتی بود که
حضرت رسالت پناه غش کرده بود و سرش در دامن علی بن ابی طالب علیه السلام
بود و چون حضرت بهوش آمد با ضعفی که داشت تکیه بر حضرت امیر المومنین و فضل
بن عباس کرده خود در مسجد رسانید و ابوبکر را دور ساخت و خود با جماعت نماز
بگذارد و از غزالی نقل شده که در کتاب احیا از حضرت باقر علیه السلام نقل کرده
که حاصل معنیش اینست که ابوبکر را موخر ساخت به آخر صفها و بعد از آن حضرت
رسالت پناه گفت که چه حالست قوم را مقدم شده اند بی امر من از برای حسدی
که بر اهل بیت من دارند خدا پر گرداند درونهای ایشان را از آتش و ابن طاوس
از حضرت کاظم علیه السلام نقل کرده که حاصل معنی بعضی از آن اینست که وقت نماز
شد عایشه بعمر گفت که تو نماز کن عمر گفت که پدر تو اولی است عایشه گفت که راست
گفتی ولکن او مردی نرم است خوش ندارم که قوم با وی گفتگو کنند عمر گفت که او نماز

کند

کند و من نخواهم گذاشت که کسی با او گفتگو نماید محمد بیهوش است و آن مرد
یعنی علی مشغول است زود نماز کن میترسم که بهوش آید و امر کند که علی امامت کند
پس ابوبکر از برای نماز بیرون رفت پس تکبیر نگفته بود تا آنکه حضرت رسول بهوش
آمده بمسجد رفت و نماز گزارد و با ضعفی که داشت بمنبر رفت و اهل مدینه جمعیت نموده
بعضی میگریستند و بعضی فریاد میکردند و بعضی انا لله و انا الیه راجعون
میگفتند و حضرت سفارش اهل بیت و امر بمتابعت ایشان میکرد و حکایت عزل
ابوبکر از نماز جماعتی از معتبرین اهل سنت نقل کرده اند و بعضی از سفهای اهل سنت
گفته اند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله اقتدا به ابوبکر کرد و کذب این خبر در غایت
ظهور است و بر هیچ صاحب بصیرت پوشیده و پنهان نیست آنچه درین مقام
ذکر نموده ایم مختصریست از آنچه در کتاب اربعین ذکر نموده ایم

ما فارق الحق قط عن ابی حسن — و لم ینأ هو عن حق و لم یمل

یعنی جدا نشد حق هرگز از ابی الحسن و دور نشد ابو الحسن از حق و از آن عدول
نکرد و این بیت اشاره باین حدیث است که از حضرت رسالت پناه نقل شده که الحق
مع علی و علی مع الحق و لن یفترقا حتی یردا علی الحوض ترجمه اش اینست
که حق با علیست و علی با حق است و از هم جدا نمیشوند تا نزد حوض بمن رسند
اینحدیث صحیح دلیل واضحیست بر امامت امیر المومنین علیه السلام زیرا که امت بعد از
حضرت رسالت پناه دو فرقه شدند یک فرقه ابابکر با تابعانش که جاهلان و منافقان

باشند و دیگر فرقه علی علیه السلام و تابعانش که علماء صحابه باشند از این حدیث مستفاد می
شود که علی و تابعانش با حق بوده اند پس ثابت شد که ابو بکر و تابعانش بر باطل بوده اند
بود خلیفه حق آنکه در تمامی عمر از حق جدا نشد و حق از او نکرد کنار لیس وصی
النبی غیر حیدرة وما هوی کوکب فی غیر دار علی یعنی نیست
وصی پیغمبر غیر حیدر و فرود نیامد ستاره در خانه غیر علی در کتاب مناقب ابن مغازلی
شافعی در تفسیر این آیه والنجم اذا هوی ما ضل صاحبکم وما غوی از ابن
عباس نقل شده که نشسته بودم با جوانان بنی هاشم نزد حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
پس ستاره بیفتاد آنحضرت گفت که هر که این ستاره در منزل او افتد او وصی منست پس
جوانان بنی هاشم برخواستند و نظر کردند دیدند که ستاره در خانه علی بن ابی طالب
علیه السلام افتاد پس جوانان گفتند که آنحضرت در محبت علی علیه السلام غاوی
شده است پس این آیه نازل شد اطعت من شهدت اهل الرقیم له
بانه الوصی لخاتم الرسل یعنی اطاعت کرده ام کسی را که اهل رقیم
که اصحاب کهف باشند شهادت داده اند که او وصی خاتم الرسل است بدانکه راویان
شیعه و سنی روایت کرده اند از انس که گفت از برای حضرت رسول الله صلی الله علیه و
آله گلیمی برسم هدیه آوردند حضرت پس گفت که یا انس گلیم را پهن کن گلیم پهن
کردم پس گفت که ده کس را طلب کن ایشان را طلب کردم و امر کرد که آنجماعت بر آن
گلیم بنشینند و علی بن ابی طالب را نزد خود طلب نموده با وی سرگوشی بسیار کرد بعد از آن

علی بن ابی طالب آمده بر گلیم نشست و گفت ای باد ما را بردار پس گلیم به پرواز
در آمد بعد از آن گفت که ای باد ما را فرود آر پس از آن گفت که میدانید که در کدام
مکانید گفتیم نه پس آنحضرت گفت که این موضع کهف و رقیم است برخیزید و سلام کنید
بر برادران خود انس گفت که برخواستیم و یکیک سلام کردیم و جواب نشنیدیم پس
علی بن ابی طالب برخواست و گفت السلام علیکم یا معشر الصدیقین
والشهداء در جواب گفتند که علیک السلام و رحمة الله و برکاته پس بحضرت
امیر گفتیم که چونست که جواب تو دادند و جواب ما ندادند حضرت امیر گفت که چون است
که جواب برادران مرا ندادید پس جواب دادند که ما طایفه صدیقان و شهدا تکلم
نمیکنیم بعد از مرگ با نبی یا وصی نبی تبعت من شهد العقیق مفتخرا
علی وصیته لناسخ الملل یعنی تابع شده ام کسی را که شهادت داده
عقیق در حالتی که افتخار میکرد باینکه او وصی ناسخ ملتهاست بدانکه از حضرت رسول
الله صلی الله علیه و آله نقل شده که گفت که الحال جبرئیل نزد من آمد و گفت که تختموا
بالعقیق فانه اول حجر شهد لله بالوحدانیة ولی بالنبوة ولعلی بالوصیة
ولولده بالامامة ولشیعته بالجنة یعنی انگشتر عقیق را که آن اول سنگیست
که شهادت داده است از برای خدا بوحدانیت و از برای من بنبوت و از برای علی
بوصیت و از برای دو پسرش بامامت و از برای شیعه اش بجنت بدانکه این حدیث
را شیعه و سنی روایت کرده اند شیعه بان عمل نموده اند و اهل سنت بدان عمل

کنیدم

نکرده اند اینحدیث درکتاب مناقب ابن المغازلی شافعی و درکتاب مناقب خطیب
خوارزمی که از عمدهٔ محدثین اهل سنت است مذکور است ٭ عقیق چونکه بمهر
علی بود معروف ٭ بر ندد دست بدستش زکرمی بازار ٭

خیر الجواهر فص العقیق لنا یکون حرزا من الافات و العلل

یعنی بهترین جواهر از برای ما نگین عقیق است که شاهد وصیت امیر المومنین است
عقیق حرز است از برای ما از آفتها و علتها بدانکه احادیث در فضل تختم بعقیق
بسیار است از بعضی مستفاد میشود که دفع فقر و افلاس میکند از بعضی مستفاد
میشود که امان است از هر بلا از بعضی فهمیده میشود که حافظ است از هر بدی
از بعضی معلوم میشود که دفع کنندهٔ هر مکروهست از بعضی مستفاد می شود
که اگر کسی خاتم او عقیق باشد ثواب نمازش چهل درجه بالاتر است از انکسی که
نگین خاتمش از جواهر دیگر باشد و از بعضی مستفاد می شود که خاتم عقیق
دافع غم است از بعضی دیگر مستفاد می شود که حضرت رسالت پناه انگشتری
که نگینش عقیق بوده از برای خود بدست میکرد و از بعضی دیگر فهمیده میشود که
هر که خاتمش عقیق بوده باشد ختم عمر او بامن و ایمان خواهد شد و از بعضی دیگر
مفهوم میشود که حق تعالی دوست میدارد که بلند کرده شود بدعا دستی که دران خاتم عقیق باشد

اطعت من صیره للمصطفی علما و مقتدی لذوی العلوم و العمل

یعنی اطاعت کرده ام کسی را که گردانیده است او را مصطفی دلیل و رهنما و مقتدا

از برای صاحبان علم و عمل حضرت رسالت بچندین عبارت فرموده که علی علیه السلام
امام و خلیفه و وصی اوست **ولیّنا راکع لله خاتمه اتی الفقیر
لدی السؤال بالعجل** یعنی پیشوا و حاکم و صاحب اختیار ما راکعیست
که از برای خدا انگشتر خود را داد بفقیر در وقت طلب کردن فقیر بشتاب و
زودی بدانکه راویان شیعه و سنی روایت کرده اند که حضرت امیر علیه السلام
در مسجد رسول بنماز مشغول بود درین اثنا سائلی از مردم طلب کرد کسی بوی
چیزی نداد حضرت امیر علیه السلام انگشتر خود را بآن سایل داد در حالت رکوع
پس این آیه نازل شد انما ولیکم الله و رسوله و الذین امنوا الذین
یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم راکعون این آیه دلیل است
بر امامت حضرت امیر علیه السلام زیرا که حاصل معنی آیه اینست که نیست ولی
شما یعنی حاکم و صاحب اختیار شما مگر الله و رسول و انکسانی که ایمان آورده اند
و زکوة و تصدق میدهند در حالتی که در رکوع اند نقل کرده اند که این آیه در وقتی
نازل شد که جماعتی از یهود بشرف اسلام رسیدند و بحضرت رسالت پناه گفتند که
ای نبی الله بدرستی موسی یوشع را وصی خود نمود وصی تو کیست پس حق تعالی
این آیه را نازل گردانید اینحدیث در چندین کتاب از کتابهای اهل سنت
مذکور است ما در کتاب اربعین ذکر آن کتابها کرده ایم **بعد
التصدق ناجی للمصطفی فرحا و غیره حرموا للجهل و البخل**

یعنی بعد از تصدق مناجات کرد حضرت مرتضی با حضرت مصطفی و غیر حضرت مرتضی
ازین فیض محروم شدند بنابر جهل و بخلی که ایشانرا بود بدانکه چون این آیه نازل شد
که یا ایها الذین امنوا اذا ناجیتم الرسول فقدموا بین یدی نجواکم
صدقة یعنی ای جماعت مومنان پیش از انکه با حضرت رسول مناجات کنید صدقه
بدهید از حضرت مرتضی صلوات الله علیه روایت است که گفت که چون این آیه
نازل شد یک دینار طلا داشتم آنرا فروختم بده درهم و بعد از آن ده درهم را ده
مرتبه تصدق کردم و ده بار با حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله متکلم شدم و
بعد از آن آیه منسوخ شد و پیش از نسخ آیه سوای حضرت مرتضی کسی بشرف مکالمه
حضرت مصطفی مشرف نشد و سوای حضرت امیر المومنین کسی عمل باین آیه
نکرد اما جماعت مومنان صاحب اشتیاق بنابر افلاس عمل باین آیه نکردند و اما
جماعتی که قادر بودند بعضی بنابر بخل و بعضی بنابر جهل مستلزم کفر و نفاق از
عمل باین آیه محروم شدند نزول این آیه امتحانی بود که تا بر مردم ظاهر شود
که ابابکر و عمر و عثمان قابلیت خلافت سید المرسلین نداشته اند

اطعت من کان ثابتا خلافته بنص خالقه و خاتم الرسل

یعنی اطاعت کردم کسی را که ثابت است خلافت او بنص خالقش و نص خاتم
الرسل بدانکه بمذهب شیعه امامیه واجبست که امام و خلیفه منصوص باشد
یعنی قول صریح خدا و رسول در باب امامت او بوده باشد و اما اهل سنت را

اعتقاد

اعتقاد اینست که در حصول خلافت بیعت کافیست و مذکور شد که باعتقاد
اهل سنت به بیعت چند کس امامت و خلافت حاصل میشود و بطلان این مذهب
در غایت ظهور است زیرا که الله تعالی درین باب اذنی نداده و در قران فرموده
که آلله اذن لکم ام علی الله تفترون یعنی آیا خدا شما را اذن داده یا بر خدا
افترا می کنید ازین آیه فهمیده میشود که هر حکمی که بی اذن خدا واقع میشود افترای
بر خداست دیگر انکه اثبات خلافت به بیعت حکم بغیر ما انزل الله است و حق تعالی
در قرآن فرموده که من لم یحکم بما انزل الله فاولئك هم الکافرون
و در موضع دیگر گفته که من لم یحکم بما انزل الله فاولئك هم الظالمون
و در محل دیگر گفته که من لم یحکم بما انزل الله فاولئك هم الفاسقون
و باین دلیل مذهب زیدیه نیز باطل شد زیرا که مذهب ایشان اینست که اگر
کسی از اولاد فاطمه باشد و خروج بشمشیر کند باین امام میشود و این قولیست
بی دلیل و بی اذن حق تعالی و حکمیست بغیر ما انزل الله و دلیل دیگر بر بطلان
مذهب ایشان حدیث متواتر است که حضرت رسالت پناه گفته که بعد از وی
خلفا دوازده اند زیرا که زیدیه عددی در امام اعتبار نکرده اند و امام را دوازده
نمیدانند مخفی نماند که شرط دانستن زیدیه خروج را در امامت بغایت
بی صورتست زیرا که اگر امام نباشد و خروج کند خروج او نامشروع خواهد بود
چون تواند بود که معصیت شرط امامت باشد بدانکه حدیث متواتر مذکور

دلیل بطلان هفتاد و دو گروه است زیرا که هیچیک از هفتاد و دو گروه امام را دوازده ندانسته اند بلکه آیات مذکوره نیز دلیل بطلان هفتاد و دو گروه است زیرا که هیچکدام دلیلی بر حقیت مذهب خود ندارند و حکم بغیر ما انزل الله کرده اند

اطعت منتجبا بامر خالقه دعاه للابتهال ناسخ الملل

یعنی اطاعت نموده ام برگزیده را که بامر خالقش ناسخ الملل که حضرت مصطفی باشد او را طلب نمود از برای مباهله با جماعت نصرانیان مختصری از حکایت مباهله آنست که جماعتی از نصرانیان نجران بخدمت حضرت مصطفی آمدند آنحضرت بدلیل و برهان ابطال مذهب ایشان نمودند و ایشان قبول نکردند بعد از آن این آیه نازل شد قل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین ترجمه اش اینست که بگو که بیائید که تا ما طلب کنیم پسران خود را و شما پسران خود را و ما زنان خود را و شما زنان خود را و ما نفسهای خود را و شما نفسهای خود را یعنی ما مردان شل خود را طلب کنیم و شما مردان مثل خود را پس مباهله کنیم و بگردانیم لعنت خدای بر کاذبان پس آنحضرت مرتضی و فاطمه و حسنین را علیهم السلام از برای مباهله حاضر گردانید چون نصرانیان این جمعیت را بدیدند بترسیدند و مباهله نکردند و اگر میکردند بغضب خدا گرفتار میگردیدند کسی چگونه این برگزیدگان خدا را بگذارد و منافقان را پیروی نماید **اطعت اول من صلی لقبلتنا**

واول مومن بخاتم الرسل یعنی اطاعت کردم اول کسی را که نماز کرد بقبله ما و اول کسی که ایمان بخاتم الرسل آورد بدانکه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله بعد از آنکه عمر شریفش بچهل سال رسید امت را بدین اسلام دعوت نمود آنحضرت وصی خود را بدوش و بغل تربیت نمود و چون بسن ده سالگی رسید بامر الله تعالی مردمان را بنماز و سایر طاعات امر نمود نزد اهل تحقیق ثابت شده که اول کسی از مردمان که با حضرت رسول صلی الله علیه و آله نماز جماعت گزارد و ایمان بآنحضرت آورد علی بن ابی طالب علیه السلام بود

قد ردت الشمس للمولی ابی حسن روحی فداء المرتضی ذی المعجز الجلل

یعنی بدرستی که آفتاب برگردید از برای ابوالحسن روحم فدای مرتضی باشد که صاحب معجز بزرگست بدانکه آنچه در میان اهل نقل مشهور است رد شمس دو نوبت از برای حضرت مرتضی واقع شد یکنوبت در زمان حضرت رسالت پناه که سر مبارک حضرت مصطفی را در دامن داشت و یکمرتبه دیگر در وقتی که از جنگ خوارج معاودت نمود و بزمین سجه رسید و نخواست که در زمین سجه نماز گزارد و چون از آن زمین بیرون رفت الله تعالی آفتاب را از برای نماز آنحضرت بر گردانید

قد کالم الشمس و الشمس کالمه باذن خالقه المنان بالخول

یعنی حضرت مرتضی تکلم کرد با آفتاب و آفتاب با وی تکلم نمود باذن خالقش که بخشنده نعمتهاست **الشمس قد شهدت علی امامته**

طوبی لتابعه فی العلم والعمل یعنی آفتاب شهادت داد بر امامت
حضرت مرتضی علیه السلام خوشا حال تابعان آنحضرت در علم و عمل بدانکه
خوارزمی که از عمدهٔ محدثان اهل سنت است در کتاب مناقب بسند خود از حضرت
مصطفی محمد امین سید الاولین والاخرین صلی الله علیه وآله روایت نموده
که بعلی علیه السلام گفت که یا ابا الحسن تکلم کن با آفتاب که او با تو تکلم خواهد
کرد پس علی علیه السلام گفت السلام علیك یا ایها العبد المطیع لله
پس آفتاب گفت وعلیك السلام یا امیر المؤمنین وامام المتقین
وقاید الغر المحجلین یا علی انت وشیعتك فی الجنة یا علی اول
من تنشق عنه الارض ثم انت واول من یحیی محمد ثم انت واول
من یکسی محمد ثم انت ترجمه این کلام بعد از جواب سلام این است که یا علی
تو و شیعه تو در بهشتید یا علی اول کسی که از قبر بیرون می آید محمد است و
بعد از آن تو و اول کسی که زنده می شود محمد است و بعد از ان تو و اول کسی که
کسوت پوشانیده می شود محمد است و بعد از آن تو روحی فداء المرتضی
العلیم ذی عمل سواه فی المعضلات لا معلم لی یعنی روح من
فدای مرتضی باد که عالم صاحب عمل است و در مشکلات سوای او مرا معلمی
نیست بدانکه در مشکلات رجوع بغیر آنحضرت کردن جایز نیست زیرا که حل
مشکلات در مدینهٔ علم است که حضرت مصطفی باشد و آنحضرت چنانچه

قبل ازین مذکور ساختیم فرموده که من شهر علمم و علی در او است پس هر که علم
خواهد باید که بسوی در آید پس کسی را جایز نباشد که طلب علم از غیر در علم که حضرت مرتضا است بنماید
مدینة العلم من جبرئیل علمه وبابه لم یکن سوی اخیه علی
یعنی مدینهٔ علم کسیست که جبرئیل تعلیم او نموده و در مدینهٔ علم نبوده است مگر برادرش
که علی بن ابی طالب باشد کمثل سلم النبی سلم حیدرة وحربه
مثل حرب خاتم الرسل یعنی مثل صلح پیغمبر است صلح حیدر و حرب او
مثل حرب خاتم الرسل است راویان شیعه و سنی روایت کرده اند که حضرت رسول
الله صلی الله علیه وآله گفت که یا علی سلمك سلمی وحربك حربی این حدیث
صریحست درینکه هر که با حضرت مرتضی علیه السلام محاربه کرد کافر است و این
دلیل است بر امامت آنحضرت زیرا محاربه غیر نبی و امام باجماع اهل اسلام کفر نیست
بلکه فسق است قد کرم وجهه الکریم خالقه عن العبادة
للات وللهبل یعنی مکرم و گرامی ساخته وجه گرامی علی را خالقش از عبادت
لات و هبل این دو اسم دو بت اند بر اهل علم و دانش پوشیده نیست که حضرت
مرتضی علیه السلام هرگز بتی را سجده نکرد و بنابرین است که اهل سنت چون نام
آنحضرت را ذکر میسازند کرم الله وجهه میگویند کرهت طایفة قد
عظموا صنما وقلبهم عنه لم یرغب ولم یمل یعنی نخواسته ام طایفه را
که تعظیم نمودند بت را و دل ایشان از بت بمیل و بیرغبت نشد نقل کرده اند

که ابوبکر خادم بتخانه بوده چهل سال بتان را خدمت نموده و عمر و عثمان نیز سالها بت را
عبادت نمودند **اطعت من قد اتی فی شانه هل اتی وهل اتی هل اتی**
فی شان غیر علی یعنی اطاعت کرده ام کسی را که آمده در شان او هل اتی
و آیا آمده است هل اتی در شان غیر علی بدانکه مفسرین شیعه و سنی نقل کرده اند که
علی بن ابی طالب علیه السلام با سایر اهل بیت قوت خود را با وجود کمال احتیاج
تصدق نمودند در شان ایشان سوره هل اتی نازل شد این حکایت در تفسیر ثعلبی
که از تفاسیر اهل سنت است باین عنوان مذکور است که حضرت امام حسن و امام
حسین علیهما السلام مریض شدند حضرت مرتضی علیه السلام سه روز صوم نذر کرد
و همچنین حضرت فاطمه و کنیز ایشان که فضه نام داشت هر کدام سه روز صوم نذر کردند
چون از مال دنیا چیزی در سر کار ایشان نبود حضرت مرتضی علی علیه السلام سه
صاع جو از شمعون یهودی که همسایه آنحضرت بود گرفت که تا سیدة النسا بشخواه
آن پشم از برای او بریسد حضرت فاطمه علیها السلام یک صاع آنرا آرد کرده پنج قرص
نان پخت که هر کدام یک قرص آنرا تناول کنند چون حضرت مرتضی صلوات الله علیه
نماز مغرب بگزارد بمنزل آمد چون نان را حاضر ساختند که بدان افطار کنند در این
اثنا مسکینی بدر آمد و طلب نمود پس طعام خود را بوی دادند و به آب خالص روزه
گشودند و روز دیگر فاطمه علیها السلام یک صاع دیگر بپخت و در شب دیگر یتیمی
که پدرش شهید شده بود پیدا شد و طلب کرد قرصهای نان خود را بوی دادند و خود

به آب خالص افطار نمودند حضرت رسالت پناه در روز چهارم بر این معنی مطلع شد
و آثار گرسنگی و ضعف در اهل بیت خود مشاهده نمود گریان شد پس در این حال
جبرئیل نازل شده سوره هل اتی را در شان ایشان نازل گردانید و نقل است
که مائده از برای ایشان از آسمان نازل شد و هفت روز آنرا تناول مینمودند
اطعت من نفسه من الکریم شری بنومته فی فراش خاتم الرسل
یعنی اطاعت کرده ام کسی را که خرید خود را از پروردگارش بخوابیدن در فراش
خاتم الرسل این بیت اشاره باین آیه است ومن الناس من یشری نفسه ابتغاء
مرضات الله ترجمه این آیه بنابر تفسیر مفسرین اینست که از مردمان کسانی اند که خود را
میفروشند و خود را معاوضه میکنند برضای خدا مفسرین یشری را در این آیه بیع تفسیر
کرده اند و احتمال دارد که یشری بمعنی خریدن باشد یعنی خود را میخرند باطاعت
و پیروی و آزاد میسازند از عذاب و محرومی از ثواب شری بمعنی بیع و ابتیاع آمده
بر هر تقدیر معنی بیت درست شده که این آیه در شان حضرت مرتضی آمده بعد از آنی
که در فراش حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله از برای رضای حق سبحانه و تعالی
بخوابید مختصری از این حکایت اینست که بعد از آنی که ابوطالب که ناصر و معین حضرت
رسول بود وفات یافت طوایف کفار بتعلیم ابلیس پر تلبیس اتفاق بر قتل حضرت
رسول الله نمودند و آنحضرت بفرموده خدا و تعلیم جبرئیل در آن شبی که قرار داده
بودند که بر سر آنحضرت آمده او را شهید کنند فرار نموده بغار رفت و در غار پنهان بود

عنکبوت بامر الهی در در غار خانه ساخت و دو کبوتر صحرائی در در غار تخم کذاشتند
آنحضرت در وقت بیرون آمدن از مکه بعلی بن ابی طالب علیه السلام گفت که تو باید که در
فراش من بخوابی که تا مشرکین گمان کنند که من در فراش خود خوابیده ام حضرت
امیر حسب الامر نموده رسول الله در فراش آنحضرت بخوابید از روی اخلاص بی خوف و ترس
و بُردی که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله خود در ابدان میپوشید خود در ابدان بپوشید
مشرکین جمعیت نموده که حضرت رسول الله را در فراشش بقتل رسانند چون ملاحظه
نمودند دیدند که حضرت امیر در فراش آنحضرت خوابیده بطلب رسول الله بهر طرف دویده
و بجوالی غار رفتند و حق تعالی ایشان را کور ساخته نگذاشت که داخل غار شوند

بود امام بحق آنکه در فراش نبی ∴ بخفت خوشدل و باکش نبود از کفار
نه بیدلی که دلش همچو بید میلرزید ∴ نشسته دوش بدوش نبی نهان در غار

وددت آل النبی واقتدیت بهم بر قضیت حقوق المصطفی قبل

یعنی دوست داشته ام آل نبی را و اقتدا بایشان کرده ام و باین قضا کرده ام
حق چند که حضرت مصطفی در ذمهٔ من دارد از تبلیغ رسالت و هدایت قبل ازین بیان
کردیم که آیه قل لا اسئلکم که در سورهٔ آل حم است دلالت میکند بر اینکه اجرت
رسالت حضرت رسول الله صلی الله محبت اهل بیت است پس هر که محبت ایشان
داشته باشد و در محبت صادق باشد قضاء حقوق آنحضرت کرده خواهد بود

اطعت آل النبی واکتفیت بهم ولم اطع قط للاوغاد والسفل

یعنی

یعنی اطاعت کرده ام آل نبی را و اکتفا کرده ام بایشان و اطاعت نکرده ام هرگز
اوغاد و سفل را اوغاد جماعتی را میگویند که از برای شکم خدمت کنند و سفل بمعنی اراذل است

کالشافعی ومن ابوابیه زوطا ومالک وابن حنبل ابی الخبل

مثل شافعی و کسی که پدر پدرش زوطاست و مالک و ابن حنبل که صاحب خبل است
خبل بمعنی نقصان عقل است بدانکه ابوحنیفه که اهل سنت او را امام اعظم میدانند نامش
نعمان است او پسر ثابت است ثابت پسر زوطا کابلیست زوطا غلام بنی
تیم الله است اهل سنت در کتاب رجال خود اینچنین ذکر کرده اند

یضحک ویبکی رای اعظمهم ومنه یسخر اهل الفهم فی الملل

یعنی میخندانند رای اعظم ایشان که ابوحنیفه است و میگریانند و تمسخر میکنند برای
او اهل فهم از اصحاب ملتها بدانکه قولهای زشت ابوحنیفه مؤمنان را میخندانند و می
گریانند زیرا که مؤمنان عاقلانند چون بنظر عقل ملاحظه فتواهای قبیحه مضحکهٔ ابوحنیفه
نمایند متعجب شده میخندند و چون ملاحظه این نمایند که این ضال مضل دین خدا را خوار
و بی اعتبار ساخته گریان میشوند احل اعظمهم خمرة طبخت وثلثت
واحل الوطی بالنحل یعنی حلال کرداینده است اعظم ایشان که
ابوحنیفه است خمری را که پخته باشند و دو ثلث آن کم شده باشد و حلال داشته
است وطی مرد با جاره و وطی غلام در سفر اگر صاحب غلام زن همراه نداشته باشد

باللف قد جوز الزنا بجرمه بالعقد اسقط حد اقبح العمل

یعنی به پیچیدن حریر یا غیر حریر جایز دانسته زنا کردن با محرم و بعقد ساقط کرده است
حد قبیحترین غلطها که زنا باشد باعتقاد باطل ابوحنیفه این است که اگر کسی عمداً عقد کند
محارم را مثل مادر و خواهر و غیر آن حد از وی ساقط می‌شود و اگر بی عقد زنا کند مستحق
حد میشود بزعمه یملك الطعام غاصبه بالطحن فذا زلل من اعظم الزلل
یعنی بگمان ابوحنیفه غاصب طعام از گندم و جو و غیر آن مالک آن می‌شود به آرد
کردن این قول لغزشیست از اعظم لغزشها یعنی غلطیست از اعظم غلطها
قد الحق ولد زوجته هی بعدت بزوجها و الیها قط لم یصل
و ملحق ساخته است فرزندان زنی که از شوهر دور باشد بشوهرش و حال آنکه شوهر
هرگز بآن زن نرسیده مثل اینکه مرد در مشرق باشد و زن در مغرب و بوساطت
وکیل عقدی واقع شده باشد هر فرزندی که از آن زن بهم رسیده بمذهب ابوحنیفه تعلق
بشوهر دارد با آنکه هرگز آن شوهر زن را ندیده بزعمه یبطل الوضوء بنجسه
و لیس تنجسه الکلاب بالبلل یعنی باعتقاد باطل امام اعظم آب وضو او را
نجس میسازد و سگ که تر باشد او را نجس نمیسازد فتواهای رسوای ابوحنیفه بسیار
است دین خدا را بفتواهای خودخوار و بی اعتبار ساخته و همچنین سه مجتهد
و امام دیگر اهل سنت نیز بفتواهای خودخواهیهای عظیم بدین خدا رسانیده اند
مرا ائمهٔ اثنی عشر امام بس است ؛ بر بوحنیفه و امثال او مرا است حکایت
کسی چو من نشناسد امام اعظم را ؛ بود نبیرهٔ زوطا غلام بیمقدار

حرام گشته حلال از وی و حلال حرام ؛ بود خراب ز وی دین احمد مختار
بود فتاوی رسواش در جهان مشهور ؛ ولی بر اهل حیا ذکر آن بود دشوار
بود نکاح محارم بشرط لف حریر ؛ حلال در نظر عقل این غلط آثار
شود ز واطی محرم بعقد حد ساقط ؛ بزعم باطل این مفتی ضلال شعار
بزعم باطل اولاد زوجه بر کار ؛ ز زوج دور فتاده ز دار صحبت یار
بود ز مذهب مشهور این مخرب دین ؛ جواز وطی اجیر و غلام در اسفار
شدند طایفهٔ سنیان چو امت لوط ؛ ز فتوی غلط این مقدم اشرار
ازین فتاوی رسوای ابوحنیفه مدام ؛ کشند مؤمن و مسلم خجالت از کفار
بدانچه گفته شد از وی قیاس باقی کن ؛ بود موازی مشتی نمونهٔ خروار
ز بهر آنکه بدانی تو قدر مذهب خویش ؛ ز حال احمد حنبل ترا کنم اخبار
باعتقاد قبیحش خدا ابزیر آید ؛ بصورت پسر امردی الاغ سوار
ز جهل حنبلیان بهر خر ببام سرا ؛ دهند آخور پر کاه و جو مدام قرار
عجب مدان که خدا را چنین شناخته است ؛ کسی که کرده فرار از ائمهٔ اطهار
برئت من رأیه و رای اخوته و رای اشعری و رای معتزل
بری شده ام از رای ابوحنیفه و رای برادرانش و از رای اشعری و از رای
معتزلی معتزله طایفه اند اند که تابعان واصل بن عطا اند اعتقادات باطلهٔ معتزله
بسیار است و اشاعره تابعان ابوالحسن اشعری اند اکثر سنیان عالم در این

زمان اشعری اند از اعتقادات باطله ابو الحسن اشعری اینست که گفته که دیدن
حق تعالی ممکن است و ممکن دانسته است که رایحه و صوت بچشم دیده شود و همچنین
ممکن دانسته که کوران شهر اندلس که در مغربست پشه شهر چین که در مشرق است
به بینند و جایز دانسته و قبیح نشمرده که حق تعالی بی پر را امر به پرواز نماید و چون نه
پرد او را عذاب کند بنده را فاعل فعل خود نمیدانند خیر و شر خلق را همه از خدا میدانند
اعتقادات باطله اینها بسیار است **رغبتُ عن قدرٍ وملتُ عن جبرٍ
وبين الامرين امر قد تبيّن لي** یعنی بی رغبت شدم از مذهب قدر و بی میل
شدم از مذهب جبر و در میان این دو امر امری ظاهر شده است از برای من که
غیر این دو امر است بدانکه جبریه چند طایفه اند یک طایفه ایشان جهمیه اند که تابعان
صفوان بن جهم باشند ایشانرا اعتقاد اینست که افعال بنده تمام از خیر و شر
فعل خداست و بنده را قادر بر فعل نمیدانند و گمان کرده اند که فرق در میان
حرکت کسی که رعشه داشته باشد و حرکت کسی که رعشه نداشته باشد نیست علاف
که از جمله معتزله است مذمت میکرده است بشر مریسی را که از جهمیه است می گفته
که حمار بشر اعقل است از بشر زیرا که بجوئی که میرسد ملاحظه میکند اگر جستن
از آن جوی مقدور خود میداند جستن میکند و اگر مقدور خود نمیداند نمیجهد پس
حمار بشر فرق در میان فعل مقدور و غیر مقدور خود میکند و بشر این فرق نمی
کند پس حمار بشر اعقل از بشر باشد یک طایفه دیگر از جبریه اشعریه اند که تابعان

ابو الحسن اشعری باشند سنیان این زمان اکثر بلکه همه اشعری مذهبند اعتقاد
ایشان اینست که جمیع افعال بنده از خیر و شر فعل خداست اما بنده را قدرتی
هست بی اثر که اگر خدا فعل بنده را خود خلق نمیکرد بنده میتوانست که فعل
خیر و شر را بکند و این قدرت بی اثر را کسب نام کرده اند خواسته اند که باین نا
معقول فرق کنند در میان حرکت صاحب رعشه و حرکت کسی که رعشه نداشته باشد
میگویند که صاحب رعشه در اصل قدرت ندارد و کسی که رعشه ندارد قدرتی دارد
اما بی اثر است این مذهبیست که سنیان عالم اختیار نموده اند و ملای روم
در مثنوی اختیار این مذهب نموده و یک طایفه دیگر از جبریه فلاسفه اند که ایشان
را حکما نام کرده اند مثل ابو علی سینا و فارابی و تابعان ایشان اعتقاد باطل ایشان
اینست که بنده فاعل فعل خود است اما بنده مضطر است حق تعالی او را در فعل خیر
و شر مضطر گردانیده باین معنی که کسی که طاعت و عبادت کرده مقدورش نبوده که
ترک آن کند و همچنین کسی که شرب خمر کرده یا زنا کرده مقدورش نبوده که ترک شرب
خمر و زنا کند بر عاقل صحیح العقل پوشیده نیست که هر سه مذهب که مذکور شد باطل است
زیرا که نزد صحیح العقل ظاهر و بدیهیست که آنچه بنده میکند از خیر و شر فعل بنده است
و فعل غیر نیست و آنچه بنده کرده قادر بر ترک آن بوده و آنچه ترک کرده قادر بر فعل
آن بوده بنابرین است که عاقلان از یکدیگر گله می کنند و اگر از کسی بکسی آزاری
رسد گاه انتقام می کشند و گاه عفو میکنند بر جبریه لازم می آید که اینها همه باطل و

بصورت باشد در کتاب صراط المستقیم مذکور است که شخصی که سنی بوده و مذهب جبر
داشته بجرم خود داخل شد نامحرمی را دید خواست که او را آزار کند آن مرد نامحرم گفت که
تو مذهب خود را باطل میکنی من چه تقصیر دارم خدا مرا آورده جبری چون این کلام را
بشنید خاموش شد و ترک آزار آن نامحرم کرد مخفی نماند که از قول این طایفه جبریه
لازم می آید که بهشت و دوزخ و ثواب و عقاب و امر و نهی همگی عبث باشد و این
قول و مذهب مخالف قول خدا و رسول خدا و ائمه هداست و کفر محض است و احادیث
بسیار در کفر صاحب مذهب جبر وارد شده بدانکه طایفه دیگر از مخالفین که معتزله باشند
اعتقاد این دارند که بنده فاعل فعل خود است و خدا قادر بر فعل بنده نیست و بعضی
از ایشان گفته که خدا قادر بر مثل فعل بنده نیست و اینطایفه را قدریه و مفوضه می
گویند بدانکه مذهب شیعه اثنی عشری غیر این دو مذهب است مذهبیست در میان
این دو مذهب حضرت امام جعفر علیه السلام گفت که لا جبر و لا تفویض بل امر بین
الامرین یعنی جبر نیست و تفویض نیست بلکه امریست در میان این دو امر اگر پرسند
که مذهب حق ائمه اثنی عشر که غیر این دو مذهب است کدام است در جواب میگوییم
که مذهب ائمه اثنی عشر اینست که جبر که مذهب جهمیه و اشعریه و حکماست باطل است
و قدر و تفویض که مذهب معتزله است باطل است و حق اینست که بنده خود فاعل
فعل خود از خیر و شر است و قادر بر فعل و ترک است شیطان و جهل بنده را بفعل
شر ترغیب مینمایند و عقلی که بتایید الهی صحیح و سالم باشد بنده را بترک شر

و فعل خیر امر مینماید و او را باختیار خود وا می گذارد پس اگر بنده تابع امر جهل و
شیطان شد و مرتکب شر و معصیت گردید مستوجب عقوبت خواهد بود و اگر متابعت
عقل کند و خدا را اطاعت نماید و مرتکب شر و معصیت نشود مستحق اجر و ثواب خواهد
بود و این امر بین الامرین است که مذهب ائمه اثنی عشر است و هر که در تفسیر بین الامرین
غیر این گوید باطل و از درجه اعتبار ساقط است رباعی ای دل طلبی اگر نجات
دارین ∴ مگذار قدم برون ز راه ثقلین ∴ پرهیز کن از مذهب جبر و تفویض ∴ امری
بگزین تو در میان امرین ∴ هر بیخردی که مذهبش جبر است ∴ بی شبهه بقول مصطفی چون
گبر است ∴ مختار من اختیار باشد نه قدر ∴ قول قدری بنزد من چه قدر است ∴

برئت من رأی هؤلاء قاطبة وقلت بقول آل خاتم الرسل

یعنی بری شده ام از رای اینجماعت همه و قائل شده ام بقول آل خاتم الرسل در اصول و فروع

برئت من نفر تآمروا وعلوا على الامير بامر الله بالحيل

یعنی بری شده ام از جماعتی که امارت را بر خود بسته اند و بلندی کرده اند بر امیری
که بامر الله تعالی امیرست بحیلها برئت من نفر تخلفوا طمعا
عن جيش قائدهم اسامة البطل یعنی بری شدم از جماعتی که با رسول خدا
عصیان ورزیدند و تخلف از لشکر سردار خود که اسامه شجاع باشد بطمع خلافت
کردند مختصری از حکایت اینست که حضرت رسالت پناه اسامه بن زید را سردار
نموده همگی صحابه را فرمود که با اسامه بجنگ کفار روند و در اثنای مرض غدغن فرمود

که اسامه با لشکر زود روانه شوند و لعنت کردند کسی را که از لشکر اسامه تخلف نماید
شیعه و سنی این عبارت را از آنحضرت روایت نموده اند انفذوا جیش اسامة لعنه
الله علی من تخلف عن جیش اسامه یعنی روانه سازید لشکر اسامه را لعنت خدا
باد بر کسی که تخلف نماید از لشکر اسامه و نرود و حضرت امیر المؤمنین را به نزد خود نگاه
داشت و غرض حضرت این بود که مدینه از مخالفین خالی شود و کسی نباشد که در خلافت
با حضرت امیر منازعه نماید چون مرض حضرت رسالت پناه اشتداد یافت ابوبکر و عمر
از خیمه گاه اسامه بمدینه آمدند و فرصت را غنیمت شمرده منافقان ابوبکر را امام گردانیدند
روایت کرده اند که ابوبکر نزد اسامه فرستاد که رخصت عمر بگیرد که در مدینه باشد
اسامه در جواب گفت که ابوبکر را که رخصت داده که رخصت عمر میخواهد القصه ابوبکر
و عمر از لعنت خدا و نفرین مصطفی اندیشه ناکرده از لشکر اسامه تخلف ورزیدند
و با اسامه نرفتند بلکه اسامه را از منصب خود معزول ساختند و از عجایب اینکه
از ابو هاشم که از اکابر علمای سنیان است نقل شده که در کتاب جامع گفته که مخالفت
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله در زمان حیاتش جایز نیست اما بعد از وفاتش
جایز است زیرا که ابوبکر نگذاشت که عمر همراه اسامه برود از قول ابو هاشم لازم می
آید که مخالفت حضرت رسول در حیاتش نیز جایز باشد زیرا که بیان کردیم که عمر مخالفت
نموده نگذاشت که حضرت رسالت پناه وصیت نامه بنویسد برئت من
نفر قد کان باطنهم مسودا بسواد المکر والتخیل

یعنی

یعنی بری شدم از جماعتی که سیاه شده باطن ایشان بسیاهی مکر و خدعه و عذر
و بیوفائی از اهل بیت علیهم السلام روایت شده که از گناه و معصیت نکته سیاهی
در دل بنده بهم میرسد اگر بتوبه و استغفار آنرا ازاله نمود سعادت یافته و اگر توبه و استغفار
نکرد آن نکته سیاه زیاده میشود تا آنکه دل تمام سیاه شود قد کذبوا
بضعة النبی واغتصبوا فدکها وهو من الحادث الجلل
یعنی بتحقیق تکذیب نمودند پاره تن مصطفی را و غصب نمودند فدکش را و این از
حادثهای بزرگ بود که بعد از مصطفی واقع شد مختصری از حکایت این است که
غاصبان مرتضی که منافق و بیحیا بودند مصلحت چنین دیدند که نگذارند که در سرکار
حضرت مرتضی چیزی از مال دنیا بوده باشد بدروغ حدیثی ساختند و گفتند که از حضرت
مصطفی شنیدیم که گفت که کسی از ما پیغمبران میراث نمیبرد هر چه از ما میماند صدقه
است کس فرستادند و وکیل حضرت فاطمه را از فدک بیرون کردند با آنکه میراث
نبود بلکه فدک را حضرت رسالت در حیات خود تملیک حضرت فاطمه نموده بود
ابوبکر و عمر از خدا نترسیدند و رد گواهانش کردند و آزار و اهانت بوی رسانیدند
و از اینحدیث که اهل سنت در کتابهای صحیح خود نقل کرده اند اندیشه ننمودند در
صحیح بخاری و صحیح مسلم که اعتقاد تمام بصحت آن دارند نقل شده که مصطفی گفت
که فاطمة بضعة منی یوذینی ما یوذیها یعنی فاطمه پاره تن من است هر که او را
آزار کند او را آزار کند مرا پس در واقع با آزار فاطمه مصطفی را آزار کرده اند و حق

تعالی در قرآن گفته که الذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا
والآخرة یعنی هر که آزار کند خدا و رسول را لعنت کرده خدا ایشان را در دنیا و آخرت
و در همین دو کتاب مذکورست که حضرت فاطمه از دنیا بیرون رفت و از ابوبکر و عمر
آزرده بود و شیعه نقل کرده اند که فاطمه نخواست که دو یار غدار جبار بر جنازه او حاضر
شوند بمرتضی علی وصیت نمود که او را در شب دفن کنند و حضرت مرتضی بوصیت عمل نموده
در شب آن خاتون قیامت را دفن نمود و در چند موضع قبر از برای او ساخت
که تا آنکه دو یار جفاکار ندانسته که در کجا مدفونست **قد اضرموا النار ظلماً
فی دیرتها لیحرقوها و صحب خاتم الرسل** یعنی آتش انداختند
از روی ظلم در خانه حضرت فاطمه که تا بسوزند او را و جماعتی از بنی هاشم که بخانه ایش
پناه برده بودند مختصری ازین قصه اینکه جماعت بنی هاشم که نمیخواستند که با ابوبکر
بیعت کنند پناه بخانه فاطمه برده بودند عمر با جماعتی آتش برداشته بخانه حضرت
فاطمه آمده و آتش در آنخانه انداخت و بنی هاشم را جبر نموده به بیعت ابوبکر برد درین روز
بیحیائی بسیار کرد در میان شیعه مشهورست که عمر در را بر شکم فاطمه زد و سقط
فرزندی ازوی شد نقل آتش انداختن در خانه فاطمه در چندین کتاب از کتابهای
اهل سنت مذکورست در کتاب اربعین بتفصیل ذکر نموده ایم

ابوه جد له والام عمته کشله نسب ما کان فی الملل

یعنی بری شدم از عمری که او را نسبیست قبیح و زشت که تقاضای زشتی و قبح عمل کند

ابوه جد له والام عمته کشله نسب ما کان فی الملل

یعنی پدر او جد اوست مادرش عمه اوست مثل نسب او نبوده است در ملتها
بدانکه چنانچه بعضی از نسب دانان نقل کرده اند که جده عمر کنیز حبشی بوده و صهاک نام
داشته و کنیز هاشم بن عبد مناف بوده و بعضی دیگر گفته اند که کنیز عبد المطلب بوده و
بهشام بن مغیره منتقل شد و نفیل جد عمر از غلامان قریش بوده و چون این دو بحرام
بهم نزدیکی کردند خطاب از ایشان بهم رسید و خطاب با مادرش که صهاک باشد دخول
کرد دختری از ایشان بهم رسید حنتمه نام صهاک آنرا در میان حشام مکه انداخت
هشام بن مغیره او را یافته بمنزل خود برد و او را تربیت نموده حنتمه اش نام کرد
و چون بزرگ شد خطاب بوی دخول کرده عمر بهم رسید ٭ علی امام نیست آنکه
در نسب مثلش ٭ نبوده است کسی غیر احمد مختار ٭ ز بهر آنکه کنی شکر دین و مذهب
خویش ٭ بتو ز اصل عمر شمه کنم اظهار ٭ نفیل جد عمر بد غلام بیقدری ٭ صهاک جده
او بد کنیز بیمقدار ٭ شدند جفت بهم این دو کم بها بحرام ٭ بزاد ناکس خطاب زین
دو بدکردار ٭ بجفت در بغل مادرش چو گشت بزرگ ٭ بزاد حنتمه از این دو مفسد
بدکار ٭ بحنتمه چو شد او جفت شد عمر حاصل ٭ که هست رأس و رئیس طوایف
اشرار ٭ کسی ندیده و نشنیده اینچنین نسبی ٭ مگر ز دشمن آل و ائمه اطهار ٭
کسی که صاحب این اصل و این نسب باشد ٭ امید غیر جفا و ستم ز وی تو مدار

اطعت من کان طاهر اولادته مطهر الاصله کخاتم الرسل

یعنی اطاعت کرده ام کسی راکه طاهرست ولادتش ومطهرست اصلش مثل اصل
خاتم الرسل طوبی لمن کان بیت الله مولده کمثل مولده ما
کان للرسل خوشا حال او که بیت الله محل ولادت اوست مثل مولد او
کسی را از رسولان نبوده است حضرت امیر المومنین علیه السلام در کعبه متولد شد
که اشرف اماکن است هیچ پیغمبری و هیچ رسولی را آنچنین ولادتگاهی نبوده
در کتاب بشایر المصطفی نقل شده که ابن قعنب گفت که با عباس بن عبد المطلب
و جماعتی دیگر نشسته بودم در برابر بیت الله الحرام که فاطمه بنت اسد مادر امیر المومنین
آمد و آبستن بود و نه ماه داشت و در آن اثنا اثر درد زائیدن در او ظاهر شد
پس با پروردگار مناجات کرد و از جمله دعایش این بود که بحق این فرزندی که
در شکم دارم بر من زائیدن را آسان ساز ابن قعنب گفت که دیدم دیوار خانه
شکافته شد و فاطمه داخل خانه شد و از چشم ما غایب که دیدو شکاف دیوار درست
شد و خواستیم که قفل خانه خدا را بگشائیم میسر نشد پس دانستیم که این از امر
خداست پس حضرت فاطمه بعد از چهار روز بیرون آمده حضرت امیر را در دست
داشت حضرت فاطمه علیها السلام تکلم بکلامی شد که بعضی از آن اینست که
حق تعالی بلندتر گردانیده است مرتبه مرا از همه زنانی که پیش از من بوده اند
من داخل بیت الله الحرام شدم و خوردم از میوه های بهشت و رزقهای بهشت
و چون خواستم که بیرون آیم ندا شنیدم که ای فاطمه علی نام کن او را خدای علی اعلی

میکوید که نام او را از نام خود بیرون آوردم و او را باداب خود تادیب نمودم و
او را بر علمهای پنهان خود واقف گردانیدم و اوست آنکسی که بشکند بتان را در خانه
و اذان بگوید در پشت بام خانه من و مرا پاک داند و شمارد از همه عیبها و نقصها خوشا
آنکسی که دوست دارد او را و وای بر آنکس که بغض او داشته باشد و مخالفت نماید
دلیل رفعت شان علی اگر خواهی ٭ بدین کلام دمی گوش خویشتن میدار
چو خواست مادرش از بهر زادنش جائی ٭ درون خانه خاصش بداد جا ستار
پس آن مطهره با احترام داخل شد ٭ در آن مقام مقدس بزاد مریم وار
برون چو خواست که آید پس از چهارم روز ٭ ندا شنید که نامش بر و علی بگذار
فدای نام چنین زاده بود جانم ٭ چنین امام گزینید یا اولی الابصار
آورده اند که در آنوقت که حضرت امیر المومنین علیه السلام را ضربت زده بودند
صعصعه بن صوحان پیش وی آمد و گفت که یا امیر المومنین مدتیست که مسئله
در خاطر من میگردد میخواهم که از حضرت شما سوال کنم هیبت تو مرا مانع می شود
اگر اجازت فرمائی بپرسم گفت بپرس گفت یا امیر المومنین تو فاضلتری یا
آدم گفت یا صعصعه بد نماست که مرد نفس خود را بستاید اما چون میپرسی
بگویم آدم را چون از گندم منع کردند وی بدان نزدیک شد و بخورد و بر من همه
چیز مباح بود و من بدان نزدیک نشدم گفت تو فاضلتری یا نوح گفت نوح
بر قوم خود دعای بد کرد و من نکردم پسران نوح بعضی کافر بودند و پسران

من سیدان جوانان اهل بهشتند گفت تو فاضلتری یا ابرهیم گفت ابرهیم
گفت رب ارنی کیف تحی الموتی من گفتم لو کشف الغطاء ما ازددت
یقینا گفت تو فاضلتری یا موسی گفت حق تعالی موسی را برسالت فرستاد
پیش فرعون گفت من میترسم که مرا بکشد که من یکی را از ایشان کشته ام برادرم
هرون را با من فرست چون حضرت رسول صلعم فرمود که سورهٔ برائت را بر اهل
مکه برخوان و با وجود انکه از صنادید قریش کشته بودم اصلا نترسیدم برفتم و
برایشان خواندم و تهدید و وعیدشان کردم گفت تو فاضلتری یا عیسی گفت
مریم مادر عیسی در مسجد بیت المقدس بود چون وضع حملش نزدیک شد آواز آمد
که بیرون رو که این خانهٔ عبادتست نه خانهٔ ولادت و مادر من که فاطمه بود
بیرون کعبه بود چون وقت وضع حمل شد آوازی شنود که در اندرون کعبه
آی من آنجا در وجود آمدم گفت راست گفتی یا امیر المومنین و بعد از آن دو بیت
بعربی در مدح آنحضرت بخواند دام النبی لدی الممات بوصیة
تقی الانام من الضلال والزلل یعنی قصد کرد پیغمبر نزد موت که وصیتی کند
که محافظت نماید مردمان را از گمراهی و عصیان قال بن حنتمة کلامه هجر
وما استحی من جناب خاتم الرسل یعنی گفت پسر حنتمه که کلام رسالت
پناه هذیان و هرزه است و شرم نکرد از جناب سید الرسل مختصری از این
حکایت اینست که رسالت پناه در مرض الموت گفت که دوات و کاغذ بیاورید

که تا از برای شما چیزی بنویسیم که بعد از من گمراه نشوید عمر نگذاشت که دوات
و کاغذ بیاورند و گفت که مرض بر وی غالب شده و هذیان میگوید کتاب خدا
ما را بس است جماعتی از منافقان که با عمر هم مشورت بودند تصدیق عمر
کردند و مومنان عمر را منع و زجر نمودند غوغا بلند شد حضرت گفت که غوغا نزد
من سزاوار نیست پس از مجلس برخواستند و بیرون رفتند و این طرفه است
که نواوی که از عمدهٔ علمای اهل سنت است گفته که منع کردن عمر رسول خدا را
از نوشتن وصیت دلیل دانائی عمر است میدانست که آنحضرت وصیتی خواهد
کرد که امت بدان عمل نخواهند کرد و مستوجب عقوبت الهی خواهند شد بنا
برین نگذاشت که وصیت نامه نوشته شود این مرد ابله عمر را از حضرت
رسول اعلم دانسته و مخالفت رسول را در حیاتش جایز دانسته و بعد از وفات
جایز ندانسته این گفتگوی کسیست که از عقل و فهم عاری و بری باشد
نقل شده که ابن عباس یاد آن روزی که منع وصیت در آن واقع شد میکرده و
میگریسته از تاریخ بغداد نقل شده که عمر در زمان خلافتش بعبد الله عباس
گفت که میدانستم که در باب خلافت پسر عمش میخواهد وصیت کند بنابرین
نگذاشتم که آنحضرت وصیتنامه بنویسد نهی عن المتعتین من حماقته
وحرم ما احل ناسخ الملل یعنی نهی کرد از متعه حج و متعه نسا از
حماقتی که او را بود و حرام گردانید چیزی را که آنرا حلال گردانیده ناسخ ملتها

بدانکه نزد شیعه ثابت است که متعه در زمان پیغمبر و ابو بکر حلال بوده و احادیث
اهل سنت ناطق است که عمر این دو متعه را حرام ساخته و اهل سنت بنا برین که
عقلهای ایشان مریض است فکری نمیکنند در اینکه عمر چکاره است که حلال را حرام
سازد در کتب اهل سنت مذکور است که عمر در بالای منبر گفت که متعتان کانتا
فی عهد رسول الله و انا احرمهما و اعاقب علیهما یعنی دو متعه در زمان رسول الله
بود و من آن دو متعه را حرام میسازم و بر آن عقاب میکنم از صحیح ترمذی نقل شده
که مردی از اهل شام از پسر عمر پرسید در باب متعه زنان در جواب گفت که
حلالست آن مرد گفت که پدر تو نهی کرده است پسر عمر گفت که اگر پدر من نهی
کرده باشد و رسول الله صلی الله علیه و آله کرده باشد سنت پیغمبر را ترک میتوان کرد
بقول پدر من و از بعضی از کتابهای اهل سنت نقل شده که کسی متعه
میکرده از وی پرسیدند که دلیل تو بر حلال بودن متعه چیست در جواب
گفت که دلیل من قول عمر است زیرا که گفت که متعه حج و متعه زنان در عهد
رسول الله حلال بودند و من آنرا حرام میکنم من قول عمر را در باب حلال بودن قبول دارم
اما منع و نهی او را قبول ندارم کیف یجتمع محب المصطفی عمرا
مشید الکفر والنفاق والدغل یعنی چون دوست دارد محب مصطفی عمر را
که محکم سازنده کفر و نفاق و فساد است ضدان حبهما لم یجمعا ابدا
وان جمعهما الغیر یحتمل یعنی ضد همند محبت پیغمبر و محبت عمر و جمع

نمودن این دو محبت احتمال ندارد کسی که اندک فهمی داشته باشد و پیغمبر را
دوست داشته باشد بشنود که عمر نظر بحضرت پیغمبر گستاخیها کرده و در وقت
رحلت نسبت هذیان بحضرت داده و علی را که حبیب آنحضرت بود آزار کرده و
آتش بخانه اش انداخت و اهانت چنانچه مذکور خواهد شد بحضرت فاطمه رسانید
فدک را از وی غصب کرد و تکذیبش نمود یقین است که عمر را دوست نخواهد
داشت و اگر با این حال عمر را دوست دارد رسول خدا را دوست نخواهد داشت
ای مانده ز کعبه محبت مهجور * افتاده ز راه مهر صد منزل دور * باحب عمر دم مزن
از مهر نبی * کی جمع توان نمود با ظلمت نور طوبی لمن شق بطنه بخنجره
وفرح قلب آل خاتم الرسل یعنی خوشا حال کسی که پاره کرد شکم
عمر را بخنجر خود و شاد گردانید دل آل خاتم الرسل را بدانکه ابو لؤلؤ غلام مغیره
بن شعبه بود و مغیره از جمله منافقان و مصاحبان عمر بود دعوی فیما بین ابو لؤلؤ
و مغیره واقع شد عمر جانب مغیره گرفت ابو لؤلؤ بتوفیق ربانی و تایید سبحانی
خنجری بهم رسانید و در دهلیزی که عمر از آنجا بمسجد میرفت خنجر را بر شکم عمر زد
فصار یوم سرور یوم قتلته ویوم عید لذوی العلم والعمل
یعنی گردید روز فرح و شادی روز قتل عمر و روز عید از برای صاحبان علم
و عمل بدانکه روز نهم شهر ربیع الاول که عمر در آن هلاک شد از روزهای مبارکست
در فضل و شرف و مبارکی این روز حدیث طویلی از احمد بن اسحق قمی نقل

شده مختصری از آن اینست که گفت که قصد خدمت حضرت امام حسن عسکری
علیه السلام نمودم در نهم شهر ربیع الاول و آنحضرت امر کرد خدمه خود را که
لباسهای جدید بقدر امکان بپوشند و عود سوزی در پیش آنحضرت گذاشته
بود و بدست خود عود میسوخت گفتیم که فدای تو باد پدر و مادر ما یابن رسول الله
آیا تازه شده است از برای اهل بیت درین روز فرحی پس گفت که کدام روز است
که حرمتش عظیم‌ترست نزد اهل البیت از این روز حدیث کرد پدرم که حذیفه الیمان
داخل شد در این روز که تاسع شهر ربیع الاول باشد بر جدم رسول الله صلی الله
علیه و آله و گفت حذیفه که دیدم سید خود را امیر المومنین با دو فرزندش حسن و
حسین چیزی میخوردند با حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و آنحضرت تبسم
میکرد در روی ایشان و بحسن و حسین میگفت بخورید گوارا باد شما را این
روزیست که قبض میکند الله تعالی در آن دشمن خود را و دشمن جد شما را و
مستجاب میسازد در این روز دعای شما را بخورید که این روز روزیست که
قبول میکند در آن اعمال شیعه شما و محبان شما را بخورید که این روزیست که
راست می‌شود در آن قول الله تعالی فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ خَاوِيَةً بِمَا ظَلَمُوا
بخورید که این روزیست که می‌شکند در آن شوکت کسی که بغض جد شما دارد
بخورید که این روزیست که هلاک میشود در آن فرعون اهل بیت من و
ظالم ایشان و غاصب حق ایشان بخورید که این روزیست که الله تعالی

باطل و نابود می‌سازد در ان عمل ایشانرا حذیفه گفت که گفتم یا رسول الله در
امت تو کسی هست که هتک این حرمت کند پس رسول الله صلی الله علیه و آله
گفت که یا حذیفه جبتی از منافقان ریاست را بر خود خواهد بست و کارها از
برای ریا خواهد کرد و مردمان را بمتابعت خود دعوت خواهد نمود و مردمان را از
راه خدا منع خواهد نمود و تکذیب برادر و وزیر من خواهد کرد و دختر مرا از میراثش
دور خواهد گردانید پس نفرینش خواهد کرد و الله تعالی نفرین او را مستجاب خواهد
ساخت حذیفه گفت که گفتم یا رسول الله چرا نفرینش نمیکنی که الله تعالی هلاکش
سازد در حیات تو گفت که یا حذیفه دوست ندارم که جرأت کنم بر قضاء الله تعالی
و آنچه علم الله تعالی بر آن سبقت گرفته لکن از الله تعالی طلب کردم که بگرداند
برای روزی که در ان هلاک میسازد الله تعالی او را فضیلتی بر سایر ایام تا باشد
که سنت خود بسازند آنرا دوستانم و شیعه اهل بیتم و دوستان ایشان پس
وحی کرد بمن الله تعالی و گفت یا محمد بوده است در سابق علم من که برسد بتو
و اهل بیت تو محنتها و بلاهای دنیا و ظلم منافقان و غاصبان از بندگانم
پس بعد از گفتگوها در باب شدت عذاب دشمنان و غاصبان حق
اهل بیت و مخلد بودن ایشان در جهنم و ثواب عبادت شیعه درین روز
و آمرزش گناهان ایشان و غیر آن حذیفه گفت که حضرت امیر المومنین علی
گفت که میدانم از برای این روز هشتاد نام و گفتم یا امیر المومنین دوست

دارم که بمن بشنوانی نامهای این روز را پس حضرت امیر علیه السلام نامهای
این روز را بشمرد و از جمله نامهای این چند نام است • یوم الاستراحه • یوم البرکه
عید الله الاکبر • یوم یستجاب فیه الدعا • یوم ندامة الظالم • یوم فرح الشیعه •
یوم التوبه • یوم الانابه • یوم قتل المنافق • یوم سرور اهل البیت • یوم هدم
الضلاله • یوم ذهاب سلطان المنافق • یوم قبول الاعمال • یوم العباده •

بَرِئتُ مِن صَنَمَی قریش اختلسا قلوب اهل الشقا بالمکر والحیل

یعنی بری شده ام از دو بت قریش که ابو بکر و عمر باشند که دلهای اهل
شقاوت را ربوده اند بمکر و حیلها حضرت امیر این دو را صنمی قریش میگفته زیرا
که ایشان اشقیا را بعنوانی فریب داده بودند که بعنوان بتان ایشان را میپرستیدند
حضرت مرتضی ایشان را نفرین و لعن میکرده و ظلمهای ایشان را در دعای خود
ذکر مینموده از ابن عباس نقلست که شبی در مسجد حضرت امیر المومنین نماز شب گزارد
و بعد از آن شروع در نماز وتر کرد و شنیدم که چون از دعاها فارغ شد و گمان
داشت که مسجد خالیست باواز بلند این دعا را بخواند و چون یافت که انسانی در
مسجد هست گفت که کیست گفتم که منم مملوک تو گفت با تو کسی هست گفتم نه گفت
شنیدی دعائی که کردم گفتم بلی گفت حفظ کردی آنرا گفتم بلی یا امیر المومنین پس
گفت که حفظ کن آنرا که از اسرار پنهانی هست کسی بران اطلاع ندارد
سوای عترت و اهل بیت من و عهد من با تو هست که کسی که اهل این نباشد

بوی اظهار این نکنی و هر که از خالص عقیده خود و صفای نیت و صدق طویت
خود این را بخواند الله تعالی حاجات او را بر آورد از فضل و برکات خود باز از ابن عباس
روایت است که حضرت گفت که کسی که این دعا را بخواند مثل کسیست که هزار هزار تیر
در خدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه در جنگ بدر و احد بر دشمنان انداخته باشد و بدانکه
هر کفر و فسق و الحادی که حضرت امیر صلوات الله به ابا بکر و عمر و عثمان درین دعا نسبت
داده ما در این قصیده و شرحش ذکر آن نموده ایم والله یهدی من یشاء الی صراط
مُستقیم دعا اینست اللهم العن صنمی قُریش وجِبتَیهما الذین خالفا
امرک وانکرا وحیک وجحدا انعامک وعصیا رسولک وقلبا
دینک وحرفا کتابک وعطلا احکامک وابطلا فرایضک
والحدا فی آیاتک وعادیا اولیاءک وواحبا اعداءک وخربا بلادک
وافسدا عبادک اللهم العنهما واتباعهما واولیاءهما واشیاعهما و
محبیهما اللهم العنهم بعدد کل منکر اتوه وحق اخفوه ومنبر علوه و
مومن ارجوه ومنافق ولوه وولی اذوه وطرید اووه وصادق طردوه
وامام قهروه وفرض غیروه واثر انکروه وشر اثروه ودم اراقوه وامر
بدلوه وکفر نصبوه وحکم قلبوه وارث غصبوه وفیء اقتطعوه و
سحت اکلوه وخمس استحلوه وباطل اسسوه وجور بسطوه ونفاق
اسروه وغدر اضمروه وظلم نشروه ووعد اخلفوه وامان خانوه وعهد

نقضوه وحلال حرموه وحرام احلوه وبطن فتقوه وضلع دقوه
وصك مزقوه وشمل بددوه وعزيز اذلوه وذليل اعزوه وحق منعوه اللهم
العنهم بعدد كل اية حرفوها وفريضة تركوها وسنة غيروها واحكام
عطلوها ورسوم قطعوها ووصية ضيعوها وبيعة نكثوها وشهادة
كتموها ودعوى ابطلوها وبينة انكروها وحيلة احدثوها وخيانة
اوردوها وعقبة ارتقوها ودباب دحرجوها اللهم العنهم في مستتر السر و
ظاهر العلانية لعنا كثيرا ابدا سرمدا لا انقطاع لعدده ولا نفاد لامده لعنا
لا يعود اوله ولا ينقطع اخره ولاعوانهم وانصارهم ومحبيهم ومواليهم و
المائلين اليهم والمعتقدين بمودتهم والناهضين باجنحتهم و
المصدقين باجابتهم وبعد از آن سه بار بگو اللهم عذبهم عذابا يستغيث
منه اهل النار آمين يا رب العالمين **برئت من صاحب قد كان مختفيا**
مع النبي قرين الحزن والوجل یعنی بری شده ام از آن صاحبی که بود
پنهان در غار با حضرت پیغمبر و محزون و ترسان بود و این حزن و اندوه و ترس دلیل
بیدینی ابوبکرست که اگر ایمان میداشت میبایست که او را در آن خلوت کمال خوشحالی
باشد بدانکه نزد اهل سنت آیه غار دلیل فضیلت ابوبکرست و نزد شیعه دلیل مذمت
اوست آیه غار اینست که ان لا تنصروه فقد نصره الله اذ اخرجه الذین
کفروا ثانی اثنین اذ هما فی الغار اذ یقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا

فانزل

فانزل الله سکینته علیه وایده بجنود لم تروها معنیش اینست که اگر شما
نصرت نکنید و یاری ننمایید پیغمبر را پس بتحقیق نصرت کرده او را الله تعالی چون کفار
او را از مکه اخراج نمودند و او ثانی دو کس بود چون در غار بود یعنی یک کس همراه او بود
چون ایشان در غار بودند و آن یک کس نیز رفیق و همراه او نبود و باعث تسلی و آرام
خاطر او نبود بلکه غمگین بود و حضرت پیغمبر او را تسلی میداد و میگفت که غمگین مباش
که بدرستی الله تعالی ناصر و حافظ ما پیغمبران است یا حافظ ما اهل بیت است یا
آنکه حافظ ما و تست چنانچه اهل سنت میگویند و بر این تقدیر نیز کمالی از برای ابوبکر
نیست زیرا که الله تعالی هرگاه پیغمبر خود را در غار از شر کفار محافظت نماید بتبعیتش
نیز محفوظ خواهد بود و اگرچه کافر و بی ایمان باشد پس در هنگامی که آنحضرت
بی یار و ناصر بود و یک رفیق داشت و آن نیز باعث سکینه و آرام خاطرش نبود
الله تعالی خاطر او را سکینه و آرام داد و او را نصرت نمود بلشکری چند از ملائک
در غار یا در جنگ بدر و غیر آن و نیز ایده بجنود لم تروها ضمیر علیه راجع به
پیغمبر است نه بابوبکر و ازین ظاهر میشود که ابوبکر ایمان نداشته زیرا که در هر
موضع که مومنان با حضرت پیغمبر بوده اند انزال سکینه که بر پیغمبر می شده بر مومنان
نیز میشده چنانچه در دو موضع از قرآن مذکورست و عنقریب مذکور خواهد
شد و در این موضع انزال سکینه بر پیغمبر شده و بر ابوبکر نشده بر عاقل صاحب
بصیرت پوشیده نیست که این آیه دلالت واضحی دارد بر بی دینی ابوبکر چنانچه

بعضی از علمای شیعه نقل کرده اند رفاقت ابو بکر با حضرت پیغمبر از روی اختیار
نبود بلکه در وقتی که حضرت رسالت پناه متوجه غار بود در راه به ابو بکر دو چار شد چون
بیم داشت که مبادا ابو بکر کفار را از رفتن وی خبر نماید لهذا او را اکرها همراه بردو
تقدیری که باختیار خود رفته باشد باز دلیل ایمان او نیست بلکه بطمع دولتی که در
خواب دیده بود که بوی میرسد رفته بود و در غار غمگین بوده که مبادا حضرت کشته
شود و بدولت نرسد و عیش ضایع شود شیخ طبرسی رحمه الله علیه صورت خوابی از
شیخ فاضل کامل شیخ مفید نقل نموده مختصری از حاصل معنی عبارات آن اینست
که شیخ مفید گفته که در خواب دیدم که در بعضی از راههای گذشتم پس جمعی کثیر
را دیدم که حلقه زده اند پرسیدم که چیست این جمعیت گفتند که مردمان حلقه
زده اند و در میان این حلقه مردیست مردم را موعظه میکند گفتم که کیست این مرد
گفتند که این مرد عمر بن الخطاب است پس در میان آن حلقه داخل شدم و بعمر
گفتم که وجه دلالت آیه ثانی اثنین اذ هما فی الغار بر فضیلت ابو بکر چیست
گفت که این آیه از شش جهت دلالت بر فضیلت ابو بکر دارد اول اینکه الله
تعالی ذکر پیغمبر کرده و ذکر ابو بکر کرده و گردانیده است حضرت پیغمبر را ثانی این
دو و گفته که ثانی اثنین دوم اینکه وصف کرده این دو را که در یک مکان
جمع بوده اند گفته که اذ هما فی الغار و سوم اینکه ابو بکر را وصف کرده باینکه
صاحب آنحضرتست و گفته که اذ یقول لصاحبه و چهارم اینکه خبر داده از شفقت

حضرت پیغمبر نظر بوی و گفته که لا تحزن یعنی محزون مباش و پنجم اینکه
خبر داده که الله تعالی با ایشانست باین قول که ان الله معنا یعنی بدرستی الله تعالی
با ماست و ششم اینکه خبر داده که سکینه که آرام دلست بر ابو بکر نازل گردانیده
این شش وجه است که دلالت میکند بر فضیلت ابو بکر و ترا و غیر ترا ممکن نیست که
بر این اعتراض کنید پس من گفتم که بمدد آلهی بگردانم آنچه تو گفتی مثل خاکستر در تند
باد اما قول اول تو که حق تعالی پیغمبر را ذکر نموده و ابو بکر را ذکر کرده و پیغمبر را ثانی
شمرده این خبر از عدد است یعنی عدد ایشان دو بود و این دلالت بر فضیلت
ابو بکر ندارد و اما وجه دوم که خبر داده که هر دو در یک مکان بوده اند دلیل فضل
ابو بکر نیست زیرا که مومن و کافر در یک مکان جمع می شوند مسجد رسول الله
افضل از غار است و در آنجا مومن و منافق و کافر جمع می شدند در کشتی نوح
پیغمبر و شیطان و بهایم جمع بودند اما وجه سوم تو که ابو بکر را صاحب
حضرت پیغمبر گفته ضعیفتر از دو وجه اولست زیرا که صاحب بمعنی رفیق و
همراه است و بر مومن و کافر اطلاق میشود دلیل بر این قول الله تعالی است
اذ یقول لصاحبه و هو یحاوره اکفرت بالذی خلقک من تراب و دیگر لفظ
صاحب بر بهایم اطلاق میشود بلکه بر جماد نیز اطلاق میکنند بعد از آن دو بیت
از اشعار عرب ذکر کرد که اطلاق لفظ صاحب بر حمار و بر شمشیر کرده اند پس
هر گاه لفظ صاحب را بر مومن و کافر و عاقل و بهیمه و جماد اطلاق کنند

پس دلیل فضیلت ابوبکر نباشد و اما اینکه گفتی که پیغمبر بوی گفت که لا تحزن
یعنی محزون مباش دلیل فضیلت او نیست زیرا که حزن او اگر طاعت میبود حضرت
رسول از آن نهی نمیکرد پس باید که آن معصیت باشد پس این نهی دلیل فضیلت
او نباشد و این قول که گفتی که حضرت پیغمبر گفته که ان الله معنا یعنی بدرستی
الله تعالی با ماست باز دلیل فضیلت ابوبکر نیست زیرا که میتواند بود که مراد پیغمبر
تنها باشد مثل قول الله تعالی انا نحن نزلنا الذکر و انا له لحافظون و بعضی
گفته اند که ابوبکر بحضرت پیغمبر گفت که غم علی بن ابی طالب دارم حضرت در جواب
او گفت که ان الله معنا یعنی خدا با ماست یعنی با من و با علیست و اما قول تو
که سکینه نازل بر ابوبکر شد این خلاف ظاهر است و ظاهر اینست که سکینه بر
کسی نازل شد که الله تعالی او را اعانت نمود بلشکر ملایک که حضرت رسول باشد
چون سکینه را الله تعالی درین موضع مخصوص حضرت رسول الله ساخته است
دلیل است بر اینکه ابوبکر ایمان نداشته زیرا که در دو موضع که جماعت مومنان
با حضرت رسول بوده اند الله تعالی ایشانرا در نزول سکینه شریک حضرت پیغمبر
ساخته در یک موضع گفته فانزل الله سکینته علی رسوله و علی المومنین
والزمهم کلمة التقوی و در موضع دیگر گفته فانزل الله سکینته
علی رسوله و علی المومنین و انزل جنودا لم تروها پس اگر ابوبکر
مومن میبود سکینه بر او نیز نازل می شد عمر این سخنان را شنید

از جواب عاجز شد و مردم متفرق شدند و من از خواب بیدار شدم
برئت من نعثل منبع زندقة قتیل اهل التقی والعلم والعمل
یعنی بری شدم از نعثل که اظهار کننده کفر و الحاد بود و کشته اهل تقوی و علم و
عمل بود مراد از نعثل عثمان است نعثل در زبان عرب بمعنی کفتار است یهودی پرموی
در مدینه بوده که او را بنابر شباهتی که بکفتار داشته نعثل میگفته اند و چون عثمان
شباهتی بآن یهودی داشته او را نعثل مینامیده اند شیعه و سنی نقل کرده اند که عایشه
میگفته که اقتلوا نعثلا قتل الله نعثلا یعنی بکشید نعثل را خدا بکشد نعثل را و بعد از آنی
که عثمان کشته شد عایشه بطلب خون عثمان بر شتر سوار شد و به بصره رفت
و با حضرت مرتضی علی و سایر صحابه محاربه کرد بوی گفتند که تو فتوی بقتل عثمان
میدادی و حالا طلب خون او میکنی در جواب گفت که در وقتی که من فتوی بقتلش
دادم او را نکشتند او توبه کرد للکفر قتله قد صار مفترضا
علیه اجمع صحب خاتم الرسل از برای کفری که عثمان را بود قتلش فرض شد
و اجماع کردند بر آن صحابه خاتم الرسل صحب و صحابه هر دو جمع صاحب اند صاحب
بمعنی یار و رفیق است و چنانچه مذکور خواهد شد عثمان کفر و الحاد خود را بمرتبه ظاهر ساخت
که صحابه باتفاق و اجماع بر قتل او کردند اینطرفه است که تمام مهاجرین و انصار اتفاق
بر قتل و کفر عثمان کردند و اهل سنت با وجود این اجماع و اتفاق حکم بر کفر و بطلان
عثمان نکردند و باز او را امام خود میدانند و باتفاق پنج جاهل حکم بر صحت خلافت

ابوبکر کردند با وجود آنکه عمر حکم بر خطای بیعت خود کرد و ابوبکر نیز اقرار بخطای
بیعت نمود و علمای صحابه و دیگر بنی هاشم و سعد بن عباده خزرجی با سایر طایفه خزرج حکم
بر خطای بیعت ابوبکر نمودند و اینطرفه تر که اهل سنت حکم بر عدالت جمیع قاتلان
عثمان کرده اند و قتل عثمان را ناقض عدالت ایشان نمیدانند و با اینحال اگر شیعه
عثمان را لعنتی یا مذمتی کند او را آزار و اهانت میکنند بلکه او را بقتل میرسانند
و حکم بر فسقش مینمایند و ما در کتاب اربعین از کتب اهل سنت نقل کرده ایم که
ایشان قاتلان عثمان را عادل میدانند و قتلش را ناقض عدالت ایشان نمیدانند

بِاللَّيلِ فِي حَشِّ كَوْكَبٍ عَشِيرَتُهُ وَقَوْمُهُ قَدْ دَفَنُوهُ مَعَ الوَجَلِ

یعنی در شب در حش کوکب که قبرستان یهود بود عشیرت و اقوام عثمان او را
با ترس و لرز دفن نمودند چون صحابه عثمان را کافر میدانستند بنابرین راضی بدفن
او نمیشدند تا آنکه خویشان عثمان از ترس صحابه در شب به پنهانی عثمان را برداشتند
و با ترس و بیم او را در قبرستان یهود دفن نمودند و معاویه در زمان حکومت
خود گفت که مسلمانان اموات خود را در آن قبرستان دفن نمایند پس مسلمانان
از ترس معاویه اموات خود را در آنجا دفن نمودند تا آنکه رفته رفته متصل بقبرستان
مسلمانان شد این حکایت را در کتاب اربعین از کتب اهل سنت نقل کرده ایم

ويلٌ له دفنت في الارض جُثَّته بغير الاكفان والصلوة والغُسُلِ

یعنی وای باد از برای عثمان که دفن کرده شد در خاک جثه اش بی کفنهائی که

در شرع متواتر شده و بی نماز و بی غسل چون مؤمنان عثمان را مؤمن نمیدانستند
بنابرین او را غسل ندادند و کفن نکردند و بروی نماز نگذاردند در کتاب صراط المستقیم مذکور
است که ابن جوزی حنبلی که از علما و واعظان و محدثان اهل سنت بود در بغداد
در بالای منبر بخاطرش رسید که بکلامی که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بدان
متکلم می شده متکلم شود و آن کلام اینست که سلونی قبل ان تفقدونی یعنی از من
بپرسید هر چه خواهید پیش از آنکه مرا نیابید و این کلامیست که سوای حضرت مرتضی علی
که عالم بجمیع علوم بوده کسی بدان متکلم نمیتواند شد چون ابن جوزی این کلام
را بگفت زنی این کلام را شنید پس متوجه ابن جوزی شد و گفت ای شیخ می
گویند که چون سلمان فارسی در مداین فوت شد مرتضی علی از مدینه بمداین رفت
و بروی نماز گزارد ابن جوزی در جواب گفت که این روایت هست زن گفت
که میگویند که عثمان کشته در کوچه مدینه افتاده بود و مرتضی علی حاضر بود و بروی
نماز نگزارد این خطا یا از عثمان بود یعنی کافر بود و مستحق نماز نبود یا خطا از
مرتضی علی بود که با وجود اینکه از مدینه بمداین که در چهار فرسخی بغداد است رفت
و نماز بر سلمان فارسی گزارد و عثمان در مدینه در خاک و خون افتاده و با وجود
این بروی نماز نگزارد چون ابن جوزی این کلام از آن زن شنید از جواب
عاجز شد زیرا که هر دو را امام خود میدانست و نتوانست که نسبت خطا بیکی
از دو امام خود بدهد پس آن زن گفت که اگر بی رخصت و اذن شوهر از خانه

بیرون آمده پس لعنت خدا بر تو باد و اگر با رخصت شوهر از خانه بیرون آمده پس لعنت
خدا بر شوهر تو باد که ترا رخصت بیرون آمدن داده زن چون این را شنید گفت که
عایشه در وقتی از خانه بیرون رفته با مرتضی علی علیه السلام جنگ کرد بی رخصت
حضرت پیغمبر از خانه بیرون رفت یا با رخصت چون ابن جوزی این کلام را شنید
عاجز شد و نتوانست که جواب بگوید پس خاموش شد هر که اندک عقلی و هوشی و
معرفتی بحال حضرت مرتضی علی و سایر علماء صحابه داشته باشد جزم میکند که سبب
اینکه ایشان بر عثمان نماز نگزاردند این بود که او را کافر میدانستند و سبب غیر
این نداشته که اگر چنانچه عثمان ایمانی میداشت چه گنجایش داشت که حضرت
مرتضی علی علیه السلام گزارد که او را بی غسل و کفن و نماز دفن نمایند عقوبت دیگر
بعضی از کفرها و نفاقهای او را ان شاء الله خواهیم کرد مختصری از حکایت
نماز آنحضرت بر سلمان بر وجهی که قطب راوندی در کتاب خرایج نقل کرده برین
وجه است که حضرت امیر المومنین در اوایل روزی داخل مسجد مدینه شد و گفت
که حضرت رسول الله را در خواب دیدم پس بمن گفت که سلمان فوت شده و
بمن سفارش کرد که او را غسل دهم و کفن کنم و بر وی نماز بگزارم بعد از آن روانه
مداین شد و در همان روز پیش از ظهر بر گردید و گفت که سلمان را دفن کردم
و جماعت بسیاری که عارف بحال آنحضرت نبودند تصدیق قولش نکردند تا
بعد از مدتی که خبر فوت سلمان از مداین آمد و مکتوب بمدینه رسید تصدیق قول

حضرت امیر المومنین عم نمودند **برئت من عمر و صاحبی عمر**
اعداء حیدرة ذی العلم و العمل یعنی بری شدم از عمر و از دو مصاحب عمر
که ابوبکر و عثمان باشند که دشمنان حیدرند که صاحب علم و عمل است
تعمدوا دحرجوا دبة لکفر باطنهم لیهلکوا المصطفی بنفرة الجمل
یعنی غلطانیدند دبه را بسبب کفری که در باطن ایشان بود که تا هلاک سازند
رسول خدا را برم کردن شتری که آنحضرت بران سوار بود مختصری ازین حکایت
اینست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله اراده سفر تبوک کرد که در حوالی شام است
و حضرت مرتضی را در مدینه جانشین خود کرد و با آنحضرت گفت که انت منی بمنزلة
هرون من موسی الا انه لا نبی بعدی یعنی تو نظر بمن آن منزله داری که
هارون نظر بموسی داشت الا اینکه نیست پیغمبری بعد از من این حدیث را شیعه و
سنی روایت کرده اند و در صحتش سخنی نیست و دلیل واضحیست بر امامت و
وجوب اطاعت حضرت مرتضی زیرا که هارون برادر موسی بود و امام و پیغمبر بود و
چنانچه اطاعت موسی بر بنی اسرائیل واجب بود اطاعت هرون نیز واجب بود
پس درین حدیث حضرت رسالت پناه جمیع مراتب هرون را از برای مرتضی
اثبات نموده سوای پیغمبری پس باید که بعد از پیغمبر مرتضی واجب الاطاعه و
امام باشد و چون حضرت رسالت پناه با لشکر متوجه تبوک شدند حضرت
مرتضی همراه نبود منافقان فرصت را غنیمت شمردند با یکدیگر صلاح دیدند که حضرت

رسول را هلاک نمایند چون در وقت مراجعت بعقبه رسیدند حضرت امر فرمود که
کسی از راه عقبه نرود و از راه دیگر بروند و خود با حذیفه و عمار متوجه عقبه شدند و این
حکایت بر وجهی که ابی بکر احمد بیهقی که از علماء اهل سنت است در کتاب دلایل
النبوه از ابی اسود نقل نموده برین وجه است که در وقتی که حضرت رسول الله صلی الله
و آله از تبوک مراجعت نموده متوجه مدینه بود در اثناء راه جماعتی از صحابه رسول الله صلی
الله علیه و آله باهم مشورت کردند که در عقبه آنحضرت را بیندازند و هلاکش سازند
حضرت را از مکر آنجماعت خبر نمودند حضرت بفرمود که مردمان از راه وادی که فراختر
است بروند مردمان همگی از راه وادی رفتند سوای آنجماعت که میخواستند
که آنحضرت را هلاک سازند حضرت رسالت پناه از راه عقبه رفت و امر فرمود حذیفه بن
الیمان را و عمار را که با وی باشند و عمار را فرمود که مهار ناقه اش بگیرد و حذیفه را
فرمود که ناقه را براند و در این اثنا صدای جماعت را از عقب خود شنیدند پس حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله بغضب در آمد و امر فرمود حذیفه را که ایشان را برگرداند
پس حذیفه متوجه شتران ایشان شده چوبی که در دست داشت بر روی شتران
ایشان بزد و الله تعالی ترس در دل ایشان بینداخت ایشان بسرعت برفتند و
خود را در میان لشکر انداختند چون حضرت رسالت پناه از عقبه بگذشت و انتظار
لشکر می کشید در این اثنا بحذیفه گفت که یا حذیفه شناختی از ینجماعت کسی را حذیفه
در جواب گفت که مرکب فلان و فلان را شناختم پس حضرت رسالت پناه گفت که دانستید

که مطلب ایشان چه بود ایشان خواستند که در تاریکی مرا در عقبه بیندازند پس عمار و حذیفه
گفتند که امر نمیکنی که چون مردمان بیایند گردن آنجماعت بزنیم حضرت گفتند که خوش
ندارم که مردمان بگویند که محمد دست بر اصحاب خود گذاشته ایشان را بقتل میرساند پس
حضرت اسمهای منافقان را تمام بایشان بگفت و گفت که پنهان دارید حکایت اهل
عقبه در کتاب الجمع بین الصحاح السته که از عمده کتابهای اهل سنت است بر وجه اجمال
مذکور است و از حذیفه روایتی نقل کرده که از آن مستفاد میشود که اهل عقبه پانزده کس
بوده اند و سه کس از ایشان عذر میگفته اند که ما ندا منادی حضرت رسالت پناه را نشنیدیم
و ندانستیم که غرض آن دوازده کس چیست و حکایت اهل عقبه را ثعلبی که از علماء اهل سنت
است در تفسیر خود نیز ذکر نموده بعنوانی که از کتاب دلایل النبوه نقل کردیم ذکر منافقین
در دیگر کتابهای اهل سنت مذکور است ما در کتاب اربعین نقل نموده ایم حکایت عقبه
بر وجهی که صاحب احتجاج از حضرت امام حسن علیه السلام نقل نموده طولی دارد
مختصری از مضمون آن اینکه چون حضرت رسالت پناه حضرت امیرالمؤمنین را
در مدینه خلیفه خود ساخت و بوی گفت که انت منی بمنزلة هرون من موسی
منافقان دغدغه کردند که مبادا خلافت بحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام قرار گیرد
و ایشان بیست و چهار مرد بودند و در عقبه در اول نصف آخر شب حضرت رسالت
پناه بفرمود تا منادی ندا کند که کسی پیش از آنحضرت بعقبه داخل نشود تا آنکه
آنحضرت از عقبه بگذرد و حذیفه را گفت که برو و در اصل عقبه بنشین و ببین

که چه کسان داخل عقبه میشوند حذیفه گفت من در وجوه رؤسای عسکر تو شاهد
شرم میکنم و میترسم که چون کسی از ایشان مرا ببیند مرا بقتل رساند حضرت بوی
گفت که چون باصل عقبه رسی بزرگترین سنگی که در آنجاست بآن بگو که رسالت پناه
میگوید که مرا در جوف خود جای ده و سوراخی باید که باشد که هوائی از آنجا بمن برسد
حذیفه حسب الامر برفت و پیغام بداد سنگ شکافته شد و حذیفه در آن سنگ
پنهان شد و شکاف سنگ بهم آمد و سوراخی در آن سنگ بماند و از آن سوراخ
ملاحظه میکرد دید که منافقان از سوار و پیاده داخل عقبه شدند و با یکدیگر می
گفتند که هر که را در اینجا ببینید بقتل رسانید تا خبر بمحمد نرساند و تدبیر ما باطل نشود
و آنچه میگفتند حق تعالی بگوش حذیفه میرسانید و چون بمحلی رسیدند که میخواستند
آن سنگ ناطق شد و بحذیفه گفت که برو و خبر بحضرت رسالت پناه برسان
پس بیامد و خبر رسانید حضرت رسالت پناه گفت که شناختی ایشان را گفت
که اکثر ایشان را از شتران ایشان شناختم بعد از آن حضرت گفت که ای حذیفه
تو و سلمان و عمار برخیزید و بر خدا توکل کنید پس حضرت بر ناقه خود سوار شد
سلمان با حذیفه یکی مهار شتر آنحضرت گرفت و دیگری در عقب ناقه بود و ناقه
را میراند و عمار در یکجانب آنحضرت بود و منافقان از سوار و پیاده در عقبه بودند
اما آن جمعی که در بالای راه بودند در دبه‌ها سنگ گذاشته غلطانیدند که ناقه حضرت
رم کند و او را بیندازد و هلاک سازد و چون دبه‌ها نزدیک بناقه رسول الله

صلی الله علیه و آله شدند بامر الهی دبه‌ها بلند گردیده از ناقه آنحضرت گذشتند
و گویا صدای دبه‌ها بگوش ناقه نرسید بعد از آن حضرت بعمار گفت که بر بالای کوه
رفته عصای خود را بر روی شتران منافقان بزند پس امتثال امر نموده شتران
منافقان رم نموده منافقان را بینداختند بعضی را باز و بعضی را پهلو شکست
الحمد لله رب العالمین إنّ الثلثة نافقوا وما اعتقدوا
بالمصطفى بل صحبوه على الدَّخل یعنی بدرستی که ابابکر و عمر و عثمان منافق
بودند و ایمان نیاوردند و اعتقاد بحضرت مصطفی نداشتند و مصاحبت کردند
با پیغمبر خدا بر وجه مکر و خدعه دخل بفتح دال و خا بمعنی مکر و خدعه است دلیل بر
نفاق ایشان بسیار است از انجمله اظهار عداوت حضرت مرتضاست و از
حضرت رسالت پناه منقولست که گفته که یا علی حبک ایمان و بغضک نفاق
و دیگر گفته که یا علی حبک ایمان و بغضک کفر این احادیث را شیعه و سنی
روایت کرده اند و دعای حضرت رسول الله در غدیر خم نیز دلیل است بر این مدعا
زیرا که گفته که اللهم وال من والاه و عاد من عاداه یعنی خدایا دوستی
کن با کسی که با وی دوستی کند و دشمنی کن با کسی که با وی دشمنی کند ظاهر است
که حق تعالی با غیر کافر و منافق دشمنی نمیکند و دشمنی و بغض ایشان با حضرت
مرتضی کمال ظهور دارد خلافت آنحضرت را غصب نمودند و آتش آوردند
که بخانه اش اندازند و خواستند که بعنف از وی بیعت بگیرند و اهل بیت را

از خمس محروم ساختند دلیل دیگر بر نفاق عمر آنکه در وقت مردن وصیت
بعنوانی کرد که بحضرت مرتضی که از جانب خدا و رسول خلیفه بود خلافت نرسد و
گفت که شش کس که حضرت رسول فوت شد و از ایشان راضی بود باید که
یکی از ایشان خلیفه باشد علی و عثمان و طلحه و زبیر و سعد و عبدالرحمن بن
عوف بعد از آن ابوطلحه انصاری را طلب نمود و گفت که با پنجاه شمشیردار از
انصار این شش کس را در خانه جمع کن تا با یکدیگر مشورت کنند و یکی را از
برای خلافت تعیین کنند اگر پنج کس متفق شوند و یکی مخالف کند آن
یک کس را گردن بزن و اگر چهار کس متفق شوند و دو کس مخالف کنند آن
دو کس را گردن بزن و اگر سه کس اتفاق کنند که در میان ایشان عبدالرحمن
باشد آن سه کس دیگر را گردن بزن و اگر سه روز بگذرد و اتفاق بر چیزی نکنند
هر شش را گردن بزن چون عمر بمرد و او را دفن نمودند ابوطلحه شش کس
را جمع نمود و با پنجاه شمشیردار بر در خانه بایستاد و جماعت شروع در
گفتگو کردند طلحه چون دانست که خلافت را بوی نخواهند گذاشت
و او را محبتی با علی بن ابی طالب نبود گفت که من حق خود را بعثمان بخشیدم
و زبیر چون خواهرزادهٔ ابوطالب بود و دید که طلحه عثمان را تقویت نمود و
علی بن ابی طالب را ضعیف ساخت گفت من حق خود را بعلی بن ابی طالب
بخشیدم بعد از آن سعد بن ابی وقاص گفت که من حق خود را به پسر عم

عبدالرحمن بخشیدم بعد از آن عبدالرحمن گفت که من از حق خود گذشتم که تعیین
خلیفه با من باشد بعد از آن بعلی بن ابی طالب گفت که با تو بیعت میکنم که بکتاب
خدا و سنت پیغمبر و سنت ابوبکر و عمر عمل کنی حضرت امیر راضی نشد که بطریقه ابوبکر
و عمر عمل نماید بعد از آن بعثمان گفت عثمان قبول کرد سه مرتبه بحضرت امیر عرض نمود
در هر سه مرتبه حضرت ابا کرد و سه مرتبه بعثمان عرض کرد عثمان قبول کرد پس دست
عثمان را گرفته با وی بیعت کرد چون حضرت امیر طریقه ابوبکر و عمر را کفر و ظلم و فسق
میدانست بنابرین راضی نشد که بطریقه ایشان عمل نماید و آنحضرت مناقب و فضایل
و دلالت خلافت خود را ذکر نمود هیچکس قبول نکردند و تصدیق ننمودند و بالاجمال
عثمان را بر آنحضرت برگزیدند بر عاقل صحیح العقل پوشیده نیست که عمر درین
وصیت ظاهر ساخته است کذب و فسق و نفاق خود را اولا گفت که این
شش کس حضرت رسالت پناه از دنیا بیرون رفت و از ایشان راضی بود
بعد از اندک لحظه بطلحه گفت که پیغمبر از دنیا بیرون رفت و از تو ناراضی بود
و دیگر اینکه در سقیفهٔ بنی ساعده گفت که از پیغمبر شنیدم که گفت که نبوت
و خلافت در یکخانه جمع نمیشود و ازین کذب عوام را فریب داد که ترک علی
علیه السلام کردند و با ابوبکر بیعت نمودند و درین وصیت علی را یکی از
شش کس گردانیده است که خلیفه توانند شد نقل شده که چون ابوطلحه
انصاری مردمان را از برای مشورت و تعیین خلیفه جمع نمود عباس بعلی

کفت که عمر وصیت بعنوانی کرده که خلافت بتو نرسد تو چرا داخل این جمعیت
میشوی حضرت کفت که از برای این داخل این جمعیت میشوم که دروغ و کذب عمر
ظاهر شود در باب آن حدیث که میکفت که از پیغمبر شنیده ام که نبوت و خلافت
در یکخانه جمع نمیشود و در وصیت خود مرا از اهل خلافت کردانیده است شک
نیست درینکه وصیت عمر دلیل واضحیست بر کفر و نفاق او زیرا که حکم بر قتل
جماعتی کرده که بقول او حضرت پیغمبر از دنیا بیرون رفته و از ایشان راضی بوده
و از جمله ایشان امیر المومنین است که حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله کفته که حب او
ایمان است و بغض او کفر و نفاق است و کفته که حق با علیست و علی با حق است
و در غدیر خم در حق او دعا کرده و کفته که اللهم وال من والاه و عاد من
عاداه بر ارباب عقل و بصیرت پوشیده نیست که عمر چون می دانست که عبد الرحمن
بنا بر خویشی که با عثمان دارد او را اختیار خواهد نمود بنا برین کفت که اگر سه کس
اتفاق کنند و در میان ایشان عبد الرحمن باشد آن سه کس دیگر را بقتل رسانند
پس غرض عمر ازین وصیت این بود که عثمان خلیفه شود و حضرت امیر المومنین ع
کشته شود بی شبهه این وصیت عمر و حکم بقتل جماعت مذکوره حکم است بغیر
ما انزل الله و حق سبحانه و تعالی در سه آیه حکم بر کفر و ظلم و فسق کسی که حکم بغیر
ما انزل الله کند نموده سه آیه اینست من لم یحکم بما انزل الله فاولئك
هم الکافرون ومن لم یحکم بما انزل الله فاولئك هم الظالمون

ومن لم یحکم بما انزل الله فاولئك هم الفاسقون و دیکر شک نیست
درینکه وصیت و حکم عمر بی اذن خدا و رسول است و هر حکمی که بی اذن خدا
واقع شود افترای بر خداست حق تعالی در قرآن فرموده که آلله اذن لکم ام علی الله
تفترون ترجمه اش اینست که آیا خدا اذن داده است شما را یا افترا می کنید بر خدا این دلیل
است برینکه وصیت عمر افترا بر خداست معاویه که از مریدان عمر است انصاف میداده
و میکفته که وصیت عمر سبب اختلاف امت شد اینطور است که این ظالم مانع وصیت
رسول الله شد کفت که کتاب الله ما را بس است و با اینحال خود این نوع وصیتی کرده و از
بیحیائی که داشت کسی بروی اعتراض نکرد که این چه وصیت است و این چه ظلم و فسق
است و این چه کفر و نفاق است که تو ظاهر می سازی اکر کویند که ظاهر از آثار این
غاصبان منافقت اینست که ایشان ایمان نیاورده و منافقان بودند پس بسبب چه بود
که ایشان اظهار اسلام کردند در جواب کوئیم که سبب اینکه ابوبکر اظهار اسلام کرد این بود
که خوابی دید و بعضی از معبران تعبیر کردند که از جانب حضرت رسالت بوی دولتی میرسد
بنا برین آمده اظهار اسلام کرد و اما عمر از اعوان و انصار ابو جهل بود و میخواست که قتل
حضرت رسول و مومنان زود واقع شود و انتظار این می کشیدند که کسی از مومنان
شمشیر برهنه کند و ابتدا بجنک نماید تا آنکه این را بهانه ساخته همکی را بقتل رسانند
و حضرت رسالت پناه مومنان را امر بصبر مینمود و ترک جنک چون عمر مشتاق بود که این
قتال زود واقع شود بصلاح و مشورت ابو جهل اظهار اسلام کرد که شاید بعضی از

مؤمنین را فریب داد شمشیری برهنه کنند و این سبب قتل حضرت رسول و قتل
مؤمنین شود بعد از اظهار اسلام بحضرت رسول صلی الله علیه و آله گفت که چرا عبادت کنیم
به پنهانی و بمسلمانان گفت که بیرون آیند تا با مشرکان جنگ کنیم و شمشیر خود را از غلاف
بیرون آورد بعد از آن رسول الله باو گفت که ای عمر اگر از روی رغبت داخل دین شده
باید که صبر پیشه کنی من مامور بجنگ نیستم پس غرض عمر حاصل نشد و بنابر مصلحت اظهار
اسلام میکرد و نفاق می ورزید و با مشرکین نیز دوستی میکرد و منتظر بود که ببیند که
دولت از کدام طرفست اهل سنت نیز نقل کرده اند که عمر که مسلمان شد گفت که لا یعبد الله
سرا بعد هذا الیوم یعنی خدا به پنهانی عبادت کرده نمیشود بعد از امروز و این کلام را
اهل سنت از فضایل عمر شمرده اند و هیچ فکر نمیکنند که عمر کی این شجاعت داشت
و اگر شجاعت داشت پس چرا همیشه از جنگ میگریخت پس اگر عقل خود را معالجه نمایند
و اندک فکری کنند خواهند فهمید که گفتگوی عمر و شمشیر کشیدنش از برای خدا نبوده
بلکه از برای قتل مومنان و ابطال دین و ایمان بوده دانی که زبهر چه ابوبکر و عمر
کردند لباس دین و ایمان در بر خواب طمع انگیز ابوبکر بدید قصد ضرر دین نبی
کرد عمر آنچه نقل کردیم مختصریست از آنچه در کتاب اربعین از کتب مخالفین نقل
کرده ایم دلیل دیگر بر نفاق ایشان اهانت و آزار حضرت فاطمه است علیها السلام
هر آزاری که بحضرت مرتضی علیه السلام رسانیده اند موجب آزار حضرت فاطمه
نیز هست و دیگر آزارها نیز بحضرت فاطمه رسانیدند فدک و عوالی را از وی غصب

کردند منعش از میراث پدر نمودند و در بر شکمش زدند که فرزندی از وی ساقط شد
حضرت فاطمه کمال آزردگی از ایشان داشت و با این حال از دنیا بیرون رفت و چنانچه
مذکور شد آنچه موجب آزار فاطمه است موجب آزار رسول الله است و آنچه موجب آزار
رسول الله است موجب لعن خداست و در کتاب صحیح مسلم و صحیح بخاری که از عمده کتابهای
اهل سنت است مذکور است که حضرت فاطمه از ابوبکر و عمر آزرده بود و با آزردگی فوت شد
و دلیل دیگر بر کفر و نفاق ایشان مخالفت و اهانت حضرت رسول الله در حیات و
بعد از وفات است پاره از مخالفتها و اهانتها مذکور شد و از جمله علامات کفر و نفاق
ایشان که مذکور نشده اینکه ابوبکر پیش از سلام تکلم کرد و گفت که لا یفعلن خالد
اهل سنت این را نقل کرده اند و ندانسته اند که سبب این تکلم چه بوده آنچه در میان شیعه
معروفست این است که تمهید کرده بودند که سلام نماز که داده شود خالد شمشیر بر حضرت
مرتضی علی زند و او را بقتل رساند در اثنای نماز ابوبکر پشیمان شد و ترسید که فتنه
عظیم بشود بنابرین پیش از سلام گفت که لا یفعلن خالد یعنی باید که خالد نکند
و بعد از آن سلام داد بعضی از اهل سنت این را دلیل خود ساخته اند و تکلم را
پیش از سلام جایز دانسته اند و دیگر از جمله علامات کفر و نفاق ایشان اینکه
ابوبکر خالد را بر سر مالک نویره فرستاد و او را متهم ساخت که مرتد شده است
خالد آن مرد صالح را بقتل رسانید و در همان شب زنش که جمیله بود بر خواست
و در بغل گرفت و شتری بکشت و طعام عروسی بپخت و به استخوان سر مالک

کوشت شتر بپخت و چون مالک صالح بود و خلیفه بحق علی را میدانست بنابرین این ظلم
در حق او کردند و برادر مالک بشکوه آمد ابوبکر شکوه او را گوش نکرد و تغافل کرد و خالد را
نرنجانید دیگر از علامات نفاق آنست که عمر مقرر کرد که نماز نافله ماه رمضان را با جماعت بگذارند
و این بدعت است و خلاف گفته خدا و رسول است و دیگر از جمله علامات نفاق آنست که
شخصی از عمر پرسید که من جنب شده ام و آب نمییابم که غسل نمایم چه کنم گفت نماز مکن
عمار حاضر بود گفتگوی تیمم کرد عمر با او درشتی کرد عمار گفت که اگر خواهی دیگر این را نقل
نکنم اینحکایت در کتاب جمع بین الصحیحین مذکور است دیگر از جمله علامات نفاق دست
بستن در نماز است دیگر از جمله علامات نفاق عمر ابطال حی علی خیر العمل است در اذان
و در وقت صبح بجای آن الصلوة خیر من النوم گفتن است دیگر از جمله دلایل بر کفر
و نفاق عمر آنست که از معتمد منافق شناس پرسید که من از جمله منافقان هستم یا نه
اگر مومن میبود البته این سوال نمیکرد این را غزالی که از مردم چمن مذهب اهل
سنت است در کتاب احیا نقل کرده و دلیل دیگر بر کفر و نفاق عمر آنکه در حدیبیه
حضرت رسالت پناه بنابر مصلحت با کفار مکه صلح کرد عمر درین باب گفتگوهای ناخوش
کرد و گفت که نه تو گفتی که زیارت بیت الله خواهیم کرد حضرت فرمود که نگفتم که
که امسال زیارت خواهیم کرد در تفسیر ثعلبی که از تفاسیر اهل سنت است مذکور است
که عمر گفت که من از روزی که اسلام آوردم شک در اسلام نکردم تا روز صلح حدیبیه
پس باقرار عمر شک او در حدیبیه حاصل شد و شک در اسلام مثل کفر است.

و ایمان او بعد ازین شک و کفر ثابت نیست و این اقرار بشک دلیل است
بر اینکه در اصل ایمان نیاورده زیرا که ایمان اعتقاد است به نبوت نبی و صدق
خبرهای او بدلیل پس اگر بدلیل صدق نبی را میدانست شک نمیکرد دلیل دیگر بر عدم
ایمان عمر و شک او در دین حدیثیست که حمیدی که از اکابر علماء اهل سنت است
در کتاب الجمع بین الصحیحین روایت کرده که جابر گفت که پدرم در جنگ احد شهید
شد جماعت طلبکاران پدرم بمن سختگیری کردند و حقوق خود را طلب مینمودند
آمدم بخدمت حضرت رسول الله و عرض حال خود کردم حضرت بطلبکاران گفت که
ثمن باغ مرا بگیرند و پدرم را حلال کنند طلبکاران ابا کردند حضرت باغ مرا بایشان
نداد و گفت عنقریب بباغ تو خواهم آمد صبح آمد بباغ ما و در نخلستان گردید و دعا
کرد که خدا برکت دهد حاصل باغ مرا پس خرماهای باغ را چیدم و بدان ادای حقوق کردم و از
برای من چیزی باقی ماند بعد از آن بخدمت رسول الله صلی الله علیه و آله رفتم و او را از حال
خبر دادم عمر نشسته بود حضرت بعمر گفت بشنو یا عمر پس عمر گفت اگر این نباشد که
دانسته ایم که تو رسول خدائی والله تو رسول اللهی این شهادتی که عمر در باب رسالت داده
و قسمی که خورده آن شهادت و قسمیست که حق تعالی در اول سوره منافقین بمنافقین
نسبت داده و گفته اذا جاءك المنافقون قالوا نشهد انك لرسول الله
والله يعلم انك لرسوله والله يشهد ان المنافقين لكاذبون
اتخذوا ايمانهم جنة فصدوا عن سبيل الله مخفی نماند که دلیل بر کفر و نفاق

ابوبکر و عمر بسیار است ما درین رساله بعضی اکتفا نمودیم و اما عثمان نفاق او از کفر
ابلیس ظاهرتر است حکم و مروان را که حضرت رسول الله ایشان را رانده از مدینه اخراج نموده
بود ایشان را بمدینه آورده کمال اعزاز و احترام ایشان را نمود و مروان را صاحب اختیار خود
و سایر مسلمین گردانید و خود را مستحق لعنت خدا گردانید زیرا که در کتاب شفا که از کتب
اهل سنت است از حضرت رسول الله نقل شده که من احدث فی المدینة او اوی
محدثا فعلیه لعنة الله و این حدیث از بخاری نیز نقل شده ترجمه اش اینست که هر که
در مدینه گناه کند یا گناه کاری را جای دهد بروست لعنت خدا و دیگر از دلایل نفاق
او اینکه فاسقان را حکام اهل اسلام گردانید و باطراف فرستاد و برادرش را
که ولید فاسق باشد حاکم کوفه گردانید و او در کوفه خمر میخورد و مست پیشنمازی اهل اسلام
میکرد تا آنکه نماز صبح بجای آورد و در اثنای نماز شعری خواند و بمأمومان گفت که دماغی
دارم اگر خواهید بیشتر ازین نماز از برای شما بگزارم دیگر از دلایل نفاق عثمان اینکه
ابوذر حبیب رسول خدا را از مدینه اخراج نمود و عمار را که مقرب رسول خدا بود بزد
بدعتها و کفرهای او بجایی رسید که اهل اسلام از صحابه و غیرهم اتفاق و اجماع بر
قتل او کردند و او از ترس صحابه و سایر اهل اسلام در خانه خود متحصن شد تا آنکه
صحابه از مهاجرین و انصار در خانه اش را بسوختند و در خانه اش ریختند و او را
بقتل رسانیدند و او را در کوچه مدینه انداختند و از ترس صحابه احدی از خویشانش
نمیتوانست که او را برده دفن نماید تا آنکه آخر خویشانش در شب او را برداشته

در

در قبرستان یهودش دفن نمودند و صحابه او را بنام نمیخواندند بلکه او را کافر میگفتند
ما احوال خلفای اهل سنت را بتفصیل در کتاب اربعین ذکر نموده ایم اگر چنانچه
اهل سنت عقل خود را معالجه نمایند و بعد از آن مطالعه این رساله نمایند حکم جزم
بر بطلان خلفای خود کنند و از ایشان نفرت نمایند وَكانَ باطنهم
بالكفرِ مُمتلاءً وقلبهم عَنِ اللذاتِ قطّ لم يَمِلِ
یعنی بود باطن بسیار پر از کفر و دلهای ایشان از لذات هرگز بی میل نشد
بَرأتُ من امّنا التی هِیَ قتلتْ ابناءها بطرًا فی وقعةِ الجمَلِ
یعنی بری شدم از مادر مؤمنان که بقتل رسانید از روی فرح و شادی پسران
خود را در جنگ جمل جنگ بصره را جنگ جمل میگویند بنابرین که عایشه بر شتر
سوار شده بود مختصری از حکایت اینست که طلحه و زبیر بعد از آنی که با حضرت
امیر صلوات الله علیه بیعت نمودند منتظر این بودند که حضرت بایشان منصبی بدهد
چون ایشان را ظالم میدانست بنابراین بایشان حکومتی و منصبی نداد ایشان
بعد از قتل عثمان بمکه رفتند که فسادی کنند طلحه چون خویش عایشه بود او را
وسوسه کرد که تو مادر مؤمنانی و عثمان کشته شده بیا خروج کن و طلب خون
عثمان کن عایشه مضایقه مینمود تا آنکه آخر گفت که ام سلمه اگر با من درین باب
همراهی خواهد کرد من قبول این امر میکنم برخواسته بخانه ام سلمه رفت و با وی
درین باب مشورت کرده ام سلمه راضی نشد و با وی گفتگوها کرد از آنجمله

از آنجمله گفت که یاد داری روزی را که نوبت تو بود و من حریره در خانه خود پخته بودم
بخانهٔ تو آوردم و حضرت رسول الله میگفت که نمیکذرد روزها و شبها تا آنکه سکان حوءب
فریاد کنند بر زنی از زنان من که در میان لشکر باغی و ظالم باشد پس ظرف حریره از
دست من افتاد پس حضرت رسول سر برداشت و متوجه من شد و گفت که چه شد
ترا ای ام سلمه گفتم که چون ظرف از دست من نیفتد و تو این گفتگو میکنی من از چه
ایمن شوم که آن زن نیستم و تو خنده کردی حضرت بتو گفت که چه میخندی بدرستی
گمان دارم که تو آن زن باشی و دیگر گفتگو با ام سلمه باوی کرد بعد از آنی که بخانهٔ
خود رفت اظهار این کرد که این سفر نخواهم کرد و آخر در همان شب بر شتر سوار شد و
روانهٔ بصره شد و سکان حوءب بروی فریاد کردند تا ببصره رسیدن لشکری بر سر او
جمع شدند در بصره آزار و اهانت و خفت بحاکم بصره که از جانب امیر المومنین علیه السلام
منصوب بود رسانیدند حضرت امیر المومنین بنا چار متوجه بصره شد در آنجا جنگ
عظیم واقع شد عاقبت مومنان دین دار لشکر عایشه را شکست دادند و بسیاری
از ایشان را بقتل رسانیدند حضرت امیر علیه السلام بفرمود تا عایشه را از لشکرگاه
بیرون بردند و بعد از آن او را بمدینه فرستاد بمقتضای حدیث نبوی که یا علی
حربک حربی الجمعی که با حضرت مرتضی محاربه نمودند کافر بودند زیرا حرب با رسول خدا
بی شبهه کفر است و همچنین بمقتضای حدیث یا علی بغضک کفر و همچنین بمقتضای
دعای غدیر خم و عاد من عاداه **بروئت من ناکثین ظالمین هما**

الزبیر وطلحة للموصوف بالشلل یعنی بری شدم از دو بیعت شکننده
و دو ظالم که زبیر است و طلحه که دستش معیوب و شل بود طلحه در بصره در جنگ گاه
کشته شد و زبیر از جنگ گاه بیرون رفت و شخصی فرصت یافته او را بقتل رسانید
شیعه و سنی روایت کرده اند که حضرت رسالت پناه بحضرت امیر المومنین علیه السلام
خبر داده گفت که تو بعد از من با سه طایفه جهاد خواهی کرد با ناکثین و قاسطین
و مارقین مراد از ناکثین لشکر عایشه است و مراد از قاسطین لشکر معاویه است
و مراد از مارقین لشکر خوارج است **بروئت من قاسط قد کان منزویا
عن الهدی والتقی والعلم والعمل** یعنی بری شدم از ظالمی که او دور بود
از هدایت و تقوی و علم و عمل **وحارب للمرتضی و امه اکلت
لبغضها کبد الحمزة البطل** خود حرب نمود با حضرت مرتضی و مادر او خورد
بنا بر بغضی که او را بود جگر حمزه شجاع را **ولیده قتل الحسین فی عطش
ابوه کسر سن راکب الجمل** فرزندش حسین را کشت در تشنگی عظیم
پدرش شکست دندان راکب الجمل را چنانچه قبل ازین مذکور شد راکب الجمل
از اسمهای حضرت رسالت پناه است **لعن کلا له علیهم سرمدا ابدا
ولعن جبریل ومیکال والرسل** یعنی لعن آله واقعست بر ایشان دایم و همیشه
ولعن جبریل و میکاییل و رسل **لا تحسبن انهم فی الدین قد دخلوا
کانوا زنادقة وجاحدی الملل** یعنی مپندار که ایشان در دین داخل

شدند ایشان بودند زندیقان و منکران پیغمبران و ملتهای ایشان الحاد
ایشان ظهور بیش در مرتبه ایست که معتزله بغداد مثل ابو القاسم بلخی و تابعانش
گفته اند که جمیع بنی امیه ملحد و زندیق بوده اند و اعتقاد بدین و ملت پیغمبر
نداشته اند سوای معویه پسر یزید و عمر عبد العزیز بدانکه این دو کس از دوستان
مصطفی و مرتضی بودند اما معویه بن یزید بعد از پدر ملعونش با وی بیعت نمودند
و پادشاه شد تا چهل روز پادشاهی کرد بعد از چهل روز بمسجد رفته بر بالای منبر
بعد از ادای خطبه حاضران را مخاطب ساخته گفت ایها الناس با شما چیزی هست
که من آنرا نمیخواهم یعنی بغض علی و با من چیزی هست که شما آنرا نمیخواهید یعنی محبت
علی خلافت شما را نمیخواهم یعنی که با من کرده اید از گردن شما بر میدارم مروان
بن حکم برخواست و گفت که به روش عمر عمل میکنی که جمعی را تعیین نمائی که با
هم نشسته شخصی را از برای خلافت تعیین نمایند در جواب گفت که من شیرینی
خلافت شما را نچشیدم تلخی آنرا چرا بچشم و بعد از آن عمر را و جدش را و پدرش را
مذمت نموده از منبر بزیر آمد و بخانه رفت مادر ملعونه اش بوی گفت که ای کاش
تو حیض میبودی و از من بوجود نمی آمدی در جواب گفت که ای کاش من
خون حیض میبودم و بوجود نمی آمدم و نام بهشت و دوزخ نمی شنیدم در
کتاب حیات الحیوان مذکور است که گفت وای بر من اگر پروردگار بر من
رحم ننماید بعد از آن اشقیای بنی امیه مودب او را گرفتند و گفتند که تو او را

محبت علی آموخته از وی عذر نشنیدند و زنده اش در خاک کردند و اما عمر بن عبد
العزیز امر نمود که فدک را که ابو بکر و عمر از حضرت فاطمه علیها السلام غصب نموده
بودند باولاد فاطمه بدهند و امر نمود که احدی حضرت مرتضی را سب و مذمت نکند
و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه نقل کرده که حکم نمود که احکام بنویسند که مردمان
علی را افضل از ابو بکر بدانند عبادةٌ بغض هؤلاء قاطبة
وحبهم خطأ كطاعة العجل یعنی عبادت عظیمست بغض جماعت مذکوره
همه و محبت ایشان خطائیست مثل عبادت گوساله سامری أصبتُ في
بغضهم ولستُ ذا خطأ نفاقهم بالدليل قد تبيّن لي
یعنی بر صوابم در بغض اینجماعت و نبوده ام صاحب خطا نفاق اینجماعت بدلیل
بر من ظاهر شده لو كنت ذا خطأ بزعم شيعتهم ألكون أيضًا
غدًا بالاجر ذا اجذل یعنی اگر صاحب خطا باشم و اجتهاد من در بغض ایشان
صواب نباشد باز فردای قیامت باجر و ثواب بغض ایشان فرحناک خواهم بود
بدانکه اهل سنت در اجتهاد دو مذهب دارند جماعتی را اعتقاد اینست که حق
تعالی در هیچ مسئله حکم مخصوصی ندارد بلکه حکم خدا تابع رای مجتهد است و
اعتقاد ایشان اینست که مرتضی علیه السلام و معویه هر دو مجتهد بودند و اجتهاد
کرده بودند که باهم محاربه کنند حکم خدا در حق مرتضی علیه السلام محاربه با معویه است
و حکم خدا در حق معویه محاربه با حضرت مرتضاست و هر دو بر صواب بودند

و ثواب ایشان در جنگ و جرح و قتل برابر بوده و مذهب اکثر اهل سنت اینست
که خدا را در هر مسئله حکم معینی هست پس هر مجتهدی که رایش موافق حکم خدا افتد
بر صوابست و انکه رایش موافق نیفتد بر خطاست و اعتقادشان اینست که مجتهد
اگر بر صواب باشد دو ثواب دارد و اگر بر خطا باشد یک ثواب دارد حدیثی موافق مدعای
خود وضع کرده اند اینجماعت را اعتقاد اینست که علی علیه السلام در جنگ معویه
بر صواب بود و معویه بر خطا بود پس بنا برین هر تیر و شمشیری که لشکر مرتضی ع
بر لشکر معویه میزدند دو ثواب داشت و هر چه لشکر معویه بر لشکر علی علیه السلام
میزدند یک ثواب داشت هر که اندک شعوری داشته باشد بطلان مذهب اهل
سنت را می فهمد اینجماعت معویه کافر جاهل را مجتهد می دانند و او را در برابر
حضرت مرتضی علی علیه السلام ذکر میکنند این ملعون اندک وقتی بود که اظهار
مسلمانی میکرد که رسول خدا از دنیا رحلت کرد چیزی نمیدانست از دین بیخبر
بود در برابر گفتگوی ایشان میگوئیم که علماء شیعه که بوده اند همه سنتند اجتهاد
کرده اند که ابابکر و عمر و عثمان را لعنت باید کرد و بغض ایشان باید داشت
این از دو حال بیرون نیست یا درین اجتهاد بر صواب اند یا بر خطا اگر بر صواب
اند در لعن ایشان دو ثواب دارند و اگر بر خطا اند یک ثواب دارند رباعی
در لعن عمر مغیر دین و کتاب بی شک بود اجتهاد من عین صواب گیرم که بود خطا
بر زعم سنی بازم بجزا دهد خداوند ثواب من ابغض المرتضی الوحوش تلعنه

والحوت

والحوت فی البحر والطیور فی القلل یعنی هر که بغض مرتضی دارد او را لعن
میکنند وحشیان و ماهی در دریا و مرغان در قله های کوه لا یدخل جنة
عدو حیدر حتی یری فی الخیاط مولج الجمل یعنی داخل بهشت نمی
شود دشمن حیدر تا انکه دیده شود در سوزن موضع داخل شدن جمل مراد از جمل
ریسمان غلیظیست که بدان کشتی بسته می شود و ممکن هست که مراد از ان شتر باشد
و خیاط بمعنی سوزن است عداوة المرتضی والله زندقة
واعظم الکفر والضلال والزلل یعنی عداوت مرتضی والله الحادست
و اعظم کفر و گمراهی و عصیان است شک نیست در کفر کسی که بغض آنحضرت داشته
باشد زیرا که وجوب محبت آنحضرت بنص قرآن و حدیث متواتر معلوم شده
پس کسی که بغض آنحضرت دارد منکر قرآن و حدیث است و این کفرست
بی شبهه و قبل ازین احادیث در بیان کفر دشمنان آنحضرت مذکور شد
والله والله لا یکون مهتدیا من لم یحب وصی خاتم الرسل
یعنی والله والله نیست هدایت یافته کسی که دوست نداشته وصی خاتم رسل را
بدانکه احادیث از حضرت رسالت پناه در کفر مبغض علی در کتب شیعه و سنی بسیار است
و متواتر رسیده ما در کتاب اربعین درین باب احادیث بسیار از کتب اهل سنت
نقل کرده ایم تالله تالله لا یکون متقیا من لم یطع حیدرا
فی العلم والعمل تالله تالله نمی باشد متقی کسی که اطاعت نکند حیدر را

در علم و عمل بدانکه متقیان مکرم اند نزد الله تعالی حق تعالی در قرآن فرموده که ان
اکرمکم عند الله اتقیکم یعنی کریمترین و گرامی ترین شما نزد الله تعالی کسیست که متقی تر
باشد بدانکه متقیان در عالم کمند زیرا که تقوی دو نوع است تقوی در اصول دین و تقوی
در فروع دین اما متقی در اصول کسیست که پنج اصل دین خود را که اولش توحید و خدا
شناسیست و آخرش معادست بروجهی که خدا خواسته و فرموده درست نموده باشد و
این جماعت کمند زیرا که بسیاری از اهل عالم کافر و ملحد و زندیقند و جماعتی که در دایره
اسلام داخل شده اند در امامت غلط عظیم کرده اند و امامان خود را نشناخته اند و چون امام خود را
نشناختند خدا و پیغمبر را نیز نشناختند پس متقیان در اصول خواص شیعه اثنی عشری
اند این جماعت بغایت کمند و اما متقیان در فروع کسانی اند که مسایل صلوة و صوم و زکوة
و حج و جهاد و غیر آنرا درست نموده بروجهی که حضرت رسالت پناه تعلیم نموده و بدان
عمل نمایند و این علم و معرفت کسی را حاصل نمیشود مگر بوساطت باب مدینه علم پس صلحاء
شیعه اثنی عشری متقیان در اصول و فروع باشند زیرا که ایشان بوساطت
باب مدینه علم تحصیل اصول و فروع نموده بدان عمل کرده اند

لا یقبل الطاعة الا من احد الا بحب وصی ناسخ الملل

یعنی پروردگار ما قبول نمیکند عبادت احدی مگر بدوستی وصی نسخ کننده ملتها
ابن مردویه که از محدثین اهل سنت است بسند خود از حضرت رسول الله صلی الله علیه
و آله روایت کرده که اگر بنده عبادت کند خدا را در آنقدر وقت که نوح درمیان

قوم

قوم خود بود و باشد او را مثل کوه احد طلا و در راه خدا بدهد و آنقدر عمر کند که هزار
حج بجا می آورد پیاده بعد از آن کشته شود در میان صفا و مروه از روی ظلم بعد از آن
دوست ندارد ترا یا علی بمشام او نمیرسد بوی بهشت و در کتاب شرف النبی و
تاریخ الفسوی از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل شده که گفت اگر بنده عبادت کند خدا را در
میان رکن و مقام هزار سال و نباشد دوست با اهل بیت الله تعالی او را سرنگون در آتش
جهنم اندازد *مدحت حیدرًا و عبت باغضه ربه قضیت حقوق*
المرتضی قبلی یعنی مدح کرده ام حیدر را و عیب کرده ام بغض دارنده او را و بدین
مدح و ذم قضا کرده ام حقوق مرتضی را که در ذمه دارم حقوق عظیمه مرتضی در ذمه شیعیانش
بسیار است از کلمات معجز بیانش معالم دینیه و معارف یقینیه استفاده نموده اند
و از کوره راه ضلالت بشاه راه هدایت رسیده اند و اما مبغضان آن عالیجناب
در اصول و فروع غلطهای عظیمه نموده اند و در بیابان ضلالت حیران و سرگردان گردیده اند

ابرزت مکنون کل ما اعتقدته لانی لست بهیاب وذی وجل

یعنی ظاهر ساختم اعتقادات پنهانی خود را زیرا که من صاحب خوف و ترس نیستم که
تا از دشمنان دین بترسم و اعتقادات خود را پنهان دارم این رفع خوف و ترس از
برکت دولت با رفعت سلاطین عظام کرام سلسله علیه صفویه خلد الله ظلال دولتهم
علی رؤس البریه است که بلا خوف و تقیه اظهار اعتقادات خفیه خود میتوان نمود
الحمد لله رب العالمین *اتقت فی قم بحسن مذهبه*

ولم اقم فیه للنیاق والجمل یعنی اقامت کردم در قم از برای حسن همیش
نه از برای اینکه مراد ان شتران نر و ماده است میشود که معنی این باشد که در قم اقامت
نکرده ام از برای تحصیل شتران نر و ماده نیاق جمع ناقه است ناقه بمعنی شتر ماده است
وجمل بمعنی شتر نر است بدانکه اهل قم از روزی که در دایره اسلام داخل شدند
اختیار مذهب اثنی عشر نمودند چنانچه در تاریخ قم مذکور است دو برادر از طایفه بنی اشعر
که شیعه اثنی عشری بودند از ترس حجاج بن یوسف از عراق عرب گریزان شده
در قم اقامت نمودند و در قم چندین قلعه بود که اهلش همگی مجوس بودند آخر یکی از آن
دو برادر رؤسای ایشانرا بقتل رسانیده ریاست قم بر ایشان قرار گرفت و ایشان
مردمانرا بدین حق دعوت نمودند چون مذهب اثنی عشر در قم رواج و رونق بهم
رسانید و محل امنیت شد شیعه از اطراف و جوانب از سادات و علمای آمدند
و در قم ساکن می شدند اهل قم بخدمت ائمه علیهم السلام تردد میکردند و از ائمه
علیهم السلام حدیث می شنیدند و حدیث ایشانرا رواج میدادند و تحف و هدایا
همه ساله بخدمت ایشان میفرستادند و در فضل قم و فضل اهلش چندین حدیث
از ائمه اطهار نقل شده ۰ **ان الاقامة فی الزوراء منیتنا**
لطوف مرقد آل خاتم الرسل یعنی بدرستی اقامت زوراء که بغداد باشد
آرزوی ماست از برای طواف مرقد آل خاتم الرسل بدانکه در نواحی زوراء که
بغداد باشد شش امام از ائمه آل خاتم مدفونند حضرت امیر المومنین علیه السلام در

نجف اشرف مدفونست و حسین سید الشهدا در کربلا و امام موسی بن جعفر
و امام محمد بن علی الجواد در مقابر قریش که در کنار شرقی بغداد است مدفونند و امام
علی النقی و امام حسن العسکری در سر من رای مدفونند **من الجحیم نجی من زار**
قاسمها وزار اطهار ولد ناسخ الملل یعنی از آتش جهنم نجات یافت کسی
که زیارت کند قسمت کننده آتش جهنم را که امیر المومنین علیه السلام باشد و زیارت کند
پاکان اولاد نسخ کننده ملتها را که خاتم النبیین باشد بدانکه زیارت ایشان محو کننده
گناهان عظیم است و نجات دهنده از آتش جهنم است و در فضل زیارت ایشان
احادیث بسیار است خوشا حال کسانی که بشرف زیارت ایشان مشرف شده
باشند و در مشاهد ایشان اختیار مجاورت نموده باشند بدانکه این محب
اهل بیت نبوت علیهم السلام در اوایل سن از شیراز هجرت نموده ساکن نجف
اشرف شدم و سالها در آن مقام مقدس میبودم و گاهی در کربلا و گاهی در بغداد نیز
اقامت مینمودم تا آنکه در سنه ثمان واربعین بعد الالف که سلطان روم بقصد
تسخیر عراق عرب بموصل رسید از آن ارض مقدس بناچار فرار نمودم و چون قم
از اماکن مشرفه بود و اهلش بحسن مذهب معروف بودند و مرقد منور فاطمه
بنت موسی بود که در فضل زیارتش روایت شده که من زار فاطمة فی قم
وجبت له الجنة بنابرین این محب اهل بیت علیهم السلام بعد از استخاره
اختیار مجاورت قم نمود امید چنانست که بار دیگر بتوفیقات ربانی و تاییدات

سبحانی و بهمین دولت سلیمانی زیارت و اقامت عتبات عالیات ائمه
علیهم السلام والصلوة میسر گردد ۞ شدم بیاری حق سالها مقیم نجف ۞ که شایدم شود
آن خاک پاک قبر و مزار ۞ ولیک عاقبت از جور دشمنان کردم ۞ از آن زمین مقدس
باضطرار فرار ۞ بحق جاه محمد به آبروی علی ۞ مرا رسان بنجف ای مهیمن غفار ۞
اگرچه جمع بود خاطرم بمهر علی ۞ اگر بهند بمیرم و گر بملک تتار ۞ چگونه جمع نباشد دلم بمهر
علی ۞ که هست نام شریفش قسیم جنت و نار ۞ خاتمه در بیان ولادت و وفات
و مدت عمر حضرات چهارده معصوم صلوات الله علیهم و قلیلی از معجزات ایشان
ولادت و وفات و بعضی از معجزات خاتم النبیین محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله
آنحضرت مادرش آمنه بنت وهب است در مکه در روز جمعه هفدهم شهر ربیع الاول
نزد طلوع شمس در عام الفیل متولد شد و در سنه عشر از هجرت در مدینه وفات یافت
و مجموع عمر آنحضرت شصت و سه سال بود و معجزات آنحضرت بسیار است نزدیک بسه
هزار معجزه از معجزات آنحضرت علماء اسلام ضبط نموده اند و ما درین کتاب
بقلیلی از آن اختصار میکنیم از جمله معجزات آنحضرت قرآنست که فصحای
عرب هرچند خواستند که یکسوره مثل سورهای قران بیاورند نتوانستند و عاجز
شدند اگر گویند که بچه دلیل بدانیم که فصحای عرب همه از آوردن مثل قرآن
عاجز شدند بگو که اگر قادر میبودند که مثل یکسوره قرآن بسازند میساختند
و آنحضرت را الزام میدادند و هیچ حاجت نبود که لشکر کشیده جنگ و

نمایند و جان و مال خود را در معرض تلف درآورند اگر گویند که شاید ایشان مثل
سوره قرآن ساخته باشند اما بما نرسیده باشد بگو که این احتمال باطل است
چرا که دشمنان دین اسلام همیشه بسیار بوده اند از یهود و نصاری و گبران
و ملحدان پس میدانیم که اگر ایشان مثل سوره از سورهای قرآن می ساختند
دشمنان دین نقل میکردند و بما میرسید و دیگر از جمله معجزات آنحضرت انشقاق
قمر است ماه را به یک اشاره دو نیمه کرد و دیگر از جمله معجزات انکه آنحضرت بر
جذع نخل خطبه میخواند و چون منبری از برای آن رسالت پناه ترتیب دادند و از
بهر خطبه بمنبر رفت جذع نخل از مفارقتش ناله میکرد و آواز میداد مانند شتر ماده
و چون حضرت آنرا در بغل میگرفت ساکن می شد و دیگر از معجزات آنحضرت
انکه زنی یهودیه که نامش عبده بود حضرت را بضیافت طلب نمود و گوسفندی را
کشت و پخت و بزهرش آلوده ساخت و چون حضرت رسول و صحابه خواستند
که از آن تناول نمایند کتف آن گوسفند بتکلم درآمده گفت که یا محمد مرا مخور
که مرا بزهر آلوده نمودند و بعد از آن جبرئیل نازل شد و ایشانرا تعلیم نمود که
بسم الله بگویند و خدا را بعظمت یاد نمایند و بخورند و بعد از آن حجامت کنند
و چون چنین کردند هیچ آسیبی از آن زهر بحضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
و سایر صحابه نرسید و باز نقل شده که اهل طایف گوسفند پخته را زهرآلود نمودند
چون حضرت خواست که تناول نماید دست گوسفند بنطق درآمده گفت که یا

رسول الله مرا مخور که بزهرم آلوده ساخته اند و دیگر از جملهٔ معجزات انکه در خبر سنکی
را بر داشته صحابه شنیدند که آن سنک در دست مبارک حضرت رسول الله صلی الله
علیه و آله تسبیح میکرد و بعد از آن سنک را کفت که پاره شو سه پاره کردید و هر پارهٔ
بنوعی تسبیح مینمود و دیگر از معجزات انکه در حدیبیه صحابه از تشنکی شکوه نمودند
پس آنحضرت دست خود را در رکوه آب فرو برده از انکشتانش چشمها روان شد
صحابه همکی سیراب شدند و اسبان را سیراب ساختند و ظرفها را پر آب نمودند و دیگر
از معجزات انکه قلیب حدیبیه خشک بود پس آنحضرت تیری از ترکش بیرون
آورد به براء بن عازب داد و کفت که برو در قلیب بنشان و چون چنین کرد
دوازده چشمه از زیر تیر روان شد و دیگر از معجزات انکه چهل کس از بنی هاشم را
که هر کدام یک کوسفند میتوانست خورد بیک پای کوسفند بختی و یکصاع نان
سیر کردانید و دیگر از معجزات انکه در مکه درختی را طلبید پس آن درخت
بسوی آنحضرت بشتافت و هر شاخش را تسبیحی و تهلیلی بود و باز درخت
را فرموده دو نیمه شد و باز فرمود تا دو نیمه بهم چسپیدند و بعد از ان درخت را
کفت که کواهی برسالت من بده پس درخت کواهی داد و باز درخت را
فرموده بجای خود رفت نقل کرده اند که این معجزه در مکه در موضعی واقع شد
که در آنجا شتران می کشند و دیگر از معجزات حضرت انکه چون بمدینه آمد در
روز جمعه اهل مدینه بخدمتش رفتند و از کم بارانی شکوه نمودند پس آنحضرت

دست بر داشته دعا کرد پس فی الحال دعای آنحضرت مستجاب شده ابری پیدا شد
و شروع در باریدن کرد و متصل می بارید تا انکه جمعه دیگر اهل مدینه بخدمت آن
حضرت آمدند و از باران شکوه کردند که دیوارهای ما را خراب نمود و راه بر مسافران
مانبست پس آنحضرت دعا کرده بارندگی از مدینه برطرف شد و دو مرتبه شتر بتکلم
در آمده با آنحضرت کفتکو نمود و سوسمار بتکلم در آمده برسالتش کواهی داد و دیکر
از معجزات آنحضرت خبر از غیب است که در میان اهل نقل متواتر است از انجمله
خبر داد که حضرت امیر المومنین علیه السلام با سه طایفه محاربه خواهد نمود با ناکثین و
قاسطین و مارقین و دیگر خبر داد که محاسن مبارک حضرت امیر المومنین علیه السلام
بخون سرش رنکین خواهد شد دیگر خبر داد که حضرت امام حسن علیه السلام با اعدا
صلح خواهد نمود و بزهر شهید خواهد شد و حضرت امام حسین علیه السلام در
کربلا به تیغ اعدا کشته خواهد کردید و خبر داد که عمار یاسر را اهل بغی خواهند کشت
و دیگر از معجزات آنحضرت انکه ام سلمه زنی بود که توریة و انجیل خوانده بود و
اوصیای پیغمبران شناخته بود پیش حضرت رسول صلی الله علیه و آله آمد و کفت
یا رسول الله هر پیغمبری را پیش ازین دو خلیفه بود یکی در حال حیات و یکی
در حال ممات خلیفه موسی در حال حیات هارون بود و بعد از وفات یوشع
بن نون و خلیفه و وصی عیسی در حال حیات وی کالب بن یوحنا و در حال ممات
شمعون بن حمون و چنین خوانده ام که ترا یک خلیفه و وصی پیش نبود در

حال حیات و بعد از وفات بیان فرمای که وصی تو که خواهد بود گفت سنگ پارهٔ
چند بمن ده ام سلمه گفت سنگ پارهٔ چند بحضرت دادم در کف دست نهاد و بانگشت
بمالید چون آرد شد و آنرا بسرشت و یاقوت سرخ گردانید پس انگشتری بوی نهاد
نقش بروی بدید آمد و دست راست دراز کرد و بر سقف خانه زد و دست چپ
بر زمین نهاد بی آنکه پشت دوتا کند گفت هر که اینچنین کند در حین حیات و ممات
وصی من او خواهد بود و سلمان مرا بعلی اشارت کرد چون صفت وی و فرزندان
وی خوانده بودم پیش وی شدم گفتم تو وصی رسولی گفت بیار سنگریزهٔ
چند بیاوردم و بدست وی بدادم بانگشت بمالید و آرد کرد و بسرشت و یاقوت
سرخ شد انگشتری بروی نهاد و نقش بروی بدید آمد یکدست بر زمین زد
و یکدست بر سقف خانه بی آنکه پشت دوتا کند ام سلمه گفت حسن را دیدم
پیش پدر ایستاده بود و او کودک بود گفتم وصی پدر تویی گفت بلی او هم سنگریزه بدست
گرفت و آنچنان کرد که پدرش گفتم وصی وی را کجا یابم اتفاقا بر در مسجد حسین را
دیدم گفتم تویی که بعد از حسن وصی و خلیفهٔ وی باشی گفت بلی ای ام سلمه آدهم سنگریزهٔ
چند برداشت و همان کرد که پدر و برادر وی کردند و مهر بران نهاد بخدای که در آن
مهر دیدم نام رسول و علی و حسن و حسین و نه نام دیگر از باقی امامان که بدید آمده
بود من از آنحال تعجب میکردم گفتم معجزهٔ دیگر بنمای وی دست راست برداشت
عمودی از نور دیدم که در هوا بداشته اند چون آن حال بدیدم بیفتادم و بیهوش

شدم وی شاخ مورد بر بینی من بداشت با هوش آمدم و آن شاخ مورد چنان
تر و تازه با منست وصیت کرده ام که آنرا در کفن من نهند و گفت خدای تعالی
مرا عمری داد که امام زین العابدین را نیز دریافتم وی نیز هر دو معجزه را بمن نمود و بصیرت
و یقینم زیاده گشت **ولادت** و وفات و مدت عمر و معجزات حضرت
فاطمه علیها السلام بدانکه آنحضرت روز جمعه بیستم شهر جمادی الثانی بپنجسال بعد از
بعثت متولد شد و وفات آنحضرت در شنبه سیوم شهر جمادی الاولی در سال
یازده هجری اتفاق افتاد مدت عمر شریفش هیجده سال و هفتاد و پنج روز بود
معجزه اول مرویست که یهودی را سوری بود بخدمت حضرت رسول
صلی الله علیه و آله آمدند و گفتند ما را بر تو حق جوار است میخواهیم که فاطمه را انجا بما
فرستی تا سرور ما بسبب آمدن او زیاده شود و در سوال مبالغه نمودند آنحضرت فرمود
که او زوجهٔ علی بن ابی طالب علیه السلام است و بحکم اوست یهود گفتند که تو شفاعت
کن تا علی بن ابی طالب علیه السلام او را رخصت دهد و یهود زینت و زیور بسیار
جمع کرده بودند و گمان میبردند که حضرت فاطمه چون لباس و زینتی ندارد بسبب
خوار و ذلیل خواهد شد پس جبرئیل علیه السلام از برای فاطمه علیها السلام آورد
از جامها و زیورهای بهشت آنچه هرگز کسی مثل آن ندیده بود فاطمه علیها السلام
آن جامها را پوشیده داخل خانهٔ ایشان شد چون حضرت فاطمه را دیدند زنان
یهود از برای او سجده کردند و زمین را ببوسیدند و هشت نفر یا بیشتر از یهود مسلمان شدند

معجزه دوم روایت شده که امیر المومنین علیه السلام از یهودی مقداری
جو بقرض خواست آن یهودی طلب رهن از آنحضرت خواست امیر المومنین علیه
السلام چادر فاطمه علیها السلام که از پشم بود رهن کرد یهودی آن چادر را در
اطاقی گذاشت چون شب در آمد زوجه یهودی داخل اطاق شد که چادر آنجا بود
دید که آنخانه بغایت روشن است شوهر خود را از آن حال خبر کرد یهودی از آنحال
تعجب نمود بشتاب داخل آنخانه شد دید که روشنی آن چادر چنان منتشر شده که گویا
شعاع ماه است در شب چهارده خوب نظر کرد دانست که آن روشنی از چادر فاطمه
علیها السلام است یهودی و زوجه اش در آنشب بیرون رفته اقربای خود را خبر
کردند هشتاد نفر از یهود جمع شده چون آن حال مشاهده کردند همه مسلمان
شدند **معجزه سیوم** منقولست که چون حضرت فاطمه علیها السلام از دار الفنا
بدار البقا رحلت نمود ام ایمن قسم یاد نمود که در مدینه نباشد چون نمیتوانست که
مکان فاطمه را علیها السلام از او خالی ببیند پس بسوی مکه معظمه روان شد
در اثنای راه تشنگی برو غالب شد دست بسوی آسمان برداشت و گفت ای
پروردگار من من خادمه فاطمه ام آیا مرا از تشنگی هلاک خواهی ساخت حق تعالی
دلوی فرو فرستاد از آسمان ام ایمن از آن آب بیاشامید راوی گوید که هفت
سال دیگر او را احتیاج بطعام و شراب نشد **ولادت** و وفات و مدت
عمر و بعضی از معجزات حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام بدانکه آنحضرت در مکه

معظمه

معظمه درمیان کعبه در روز جمعه سی سال بعد از عام الفیل متولد شد و بغیر از آن
عالیجناب هرگز کسی در کعبه متولد نشده حکایت ولادت آنحضرت در کعبه قبل از این
بتفصیل مذکور شد و در کوفه در شب بیست و یکم ماه رمضان در سال چهل از هجرت
نبویه شهید شد **معجزه اول** روایت شده از حمزه که او روایت کرده از امام
زین العابدین و آنحضرت روایت فرموده از پدر بزرگوارش که فرمود که امیر المومنین
علیه السلام ندا میفرمود که هر که او را نزد رسول الله صلی الله علیه و آله وعده یا دینی باشد
باید که بنزد من آید و هر که بنزد آنحضرت می آمد بطلب دینی یا وعده حضرت مصلای خود
را بر داشته در زیر مصلی آن قدر موجود بود با آنشخص میداد چون عمر این حال مشاهده کرد
با ابوبکر گفت که این مرد شرف دنیا را از دست ما بیرون برد ابوبکر گفت که حیله درین
باب چیست عمر گفت امید هست که اگر تو ندا کنی چنانچه او میکند بیابی چنانکه او می یابد
چون ادای دین رسول الله صلی الله علیه و آله می شود پس ابوبکر ندا کرد بدستوری که
امیر المومنین علیه السلام ندا میکرد چون این خبر بآنحضرت رسید فرمود که زود باشد
که از کرده خود پشیمان شود در روز دیگر اعرابی نزد ابوبکر آمد در وقتی که درمیان جمعی
از مهاجر و انصار نشسته بود پس گفت کیست از شما وصی رسول الله صلی الله علیه
اشارت به ابوبکر کردند آن اعرابی باز گفت تو وصی و خلیفه رسولی گفت
آری چه میخواهی اعرابی گفت پس بیاور آن هشتاد شتر ماده که حضرت رسول
صلی الله علیه و آله از برای من ضامن شده بود ابوبکر گفت بر چه صفت هستند

این شتران اعرابی گفت شتران سرخ موی سیاه چشم پس ابوبکر بعمر گفت
که الحال چه میکنی عمر گفت اعراب جاهلانند از وی شاهد طلب کن بر آنچه میگوید
پس ابوبکر از اعرابی شاهد طلب کرد اعرابی گفت از مثل من کسی شاهد می طلبد
بر حضرت رسول از برای آنچه ضامن شده است از برای من بخدا قسم که تو وصی
و خلیفهٔ رسول نیستی پس سلمان رضی الله عنه برخواست و گفت یا اعرابی همراه من
بیا تا ترا دلالت کنم بر وصی رسول الله پس اعرابی همراه سلمان شد تا او را بخدمت
امیر المومنین علیه السلام آورد پس اعرابی با امیر المومنین گفت تو وصی رسولی گفت
بلی چه میخواهی اعرابی گفت که رسول الله صلی الله علیه و آله ضامن شده بود هشتاد
ناقه سرخ موی سیاه چشم پس بیاور آنها را امیر المومنین علیه السلام فرمود دید آیا
مسلمان شده اید تو و اهل بیت تو اعرابی بیفتاد و دست آنحضرت را می بوسید و
میگفت شهادت میدهم که بدرستی تو وصی رسولی و خلیفهٔ اوئی که بر همین شرط
میان من و آنحضرت واقع شده بود و ما جمیع مسلمان شده ایم پس امیر المومنین
علیه السلام بامام حسن علیه السلام فرمود یا حسن تو و سلمان با این اعرابی بروید
بفلان وادی و ندا کن که ای صالح چون ترا جواب گوید بگویید که امیر المومنین ترا
سلام میرساند و میگوید که بیاور آن هشتاد ناقه که ضامن شده است رسول
الله صلی الله علیه و آله از برای این اعرابی سلمان گفت که رفتیم بآن وادی پس
امام حسن علیه السلام ندا کرد که ای صالح شخصی جواب داد که لبیک یا ابن رسول الله

پس امام حسن ع ادای رسالت نمود آنشخص گفت فرمان بردارم اندک زمانی
نگذشت که مهار ناقه از زمین بیرون آمد امام حسن علیه السلام آن مهار را گرفته
بدست اعرابی داد و گفت بگیر تا هشتاد ناقه بآن صفت بیرون آمدند **معجزهٔ**
دوم آنست که روایت کرده اصبغ بن نباته و آن چنانست که اصبغ گوید میرفتیم
در عقب امیر المومنین علیه السلام و با ما مردی از قریش بود پس آنشخص با امیر المومنین
علیه السلام گفت که تو کشتی جمعی از مردان او یتیم کردی کودکان او کار بسیار
کردی امیر المومنین علیه السلام متوجه او شده فرمود که خوار و ذلیل شو پس ناگاه
آنشخص سگ سیاهی شد و شروع در تضرع کرده دم میجنبانید چون امیر المومنین
علیه السلام او را با آن حال دید بر او رحم کرده لب مبارک بجنبانید بصورت اصلی خود
معاودت نمود پس مردی از قوم گفت یا امیر المومنین تو قادری بر مثل این حال
انکه معاویه با تو خصومت میکند آنحضرت فرمود که ما بندگان گرامی خدائیم تا مأذون
نشویم در طلب امری او را طلب نمیکنیم و ما بامر حق تعالی عمل میکنیم **معجزهٔ سیوم**
روایت شده از سلیمان اعمش که او روایت کرد از سمره بن عطیه که او روایت
کرد از سلمان فارسی رضی الله عنه که او گفت عورتی از انصار که او را ام فروه می گفتند
تحریص میکرد مردمان را بر اینکه ابوبکر را از خلافت معزول ساخته با امیر المومنین علیه السلام
بیعت نمایند چون این خبر بابوبکر رسید آن عورت را حاضر ساخته گفت از آنچه
میگوئی توبه کن آن عورت امتناع نمود ابوبکر گفت ای دشمن خدا مردمان را

تحریص میکنی بر تفرق و اختلاف چه میکوئی در امامت من آن عورت کفت که تو امام
نیستی کفت پس من کیستم آن ضعیفه کفت تو امیر قوم خودی قوم تو ترا اختیار کردند
و والی کردانیدند اکر نخواهند ترا عزل خواهند کرد و امام حق هست ... هر چه ظاهر و پنهان
و هر چه در شرق و مغرب واقع میشود از خیر و شر و هر کاه در آفتاب یا در مهتاب
بایستد او را سایه نمی باشد و امامت روا نیست از برای بت پرست و نه از برای کسی که
کافر بوده و مسلمان شده پس تو از کدام یک ازین دوی ای پسر قحافه ابوبکر کفت
که من از آن امامانی هستم که حق تعالی برکزیده است او را از برای بندکان خود آن ضعیفه
کفت دروغ میکوئی اکر تو از برکزیدکان خدا میبودی حق تعالی ترا در کتاب خود
یاد میفرمود چنانکه غیر ترا یاد کرده پس فرموده وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ
بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ یعنی کردانیدیم ایشانرا امامانی که
هدایت میکنند و راه مینمایند بامر ما چون صبر کردند و بآیات ما یقین کردند پس کفت
وای بر تو اکر تو امام حقی پس اسم آسمانها را بیان کن ابوبکر از جواب عاجز شد و
کفت اسم آسمانها نزد حق تعالی است آن ضعیفه کفت اکر جایز میبود زنانرا
که مردانرا تعلیم کنند من ترا می آموختم ابوبکر کفت ای دشمن خدا اسم آسمانها را
بیان میکنی و اکر نه ترا خواهم کشت آن ضعیفه کفت که مرا بکشتن تهدید میکنی
بخدا قسم که پروا ندارم که بر دست مثل توئی کشته شوم امام من ترا از آنها
خبر دهم پس چون اسامی بیان نمود ابوبکر و جماعتی که با او بودند متحیر شدند

پس بآن ضعیفه کفتند که چه میکوئی در شان علی کفت چه توانم کفت در شان
امام امامان و وصی اوصیا و آن کسی که روشن شده است بنور او آسمانها و
زمینها و آنکسی که تمام نمیشود معرفت حق تعالی مکر بمعرفت او و لیکن تو ای ابوبکر
نقض عهد کردی و دین را بدنیا فروختی ابوبکر کفت او را بقتل رسانید که از دین
برکشته است پس آن ضعیفه را بقتل رسانیدند و درین وقت امیر المومنین علیه
السلام در بعضی از مزارع خود بود چون تشریف آورد و خبر کشته شدن ام فروه
بآنحضرت رسید بیرون رفت بمنزل آن ضعیفه در نزد قبر او چهار مرغ سبز با
منقارهای سرخ دید که هر یک دانه اناری در منقار داشتند و در قبر آن ضعیفه
داخل میشدند و بیرون می آمدند چون مرغان نظر بر آنحضرت افتاد پرها بر هم زدند
و آوازی کردند پس امیر المومنین علیه السلام جواب کفت ایشانرا بکلامی
مثل کلام ایشان و کفت خواهم کرد انشاالله پس بر قبر آن ضعیفه بایستاد
و دست بسوی آسمان برداشت و دعا کرد ام فروه از قبر بیرون آمد چادری سبز از
سندس بر خود پیچیده و کفت ای مولای من پسر ابو قحافه خواست که اطفاء نور تو
کند و حق تعالی نمیخواهد مکر آنکه نور ترا روشن کرداند چون این خبر بابوبکر و عمر
رسید متعجب شدند پس سلمان بایشان کفت که اکر امیر المومنین علیه السلام از
حق تعالی سوال کند که خلق اولین و آخرین را زنده کرداند ایشانرا زنده خواهد
ساخت و امیر المومنین علیه السلام ام فروه را بشوهرش رد فرمود و از آن عورت

دو پسر متولد شد و بعد از آنحضرت شش ماه دیگر زنده بود **ولادت**
و وفات و بعضی از معجزات و مدت عمر حضرت امام حسن علیه السلام بدانکه
در نیمهٔ ماه رمضان در سال سیم هجرت متولد شد و بعضی گفته اند که در سال دوم
از هجرت و در وقت وفات حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله عمر شریفش
هفت سال و چند ماه بود و بعضی گفته اند که هشت ساله بود و سی و هفت سال از
که بخلافت نشست و بعد از شش ماه و سه روز بنا بر بیوفائی لشکریان با معاویه
علیه اللعنه صلح نمود و بعد از صلح ده سال در مدینه بسر برد و زوجه اش جعده بنت قیس
او را زهر داد و در سال پنجاه از هجرت دو شب از ماه صفر مانده برحمت ایزدی
واصل شد و عمر شریفش چهل و هشت سال بود **معجزه اول** مرویست که
عمرو بن عاص بمعویه گفت که حسن بن علی علیهما السلام مردیست با حیا و آزرم
و هرگاه او بر منبر برآید و مردمان نظر بسوی او کنند و متوجه او شوند خجل خواهد
شد و نمیتواند که خطبه انشا نماید و همین باعث مذلت و خواری او می شود
پس معاویه بآنحضرت گفت ای ابا محمد اگر چنانچه بر منبر روی و مارا موعظه کنی
خوب خواهد بود آنحضرت برخواست و بر منبر برآمد و بعد از حمد خدا و درود بر حضرت
مصطفی صلی الله علیه و آله بعضی از مفاخر و مناقب خود بیان فرمود معویه ترسید
که مردمان باو فریفته شوند پس گفت یا ابا محمد فرود آی که آنچه گفتی کافیست
آنحضرت از منبر فرود آمد و بعضی کلمات میان او و معویه گذشت جوانی از بنی امیه

دران مجلس حاضر بود سخنان درشت نسبت بآنحضرت گفته او را و پدر بزرگوارش را
دشنام داد امام حسن فرمود خداوندا متغیر ساز آنچه کرامت فرموده باین مرد از نعمت
و او را زن گردان تا باعث عبرت دیگران شود پس آن شخص در خود نظر کرده دید که زن شده
و لحیه او بریخت بعد از آن امام حسن علیه السلام باو گفت تو چرا در مجلس مردان نشسته
برخیز و بیرون رو بعد از آن حضرت زمانی ساکت شد و برخواست که بیرون رود عمرو
عاص گفت بنشین که میخواهم از تو چند مسئله بپرسم آنحضرت فرمودند بپرس هر چه
خواهی و بعد از آن که جواب مسایل را بیان فرمود برخواست و بیرون رفت و چون
آن جوان در میان مردم شایع گشته زوجه او بخدمت امام حسن علیه السلام آمده
شروع در تضرع و زاری نمود حضرت را بر آن عورت رحم آمده دعا کرد تا آن جوان
بحالت اول معاودت نمود **معجزه دوم** روایت شده از صندل بن اسامه از امام
جعفر صادق علیه السلام از پدران بزرگوارش علیهم السلام که حسن بن علی علیهما السلام
از مکه معظمه پیاده بمدینه مشرفه می آمد در اثنای راه قدم مبارک آنحضرت ورم کرد اصحاب
گفتند که یا ابن رسول الله کاش سوار شوی تا این ورم ساکن شود آنحضرت فرمودند
سوار نمیشوم ولیکن چون بمنزل رسیم سیاهی بما برمیخورد که با او روغنی است که نافع است
از برای این ورم آن روغن را از و بخرید و مضایقه مکنید بعضی از موالی آنحضرت گفتند
که در حوالی منزل نیست که در و کسی باشد که این دوا بفروشد امام حسن علیه السلام فرمود
که خواهد بود پس چون چند میل برفتند بناگاه آن سیاه بیامد امام حسن علیه السلام

مولای خود را فرمود که روغن را از آن سیاه بقیت بگیر آن سیاه گفت مرا بخدمت
او بر پس چون بخدمت امام علیه السلام آمد گفت یا بن رسول الله من تحمل مولای خود ندارم و قیمت
نمیگیرم اما تو دعا کن که حق تعالی مرا پسری کرامت فرماید که دوستدار اهل البیت باشد
که من زوجه خود را حامله گذاشته‌ام در حالت زائیدن امام علیه السلام فرمود که بمنزل خود
مراجعت نمای که حق تعالی ترا پسری مستوی الخلقه کرامت فرموده آن سیاه همان لحظه
بمنزل خود مراجعت نموده دید که زوجه اش پسری زائیده بخدمت امام حسن علیه السلام
بازگشت و حضرت را دعای خیر کرد و امام علیه السلام از آن روغن بر پای خود بمالید
هنوز از موضع خود برنخاسته بود که آن ورم زایل شد **معجزه سیوم** مرویست
از منذر کناسی که او روایت کرده از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمودند که وقتی از
اوقات بیرون رفت امام حسن بسوی وبا او مردی از اولاد زبیر بود که قایل بامامت
آنحضرت بود پس نزول کردند در منزلی که در آن درختهای خرمای خشک بود امام
علیه السلام در زیر نخله بیاسود و آن شخص در زیر درخت دیگر محاذی آنحضرت پس
زبیری سر بالا کرده گفت که اگر درین درخت رطب میبود از آن تناول میکردیم امام
علیه السلام فرمودند که تو برطب میل داری گفت بلی پس آنحضرت سر بالا کرده دست
بسوی آسمان برداشت و دعا فرمود آن درخت سبز شده برگ آورده رطب بار
آورد پس جمالی که با ایشان بود گفت بخدا قسم که این سحر است امام علیه السلام
فرمودند وای بر تو این سحر نیست لیکن دعای پسر پیغمبر است که باجابت مقرون

شده آنگاه بر آن نخله بالا رفتند و رطب چیده از آن تناول نمودند آن رطب را
بهترین رطبها یافتند و همه را کافی بود **ولادت** و وفات و مدت عمر
و بعضی از معجزات امام حسین علیه السلام در تاریخ ولادت آنحضرت علما اختلاف کرده اند
بعضی گفته اند که در پنجم ماه شعبان از سال چهارم از هجرت متولد شده و بعضی گفته اند که در
سیوم شعبان و بعضی گفته اند که ولادت آنحضرت در آخر ماه ربیع الاول از سال سیوم از
هجرت واقع شد و میان ولادت امام حسن و امام حسین علیهما السلام شش ماه بود
و بعضی گفته اند که شش ماه و ده روز بود و در کربلا شهادت یافت در روز عاشورا
بعضی گفته اند که دوشنبه بود و بعضی گفته اند که جمعه بود و آنحضرت را پنجاه و هفت
سال و پنج ماه بود یا پنجاه و هشت سال **معجزه اول** روایت کرده ابو خالد کابلی
از یحیی بن ام الطویل که او گفت ما نزد امام حسین علیه السلام بودیم که جوانی بخدمت او
آمد و گریه میکرد امام حسین علیه السلام فرمود که ای جوان سبب گریه چیست گفت والده
من فوت شده درین ساعت و وصیت نکرد و قبل از این مرا خبر داده بود که تا شما را
اعلام نکنم مباشر تجهیز او نگردم امام علیه السلام فرمود برخیزید تا بنزدیک او رویم پس
در خدمت آنحضرت رفتیم تا بدر خانه که آن عورت را در آنجا خوابانیده بودند پس امام
علیه السلام دست بدعا برآورد و از حق تعالی احیای آن ضعیفه را مسئلت نموده
بناگاه آن عورت بنشست و شهادتین میگفت چون نظرش بر امام علیه السلام افتاد
گفت داخل خانه شو ای مولای من و مرا مامور ساز بامر خود امام علیه السلام داخل

شد و نشست و گفت وصیت کن خدا ترا رحمت کناد عورت گفت یا ابن رسول
الله مال من اینقدر در فلان موضع است و اینقدر در فلان مکان ثلث آنرا تو بهر که
خواهی از اولیای خود بده و ثلثان دیگر ازین پسر است اگر از دوستان و موالیان شما
باشد و الا شما خود بردارید که مخالفین را در اموال مومنین حقی و نصیبی نیست پس از آنحضرت
سوال کرد که بر و نماز کند و متکفل تجهیز و دفن او شود این بگفت و بحالت موت عود
کرد **معجزه دوم** مرویست از مندل بن هرون بن صدقه که او روایت کرده از
امام جعفر صادق علیه السلام که او از پدران بزرگوار خود علیهم السلام نقل کرده که
حضرت که حضرت امام حسین علیه السلام هرگاه میخواست که غلامان خود را بجائی فرستد
میفرمود که در فلان روز بیرون مروید و در فلان روز بیرون روید که اگر مخالفت
امر من کنید از قطاع الطریق بشما آفتی خواهد رسید قضارا یکمرتبه مخالفت
آنحضرت نموده بیرون رفتند لصوص ایشانرا کشتند و هرچه با ایشان بود
بردند چون این خبر بآن سرور رسید فرمود که من ایشانرا حذر فرمودم
سخن مرا نشنیدند پس در همانساعت برخواست و بنزد والی رفت والی
گفت یا ابا عبدالله شنیدم که غلامان تو کشته شده اند خدا ترا اجر دهاد امام
علیه السلام فرمود که من ترا دلالت میکنم بر قاتلان ایشان تو دست در ایشان
آویز والی گفت آیا تو ایشانرا می شناسی یا ابن رسول الله گفت بلی چنانکه ترا
می شناسم و این شخص از جمله ایشان است و اشارت فرمود بشخصی که در خدمت

والی ایستاده بود آنشخص گفت که تو از کجا دانستی که من از جمله ایشانم امام
علیه السلام گفت که اگر من راست بگویم تو نیز راست بگو آنشخص گفت والله که راست
میگویم آنحضرت فرمود که بیرون رفتی تو و با تو فلان و فلان بود و همه را نام برد
چهار نفر از آنجماعت از موالی اهل بودند و باقی از لشکری پس والی بآن شخص
گفت قسم بصاحب قبر و منبر که اگر راست نگوئی گوشت ترا بتازیانه از هم خواهم ریخت
آنشخص گفت که والله که حسین دروغ نمیگوید و هرچه گفت راستست چنانکه
گویا با ما بوده پس والی ایشانرا جمع کرده همه اعتراف نمودند و والی ایشانرا
بقتل رسانید **معجزه سیوم** آنکه چون امام حسین علیه السلام اراده توجه
بکوفه نمود ام سلمه رضی الله عنها گفت یا ابن رسول الله بعراق مرو که من شنیدم که
حضرت رسول صلی الله علیه و آله میفرمود پسر من حسین در عراق کشته خواهد
شد و نزد من خاکی هست که رسول الله صلی الله علیه و آله آن خاک را در شیشه
بمن داد امام حسین علیه السلام فرمودند که بخدا قسم که من کشته می شوم و اگر
بعراق نروم مرا خواهند بقتل رسانید و اگر خواهی قتلگاه خود و اصحاب خود
را بتو بنمایم پس دست مبارک بر روی او کشید حق تعالی چشم او را قوت داد
تا همه آنها را بدید پس امام علیه السلام خاکی برداشت و بام سلمه داد در شیشه
دیگر و فرمود که هرگاه این دو خاک خون شوند بدان که من کشته شده ام ام سلمه
گوید که چون روز عاشورا شد نظر بآن شیشها کردم دیدم که هر دو خون

شده اند شروع در نوحه وزاری کردم راوی گوید که در آن روز هیچ سنگ و کلوخی

را بر نگردانیدند مگر آنکه در زیر او خون تازه یافتند **ولادت** و وفات

و مدت عمر و معجزات حضرت امام زین العابدین علیه السلام بدانکه آنحضرت

در مدینه در ماه شعبان در سال سی و هشت یا سی و هفت یا سی و شش از هجرت

متولد شد و بعضی گفته اند که در نیمه ماه جمادی الاخر متولد شد و آنحضرت پنجاه و

هفت ساله بود که او را هشام بن عبد الملک شهید ساخت و آن عالیجناب

در زمان وفات حضرت امیر المومنین علیه السلام دو ساله بود و در وقت وفات

حضرت امام حسن علیه السلام دوازده ساله بود و در وقت شهادت امام حسین

علیه السلام بیست و سه ساله بود **معجزه اول** از امام محمد باقر علیه السلام مرویست

که روزی عبد الملک بن مروان بطواف کعبه مشغول بود و علی بن الحسین علیهما السلام

در پیش او طواف میکرد و اصلا متوجه او نمی شد و عبد الملک آنحضرت را نمی

شناخت گفت این کیست که در پیش ما طواف میکند و التفات با نمینماید گفتند

این علی بن الحسین است عبد الملک در همان موضع نشست و گفت او را بطلبید

حضرت را طلب نمودند عبد الملک گفت یا علی بن الحسین من قاتل پدر تو

نیستم پس ترا چه منع میکند که پیش ما آئی امام علیه السلام فرمودند که قاتل

پدرم به آن فعل شنیع دنیا را بر او فاسد ساخت و پدرم سبب فساد آخرت

او شد اگر تو نیز میخواهی که مثل او باشی گو باش عبد الملک گفت حاشا

ولیکن تو نزد ما آئی تا از دنیای ما بهره یابی امام علیه السلام چون این سخن شنید

بنشست و ردای مبارک بگسترد و گفت خداوندا حرمت اولیای خود را بعبد الملک

بنما ناگاه ردای مبارک او مملو از در و لالی شد که چشم از شعاع آنها خیره می شد

آنگاه فرمود کسی که حرمت او نزد پروردگارش این باشد چه احتیاج بدنیای تو

دارد بعد از آن گفت خداوندا بگیر اینها را که مرا بآن حاجتی نیست **معجزه دوم**

روایت کند جابر بن یزید الجعفی از امام محمد باقر علیه السلام که علی بن الحسین

علیهما السلام روزی با جمعی از اصحاب نشسته بود ناگاه آهوئی از صحرا پیدا شد و در

برابر آنحضرت بایستاد و دهان برهم میزد و دست بر زمین میزد یکی از اصحاب

گفت یا ابن رسول الله قصد این آهو چیست که اینچنین میکند امام علیه السلام فرمود

که میگوید از پدرش آهو بره طلبیده او صیادی را فرموده که آهو بره صید

نماید آن صیاد دیروز بره این آهو را صید کرده الحال او استدعا مینماید که بچه

خود را شیر دهد پس علی بن الحسین علیهما السلام نزد صیاد آمد گفت که

این آهو میگوید که تو بچه او را صید کرده و از آنوقت که او را صید کرده شیر

نخورده و از من مسئلت مینماید که از تو التماس کنم که بر او تصدق کنی صیاد

گفت یا ابن رسول الله من بر این جرات نمیتوانم کرد امام علیه السلام فرمود

که بچه او را بیاور تا مادرش او را شیر دهد و دیگر بسوی تو رد کند صیاد آن

آهو بره را بیاورد چون آهو او را بدید دهان برهم زدن گرفت و اشک

از چشم او روان شد امام علیه السلام بصیاد گفت که قسم بحق من بر تو که این آهو
بره را بمادرش بخش صیاد آن آهو بره را آزاد کرد پس آهو با بچه خود میرفت و میگفت
شهادت میدهم که تو از اهل بیت رحمتی و بنی امیه از اهل بیت لعنت **معجزه**
سیم مرویست از ابی الصباح کنانی که گفت شنیدم که حضرت امام محمد باقر علیه السلام
میفرمود که ابو خالد کابلی مدتی در خدمت امام زین العابدین علیه السلام میبود روزی
در خدمت آنحضرت اظهار شوق بدیدن والدهٔ خود نمود و طلب رخصت کرد
امام علیه السلام فرمودند که فردا خواهد آمد مردی از اهل شام که صاحب مال و جاه
است و دختر او را عارضه از جن رسیده و او طالب علاج آن دختر است
و مال خطیر در علاج آن دختر بذل مینماید چون بیاید تو پیش او رفته بگو که من
دختر ترا معالجه میکنم بشرط آنکه ده هزار درم بمن دهی چون روز دیگر شد
آن شخص شامی بیامد با آن دختر و طلب معالج نمود ابو خالد نزد او رفته
گفت من معالجه میکنم بشرط آنکه ده هزار درم بدهی و دیگر این مرض عود
ننماید پدر آن دختر متعهد آن مال شد پس امام علیه السلام با بو خالد گفت
که شامی بوعدهٔ خود وفا نخواهد کرد بعد از آن فرمودند که برو و گوش چپ آن
دختر را بگیر و بگو که ای خبیث علی بن الحسین میگوید که از بدن این دختر
بیرون رو و بسوی او عود مکن ابو خالد چنان کرد که امام علیه السلام فرموده
بود جنون آن دختر زایل شده بهوش آمد و شامی در دادن مال مدافعه

آغاز

آغاز کرد ابو خالد بخدمت امام علیه السلام آمد قصه را بخدمت عرض کرد امام
علیه السلام فرمودند که ای ابو خالد نگفتم ترا که بوعدهٔ خود وفا نمیکند اما صباح جنون
او عود خواهد کرد تو بگو که از بیخت عود کرد که تو بوعدهٔ خود وفا نکردی اگر چنانچه
این مال را بعلی بن الحسین بسپاری من او را علاج میکنم که دیگر هرگز معاودت ننماید
ابو خالد صبر نموده عمل نموده در گوش دختر گفت همان کلماتی که در مرتبهٔ اولی گفته بود
بعد از آن گفت اگر بسوی او عود کنی ترا به آتش حق تعالی خواهم سوزانید پس آن
دختر بهوش آمد و دیگر جنون او عود نکرد پس امام علیه السلام ابو خالد را ماذون ساخت
ابو خالد آن مال را بر داشته نزد والدهٔ خویش رفت **ولادت** و وفات و
مدت عمر و بعضی از معجزات حضرت امام محمد باقر علیه السلام بدانکه بعضی گفته اند که
آنحضرت در سیوم ماه صفر در سال پنجاه و هفت از هجرت متولد شد و بعضی گفته اند که در
غرهٔ ماه رجب متولد شد و در سال صد و چهارده بزهر هشام بن عبد الملک در مدینه
شهید شد و عمر آنحضرت پنجاه و هفت سال بود **معجزه اول** روایت کنند ابو
عیینه که من بودم در خدمت امام محمد باقر علیه السلام که داخل شد مردی و گفت یا بن
رسول الله من مردی از اهل شام و شما را دوست دارم و از اعدای شما بیزارم و پدر
من دوستدار بنی امیه بود و او را مال بسیار بود و بغیر از من فرزندی نداشت
و مسکن او در رمله شام بود و او را بوستانی بود که تنها در آنجا بسر بردی چون
پدرم وفات کرد مال او را هر چند طلب کردم نیافتم و شک نیست که او را در موضعی

دفن کرده و از من پنهان داشته امام علیه السلام فرمودند میخواهی که پدر خود را ببینی
و از وی بپرسی که آن مال در کجاست گفتم بلی من محتاج و فقیرم پس آنحضرت رقعه
نوشت و بخاتم مبارک او را مختوم ساخت و گفت ببر این کتاب را به بقیع و در وسط
بقیع ندا کن که یا درجان شخصی نزد تو خواهد آمد این کتابت را با او ده و بگو من رسول
محمد بن علی بن الحسینم علیهم السلام که آنشخص پدر تو را خواهد آورد هر چه خواهی
از و سوال کن پس آن مرد رقعه را برداشته برفت ابو عنیفه گوید چون روز دیگر شد
بخدمت ابو جعفر علیه السلام رفتم تا ببینم که حال آن مرد چون شد چون بدر خانه
رسیدم آن مرد را دیدم که انتظار اذن می کشید چون داخل شدیم آن شخص گفت
حق تعالی میداند که نزد که میگذارد علم را امشب رفتم و آنچه فرموده بودی بجا آوردم
آنشخص بیامد و گفت از اینموضع حرکت مکن تا پدرترا نزد تو بیاورم پس دیدم که
مردی سیاه را نزد من آورد و گفت این پدر تست من گفتم این پدر من نیست
گفت بلی این پدر تست دود جحیم و عذاب الیم هیأت او را تغییر داده گفتم تو
پدر منی گفت بلی گفتم پس صورت و هیأت ترا چه تغییر داده گفت ای پسر که من
من دوستدار بنی امیه بودم و ایشانرا بر اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله
تفضیل میدادم حق تعالی مرا باین سبب معذب و معاقب گردانید و تو دوستدار
اهل بیت بودی و باین سبب من ترا دشمن میداشتم و مال خود را از تو پنهان
کردم و امروز از این پشیمانم پس گفت ای پسر من برو به بوستان من و در تحت

درخت زیتون را حفر کن و مال را برگیر صد هزار درم است پنجاه هزار درم از آنجمله
بمحمد بن علی بده و باقی از تو باشد آنگاه آنشخص گفت که من الحال میروم که آن مال را
بردارم و حصه تو را بیاورم ابو عنیفه گوید که چون سال دیگر بخدمت امام علیه السلام رسیدم
احوال آنمرد از وی پرسیدم فرمود که پنجاه هزار درم را نزد ما آورد من دینی که داشتم از آن
مال ادا نمودم و زمینی در نواحی خیبر ابتیاع نمودم و پاره بمحاویج اهل بیت خود دادم

معجزه دوم روایت که ابو بصیر گفت که گفتم به امام محمد باقر علیه السلام که شما
ذریت رسول خدائید گفت بلی گفتم رسول الله صلی الله علیه و آله وارث علوم جمیع انبیا
بود گفت بلی همه علوم ایشانرا حق تعالی باو کرامت کرده بود گفتم شما قادرید که
مرده را زنده سازید و کور مادرزاد و ابرص را از علتشان برهانید و خبر دهید بآنچه درو
هستند و آنچه در خانهای خود ذخیره میکنند گفت بلی باذن الله تعالی پس فرمود
نزدیک بیا نزدیک او رفتم دست مبارک بر روی من کشید دیدم کوه و صحرا و زمین
و آسمانرا بعد از آن دست بر روی من کشید چنان شدم که بودم چیزی نمیدیدم
بعد از آن فرمود اگر خواهی که بینا باشی چنانکه شدی و حساب تو بر حق تعالی باشد
و اگر دوست داری که بوده باشی چنانکه بودی یعنی نابینا و ثواب تو جنت باشد
در حالتی که با ما باشی پس گفتم چنین بودن و داخل بهشت شدن دوستر است
نزد من از بینائی

معجزه سیوم روایت از عاصم بن ابی حمزه که گفت
سوار شد امام محمد باقر علیه السلام و من و سلیمان بن خالد با او بودیم اند

مسافتی قطع کردیم که دو مرد با ما برخوردند امام علیه السلام فرمود که این دو شخص دزدانند
بگیرید ایشان را پس ایشان را گرفتیم و غلامان را امر فرمود که ایشان را مضبوط حفظ کنید
و بسلیمان گفت برو بسر این کوه با این غلام در بالای کوه غاریست غلام را
در آن غار فرست تا آنچه در آن غار است بیرون آورده نزد ما آورد که در آنجا مال
دو شخص را دزدیده پنهان کرده اند پس سلیمان برفت و دو بسته متاع از آن غار
بیرون آورده بخدمت آنحضرت آورد امام علیه السلام فرمودند که این دو بسته یکی مال
مردی حاضر است و در آن غار بسته دیگر هست از مردی غایب بعد از تفحص آن بسته
دیگر از موضعی دیگر از غار پیدا شد چون امام علیه السلام مراجعت فرمود صاحب دو
بسته متاع جمعی را بدزدی متهم ساخته بود و والی اراده داشت که ایشان را آزار کند
امام علیه السلام فرمودند که ایشان را آزار مکن و آن دو بسته را بصاحبش رد فرمود
و دست آن دو نفر را قطع کرد یکی از آن دو نفر گفت که دست ما را بحق قطع کرد
والحمد لله که قطع دست و توبه مرا بر دست ابن رسول الله جاری ساخت حضرت
امام علیه السلام فرمود که دست مقطوعه تو بر تو سبقت گرفت به بیست سال
راوی گوید که آنشخص بعد از قطع بیست سال دیگر زندگانی کرد عاصم بن حمزه گوید
که بعد از سه روز دیگر صاحب بسته دیگر پیدا شده بخدمت امام علیه السلام آمد
آنحضرت فرمودند که خبر دهم ترا بآنچه درین بسته است و حال آنکه بمهر و نشان
تست درو هزار دینار است از آن تو و هزار دینار دیگر از آن دیگری و چندین

جامه در آن هست آنشخص گفت که اگر خبر دهی که صاحب آن هزار دینار
کیست و اسم او چیست و پدر کیست میدانم که تو امام واجب الاطاعه امام علیه السلام
فرمودند که آن هزار دینار مال محمد بن عبد الرحمن است و او مردی صالح کثیر الصدقه
کثیر الصلوه است و الحال بر در خانه ایستاده انتظار تو می کشد آن شخص بربری نصرانی
بود چون این بشنید گفت ایمان آوردم بخدائی که جز او معبود بحقی نیست و شهادت
میدهم که محمد بنده او و رسول اوست و تو امام مفترض الطاعه و مسلمان شد **ولادت**
و وفات و مدت عمر و بعضی از معجزات حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بدانکه
آنحضرت در هفدهم ربیع الاول از سال هشتاد و سه از هجرت در مدینه متولد شد و در
سال صد و چهل و هشت از هجرت در مدینه در ماه شوال یا در نیمه رجب بزهر منصور
عباسی شهید شد و آنحضرت شصت و پنجساله بود **معجزه اول** مرویست از مفضل
بن عمر که در خدمت امام جعفر صادق علیه السلام میرفتیم در مکه معظمه یا در منی عورتی را
دیدیم که ماده گاو مرده در پیش او افتاده و آن عورت با دختر خود گریه میکردند امام
علیه السلام بآن عورت گفت که حال چیست و چرا میگریی گفت من و اطفال من
باین ماده گاو زندگانی میکردیم و الحال او مرده و من در کار خود متحیر شده ام
امام علیه السلام فرمودند که میخواهی حق تعالی او را از برای تو زنده گرداند آن عورت
گفت مصیبت من بس نیست که تو بمن استهزا میکنی آنحضرت فرمودند حاشا
مقصود من استهزا نبود پس دعا فرمود و سر پا بر آن گاو زد فی الحال آن گاو زنده

شده از جای برجست آن عورت گفت این عیباست بخدای کعبه قسم پس آنحضرت
داخل مردم شد و آن عورت ندانست که او کیست **معجزه دوم** صفوان بن یحیی
روایت کند از عبدی که گفت زوجه من بمن گفت که مدتیست که بخدمت امام جعفر صادق
علیه السلام نرسیده ایم کاشکی درین سال بحج رفته بملازمت آنحضرت مشرف شده
تجدید عهد کنیم من گفتم نزد ما چیزی نیست که حج توانیم کرد آن عورت گفت ثیاب
و زیور مرا بفروش و تهیه اسباب حج کن چنان کردم چون بنزدیک مدینه مشرفه
رسیدیم آن عورت را مرضی صعب عارض شده چنانکه مشرف بر موت شد
پس چون داخل مدینه شدیم من از نزد او بیرون آمده در حالتی که از او مایوس بودم
بخدمت امام جعفر صادق علیه السلام رسیدم دیدم که دو جامه سرخ پوشیده بود
سلام کردم جواب گفت و از حال آن عورت پرسید من خبر او را بعرض رسانیدم
و گفتم من از نزد او بیرون آمدم در حالتی که از او مایوس بودم آنحضرت لحظه
سر بزیر انداخت پس سر برآورد و فرمود ای عبدی تو غمگینی از برای او گفتم
بلی فرمودند باکی نیست من دعا کردم از برای او حق تعالی او را شفا بخشید
بمنزل خود رجوع کن که او را می یابی بهوش آمده و خادمه قند در دهان او می گذارد
عبدی گوید که بمنزل خود شتافتم دیدم که آن عورت بهوش آمده و نشسته
و خادمه قند در دهان او میگذارد گفتم چه حال داری گفت حق تعالی عافیت را
ریخت بمن و میل قند بهمرسانیدم گفتم من از پیش تو بیرون رفتم و از تو مایوس

بودم صادق علیه السلام مرا از حال تو پرسید من حال ترا عرض کردم فرمودند که باکی
نیست سوی او رو که قند میخورد آن عورت گفت تو از پیش من بیرون رفتی و من
در حالت نزع بودم پس داخل شد نزد من شخصی که دو جامه سرخ پوشیده بود و گفت
چیست ترا گفتم من در حالت مرگم و این ملک الموتست آمده است که روح مرا قبض کند
آن شخص گفت ای ملک الموت نه مأموری که سخن ما را بشنوی و اطاعت ما کنی
گفت بلی گفت من ترا امر مینمایم که بیست سال دیگر قبض روح او نکنی ملک الموت
گفت سمعا و طاعة پس او و ملک الموت بیرون رفتند و من همان لحظه بهوش آمدم
معجزه سیوم از یونس بن ظبیان روایت شده که من با جماعتی در خدمت امام جعفر
صادق علیه السلام بودیم پس من گفتم که حق تعالی حکایت میفرماید از ابراهیم خلیل
علیه السلام که فخذ اربعة من الطیر فصرهن الیک آیا این چهار مرغ از یکجنس بودند
یا از اجناس مختلفه آنحضرت فرمودند که دوست دارید که مثل آن آیتی بشما بنمایم گفتیم
بلی حضرت آواز داد که ای طاووس طاووسی نزد او حاضر شد بعد از آن آواز داد
که ای غراب غرابی بیامد پس فرمود ای بازی بازی پیدا شد پس ندا کرد که ای حمام
کبوتری حاضر شد پس فرمود که همه آنها را ذبح کردند و پاره پاره ساختند و پرهای
ایشان را کندند و بعضی را با بعضی مخلوط ساختند پس سر طاووس را بدست گرفته
فرمود که ای طاووس پس دیدیم که گوشت و استخوان و پرهای او از دیگران جدا شده
بعضی ببعضی وصل شده جمیع بسر ملحق شدند و طاووس زنده شد در پیش

آنحضرت بایستاد بعد از آن غراب را آواز داد پس باز را پس کبوتر را همه
آنها زنده شده در پیش دست آنحضرت بایستادند **ولادت** ووفات
ومدت عمر وبعضی از معجزات حضرت امام موسی علیه السلام بدانکه در هفتم صفر از
سال صد وبیست وهشت از هجرت در ابوا که موضعیست در میان مکه ومدینه متولد شد
وبعضی گفته اند که در سال صد وبیست ونه متولد شد ودر بغداد بزهر هارون علیه اللعنه
در بیست وچهارم ماه رجب در سال صد وهشتاد ودو از هجرت وفات یافت وعمر
شریف آنحضرت پنجاه وچهار یا پنجاه وپنج سال بود **معجزه اول** علی بن ابی
حمزه روایت کند که روزی موسی بن جعفر علیهما السلام دستم را گرفته از مدینه
بصحرا بیرون رفتیم مردی را دیدیم در میان راه افتاده گریه میکرد ودر پیش
او الاغ مرده افتاده وبار او بر زمین مانده امام علیه السلام بآن شخص گفت
کار تو چیست گفت با رفقای خود اراده حج داشتم الاغ من در همین موضع بمرد و
اصحاب من رفتند ومن تنها ماندم ودر کار خود متحیر مانده باربرداری ندارم
امام علیه السلام فرمود شاید نمرده باشد آن شخص گفت بر من رحم نکنی که با من
استهزا میکنی پس امام علیه السلام نزدیک آن الاغ آمده سخنی گفت که من نفهمیدم
وچوبی افتاده بود برداشته بر آن الاغ زد وآواز بر آن الاغ زد فی الحال از جا
برجست وبایستاد بعد از آن فرمود در اینجا چیزی از استهزا می بینی ملحق
باصحاب خود شو پس ما برفتیم وآنشخص را وا گذاشتیم علی بن ابی حمزه گوید

روزی

روزی بر سر چاه زمزم ایستاده بودم عربی را در آنموضع دیدم چون مرا بدید
بجانب من آمده دستم را ببوسید وخوشحال وفرحناک بود پرسیدم که حال الاغ
تو چونست گفت والله که صحیح وسالم است ونمیدانم که آنشخص که الاغ مرا زنده کرد از
کجا آمده بود باو گفتم چون بحاجت خود رسیدی مپرس از چیزی که نتوانی او را شناخت
معجزه دوم مرویست که هارون الرشید دراعه خز سیاه که طلای بسیار در و
کار کرده بودند واز لباس ملوک بود بعلی بن یقطین بخشید آن دراعه را با مال بسیار
بخدمت امام موسی کاظم علیه السلام فرستاد آنحضرت دراعه را رد فرمود وفرمود
که این را محافظت کن که باو محتاج خواهی شد بعد از چند روز علی بن یقطین غلامی
از غلامان خاص خود را بسبب گناهی بزد آن غلام چون میل او را بخدمت موسی بن
جعفر علیهما السلام میدانست نزد هرون رفته گفت که علی بن یقطین بامامت
موسی بن جعفر علیهما السلام قایل است ودراعه که شما باو دادید از برای او فرستاد
هرون از این حکایات در غضب شد خواست که از حقیقت حال استفسار نماید باحضار
علی بن یقطین فرمان داد چون حاضر شد گفت دراعه ما را چه کردی گفت نزد
منست او را در سبدی گذاشته ام هرون گفت او را حاضر ساز علی بن یقطین
غلامی را گفت که برو بخانه من وسبدی که در فلان صندوق است حاضر ساز
آن غلام برفت وسبد را حاضر ساخت چون سبد را گشودند وهارون دراعه را
بدید غضب او ساکن شد وکنیزی باو بخشید وغلام را بزد تا بمرد

معجزه سیوم مرویست از قاسم بن علا که هرون الرشید رسولی بحضرت
موسی بن جعفر علیهما السلام فرستاد و او را طلب داشت چون رسول رفت
جماعتی که حاضر بودند شرح علم و فضایل وی میکردند مشعبدی در نزد هارون
بود گفت اگر من شما را بخنده آورم مرا چه دهید گفت ما را چگونه بخنده آوری
گفت چون موسی بطعام خوردن مشغول شود من عملی کنم که نان و هر چه در
پیش اوست ببالا رود هارون گفت چنین کن پس چون امام علیه السلام
بیامد خوان حاضر کردند در پیش آنحضرت گذاشتند چون دست دراز کرد
که نان بردارد مشعبد عملی کرد که نان از پیش حضرت برخواست و ببالا رفت
و حضار مجلس بخندیدند چون مکرر این عمل بکرد امام علیه السلام در غضب شد
صورت شیری بر مسندی مصور بود اشارت بآنصورت کرد که برخیز و
بگیر این مرد را او را اهلاک ساز ناگاه آنصورت از جای برجست و
آن مشعبد را پاره پاره ساخت و باز بحالت اولی عود کرد هارون متغیر شده
گفت یا ابن رسول الله چه شود که اگر بفرمائی که این صورت آنشخص را
رد کند آنحضرت فرمودند اگر چنانچه عصای موسی حبال سحره فرعون را رد
کردی اینصورت نیز آنشخص را رد کردی ولادت و وفات و مدت
عمر و بعضی از معجزات حضرت علی بن موسی الرضا علیه الصلوة و السلام
آنحضرت در سال صد و چهل و هشت از هجرت در مدینه متولد شد و از ابو جعفر

محمد بن بابویه روایت که آنحضرت در صد و پنجاه و سه متولد شد بعد از وفات
حضرت امام جعفر علیه السلام به پنجسال و در طوس در قریه سناباد بزهر مامون
در هفتم ماه رمضان از سال دویست و سه از هجرت شهید شد و بعضی گفته اند
که در بیست و سیم ذی قعده شهید شد و بعضی دیگر گفته اند که در آخر ماه صفر شهید
شد معجزه اول مرویست که وقتی در عهد مامون در خراسان باران
محتبس شده بود چون علی بن موسی الرضا علیهما السلام داخل خراسان
شد مامون گفت یا ابا الحسن اگر دعا کنی که حق تعالی باران کرامت فرماید
میتواند بود و آنروز روز جمعه بود آنحضرت فرمودند که الحین باشد پس فرمودند
که مردمان سه روز روزه گیرند شنبه و یکشنبه و دوشنبه و روز دوشنبه بصحرا
بیرون رفت و مردمان نیز بیرون رفتند پس آنحضرت بر منبر رفته حق سبحانه
و تعالی را حمد و ثنا گفته پس گفت خداوندا توئی پروردگار من عظیم گردانیده
حق ما اهل بیت را پس متوصل شده اند مردمان بما چنانکه فرموده و امید وارند
بفضل و رحمت تو و چشم دارند بر احسان و نعمت تو پس تو ایشانرا باران
کرامت فرما باران نافع غیر ضاری و بگردان ابتدای باران را بعد از آنکه از این
موضع رجوع نموده بمنازل خود قرار گرفته باشند راوی گوید که قسم بخدائی
که محمد را صلی الله علیه و آله به پیغمبری فرستاده که ناگاه ابرها پیدا شده شروع
در رعد و برق کردند مردمان در حرکت آمدند امام علیه السلام فرمود که بر حال

خود باشید که این از آن شما نیست از اهل فلان موضع است پس آن ابر
بگذشت و ابر دیگر پیدا شد مشتمل بر رعد و برق پس مردمان حرکت کردند امام
علیه السلام فرمود که بر جای خود باشید این ابر از شما نیست از برای اهل فلان
بلد است تا ده ابر برین منوال بگذشت چون در مرتبه یازدهم ابر پیدا شد امام علیه
السلام فرمودند که ای گروه مردمان حق تعالی این سحاب را از برای شما فرستاده
است پس شکر کنید حق تعالی را بر نعمتی که بشما ارزانی داشته و بمنازل خود
مراجعت نمایید که این ابر همچنین بر سر شما ایستاده باران نمی بارد تا شما بمنازل
خود در وید پس آن ابر همچنان ایستاده بود تا ایشان بمنازل خود رسیدند
آنگاه شروع در بارش کرده چنان بیارید که رودخانها روان شد مردمان
آنحضرت را دعا میکردند و میگفتند خوش و گوارا باد کرامت حق تعالی
از برای فرزند رسول الله صلی الله علیه و آله چون این خبر بمأمون رسید خواص
اصحابش او را ملامت کرده گفتند تو این ساحر را آوردی و ولی عهد خود
ساختی و گفتگوی این باران دنیا را پر ساخته مردمان شیفته او شده اند
فرداست که بخلافت خواهد نشست حاجبی از حجاب مأمون گفت که چون
علی بن موسی بمجلس حاضر شود من او را در پیش مردمان خجل و شرمسار
کنم تا در نظر ایشان بی قدر و اعتبار گردد چون روز دیگر امام علیه السلام
بمجلس مأمون آمده آن حاجب گفت ای پسر موسی پا از اندازه خود

بیرون نهاده بسبب آنکه حق تعالی باران مقدری در وقت خود فرستاده اگر تو در
دعوی اعجاز صادقی بفرمای این دو شیر را و اشاره کرد بدو شیر که بر مسند مأمون مصور
بودند که مرا پاره پاره کنند غضب بر آنحضرت مستولی شده فریاد کرد آن دو صورت
را که بگیرید این فاجر را و او را پاره پاره ساخته از او اثری باقی مگذارید پس آن دو
صورت دو شیر شده بر جستند و آن حاجب را گرفته خورد کردند و پاره پاره کرده بخوردند
و مردمان متحیر شده نظاره میکردند چون فارغ شدند بجانب آنحضرت متوجه شده
گفتند ای ولی الله چه میفرمایی بکنیم با او آنچه بصاحبش کردیم و اشارت بمأمون کردند مأمون
بیهوش بیفتاد امام علیه السلام فرمود بایستید پس آن دو شیر بایستادند و آنحضرت
فرمودند تا گلاب بر روی وی زدند تا بهوش آمد پس آن دو شیر همان کلام را اعاده
کرده گفتند رخصت میدهی که او را بصاحبش رسانیم آنحضرت فرمود که نه چه حق تعالی را
تقدیری است که با مضا مقرون خواهد شد و فرمود که عود کنید بجای خود چنانکه
بودید پس آن دو شیر بر آن دو مسند بازگشته همان دو صورت شدند مأمون گفت حمد
مر خدای را که کفایت کرد امر حمید بن مهران یعنی آن شخص مقتول معجزه دوم محمد بن
عبد الرحمن همدانی گوید که وقتی دین بسیاری بر من جمع شد چنانکه دلتنگ شدم و
با خود گفتم نمی یابم کسی که قضاء دینم کند مگر مولایم علی بن موسی علیهما السلام را
پس بخدمت رفتم قبل از آنکه چیزی سؤال کنم فرمود که ای ابو جعفر حق تعالی حاجت
ترا بر آورد دلتنگ مباش و آنحضرت صایم بود فرمود که طعام از برای من

بیاوردند گفتم که من صایمم و میخواهم که با تو افطار کنم پس چون نماز مغرب بگذارد
در میان خانه نشست و طعام طلبید چون از طعام خوردن فارغ شدیم فرمود که امشب
با ما بسر میبری تا حاجت ترا روا کنیم یا بمنزل خود مراجعت مینمائی گفت رجوع با قضای
حاجت نزد من دوستر است پس آنحضرت دست بزمین برده قبضه برگرفت و فرمود
که بگیر این را من او را گرفته در آستین ریختم ناگاه دینار بود چون بمنزل خود آمدم خواستم
که آنها را بشمارم نزدیک چراغ آمدم اول مرتبه دیناری بدست من افتاد در و نظر کردم
بر آن مکتوب بود که این دنانیر پانصد است نصف آن بجهت تو و نصف دیگر از برای
نفقه تو چون این را دیدم دنانیر را شماره نکرده در زیر بالش ریختم و خوابیدم چون
صبح شد هر چند آن دینار را طلبیدم نیافتم چون وزن کردم پانصد دینار بود
معجزه سیوم عبدالله بن سمره گوید که علی بن موسی الرضا علیه السلام بر ما گذشت
در وقتی که ما در امر امامت گفتگو میکردیم پس چون آنحضرت بیرون رفت من و تمیم بن
یعقوب سراج با او بیرون رفتیم و ما مذهب زیدیه داشتیم چون بصحرا رفتیم آهوان
دیدیم ابوالحسن علیه السلام با آهو برهٔ از آنها اشارت فرمودند آن آهو بره بیامد تا
در پیش آنحضرت ایستاد امام علیه السلام دست بر سر او کشیده او را تسلی میداد آن
آهو بره شروع در اضطراب کرد که به چراگاه خود رود امام علیه السلام با او تکلم
فرمود بکلامی که ما نفهمیدیم آن آهو بره ساکن شد پس گفت ای ابا عبدالله آیا ایمان
نیاورده گفتم بلی ای سید من تو حجت خدائی بر خلق و من توبه میکنم از آن اعتقادی

که داشتم پس آنحضرت آهو را گفت که برو به چراگاه خود آن آهو بیامد و اشک از چشم
او میرفت و خود را بر آنحضرت میمالید و فریاد میکرد امام علیه السلام فرمودند که میدانید
که این آهو چه میگوید گفتیم خدا و پیغمبر و رسول او داناترند فرمود که میگوید که تو چون مرا خواندی
امیدواشتم که از گوشت من تناول نمائی و مرا محزون ساختی چون امر برفتن فرمودی
ولادت و وفات و مدت عمر و بعضی از معجزات امام محمد بن علی الجواد بدانکه آن
حضرت در ماه رمضان از سال صد و نود و پنج از هجرت متولد شد و بزهر معتصم در بغداد در
آخر ماه ذی القعده از سال دویست و بیست از هجرت شهید شد و در روایت دیگر آمده که قاتل
آنحضرت مامون بود و بروایت دیگر ام الفضل **معجزه اول** محمد بن میمون روایت کند
که در خدمت علی بن موسی علیه السلام بودم در مکه معظمه پیش از آنکه بخراسان رود
با و گفتم که من اراده مدینه دارم مکتوبی برای ابی جعفر یعنی امام محمد تقی بنویس آنحضرت تبسم
نمود و مکتوبی باو نوشت چون بمدینه مشرفه رسیدم بدر خانه آنحضرت رفتم خادم امام
محمد تقی علیه السلام را بیرون آورد و آنحضرت طفلی بود چون مکتوب را باو دادم فوق
خادم گفت مهر او را برگیر و بگشا آنچنان کرده در پیش او بداشت امام علیه السلام
نظر در آن کرد بعد از آن فرمود ای محمد حال چشم تو چون است گفتم یا ابن رسول الله
چشمهای مرا علتی عارض شده کور شدم چنانکه می بینی فرمودند نزدیک بیا
نزدیک رفتم دست بر چشمهای من کشید بینائی من عود کرد پس دست و پای
آنحضرت را بوسیدم و از خدمت او مراجعت نمودم و الحال بینا هستم

معجزه دوم مرویست که معتصم روزی جمعی از امرای خود را بخواند و گفت از
برای من بر محمد بن علی التقی گواهی بدروغ دهید که او اراده خروج کرده آنگاه او را بخواند
و گفت اراده کرده که بر من خروج کنی امام علیه السلام گفت که نه معتصم گفت فلان و فلان
گواهی میدهند ایشان را حاضر کردند گفتند آری با نامها از دست غلامان تو گرفتیم و در
آنوقت معتصم در رواقی نشسته بود امام علیه السلام دست بدعا برداشت و گفت
خداوندا اگر بر من دروغ گفته‌اند فرو گیر ایشان را ناگاه دیوار و سقف را دیدیم که در حرکت
آمدند و هرگاه یکی از آنها برخاستی بیفتادی معتصم گفت یا ابن رسول الله من توبه
کردم از آنچه گفتم دعا کن تا این رواق ساکن شود امام علیه السلام گفت خدایا این
را ساکن گردان که میدانی که اینان دشمن تواند و دشمنان من پس آن ساکن شد

معجزه سیوم علی بن خالد گوید که در عسکر بودم خبر شنیدم که شخصی در آنجا
محبوس است که او را از ناحیه شام آورده‌اند و گفتند او دعوی پیغمبری کرده است علی
بن خالد گوید که به در زندان رفتم و با دربانان ملاطفت نمودم تا به آن مرد رسیدم
مردی دیدم با فهم و عقل با او گفتم قصه تو چیست گفت من در شام بودم و عبادت
میکردم در موضعی که معروفست براس الحسین شبی ذکر خدا میکردم که ناگاه شخصی را
دیدم با مهابت تمام بسیاری در او نظر کردم مرا گفت برخیز برخاستم و اندکی با او برفتم
نگاه کردم خود را در مسجد کوفه دیدم پس او نماز گزارد و من نیز نماز گزاردم پس بیرون
آمد و من با او بیرون آمدم و اندکی راه با او برفتم خود را در مسجد رسول الله صلی

علیه و آله دیدم پس زیارت کردیم و نماز گزاردیم پس بیرون آمد و من بیرون آمدم
اندک مسافتی قطع کردیم خود را در همان موضع دیدم که معبد من بود در شام و آن شخص از
چشم من غایب شد از آنچه دیدم متعجب ماندم چون سال دیگر شد همان شخص پیدا شد و چنان
کرد که سال اول کرده بود چون مرا بشام آورد و خواست که از من مفارقت کند گفتم
بحق آنکس که ترا قادر گردانیده است بر آنچه من دیدم که مرا خبر ده که تو کیستی گفت من
محمد بن علی بن موسی بن جعفرم این خبر را من بشخصی حکایت کردم این خبر فاش شد
تا بمحمد بن عبد الملک رسید مرا بگرفت و بند آهنین کرده بعراق فرستاد و بر من تهمت
کرد که دعوی نبوت میکند علی بن خالد گوید که با او گفتم که من قصه ترا بنویسم و بعبد
الملک دهم گفت بنویس چون بعبد الملک دادم در ظهر آن نوشت که بگو آنکس را
که ترا از شام بکوفه برد و بمدینه و مکه که ترا از حبس من خلاص کند چون نوشته او را
بدیدم بسیار غمناک شدم و محزون برگشتم روز دیگر وقت صبح بزندان شتافتم
که حال را با او اعلام نمایم و آنرا بصبر امر فرمایم لشکری و حارسان و زندانبانان را
دیدم که بر در زندان جمع شده بودند پرسیدم که حال چیست گفتند آن شخص که دعوی
نبوت میکرد امشب از حبس ناپدید شده نمیدانیم که بزمین فرو رفته یا مرغ او را
بآسمان برده علی بن خالد زیدی مذهب بود چون این بدید مسلمان شده اعتقاد
او نیکو شد

ولادت و وفات و مدت عمر و بعضی از معجزات علی بن محمد النقی
علیه السلام آنحضرت در ماه ذی الحجه سنه دویست و دوازده از هجرت متولد شد

و روایت دیگر آنست که در پنجم رجب از سنه دویست و چهارده متولد شد و در سامره
در روز دوشنبه سیوم رجب سنه دویست و پنجاه و چهار بزهر معتز عباسی شهید شد
و آنحضرت چهل و یکساله بود و بعضی گفته اند که ششماه اضافه بود **معجزه اول**
مرویست از ابی هاشم جعفری که گفت مردی از اهل سر من رای بعلت برص مبتلا
شده عیش بر و منغص شد روزی به ابو علی فهری از حال خود شکایت کرد او گفت
که اگر متعرض ابو الحسن علی بن محمد علیهما السلام شوی و از آنحضرت طلب دعا کنی
امید دارم که این مرض از تو زایل گردد آنشخص روزی بر سر راه آنحضرت نشست
چون امام علیه السلام از خانه متوکل بازگشت برخواست که با آنحضرت نزدیک
شود بجهت التماس دعا امام علیه السلام فرمود که دور شو خدا ترا عافیت دهاد
بدست اشاره بسوی او کرد سه مرتبه این کلمه بگفت آنشخص بازگشت و جرات
نکرد که نزدیک آنحضرت رود بنزد فهری رفته قصه باز گفت فهری گفت ترا دعا
کرده پیش از آنکه تو سوال کنی برو که زود باشد که تو شفا یابی پس آنشخص بخانه
خود آمد و آنشب را بگذرانید چون روز شد بر بدن خود اثری از آن علت
ندید **معجزه دوم** مرویست که مشعبدی از ناحیه هند بنزد متوکل آمد که در چابک
دستی مثل او دیده نشده بود متوکل با او گفت که اگر تو محمد را خجل سازی
هزار دینار بتو دهم مشعبد گفت چند نان تنک نزد او حاضر ساز و مرا در پهلوی
او بنشان متوکل بفرمود تا امام علی النقی علیه السلام را حاضر ساختند چون

علی بن مه

بنشست

بنشست طعام نزد آنحضرت آوردند چون دست دراز کرد که نان برگیرد
مشعبد عملی کرد که آن نان تنک در هوا پرید امام علیه السلام دست بنان دیگر
دراز کرد آن نیز بپرید تا سه مرتبه این عمل کرد حضار مجلس بخندیدند صورت شیری
بر بالشی مصور بود امام علیه السلام دست بر آن صورت زده گفت بگیر دشمن
خدا را آنصورت برجسته آنشخص را ابتلاع نموده بجای خود بازگشت و بهمان صورت
شد که بود مردمان متحیر شدند و حضرت برپای خواست که بیرون رود متوکل
گفت از تو سوال میکنم که بنشینی و آنشخص مشعبد را رد فرمائی حضرت فرمود بخدا
قسم که هرگز او را نه بینی دشمنان خدا را بر دوستان خدا مسلط میسازی پس از
نزد او بیرون رفت و دیگر آن مشعبد را کسی ندید **معجزه سیوم** مرویست که در
زمان متوکل زنی پیدا شد که ادعا مینمود که من زینب بنت فاطمه ام علیها السلام
متوکل با او گفت که تو زن جوانی و از زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله
مدتها گذشته چون تواند بود که تو دختر زاده او باشی آن عورت گفت که
رسول الله صلی الله علیه و آله دست بر سر من کشیده دعا کرد که حق تعالی در هر
چهل سال جوانی مرا عود فرماید و من تا حال خود را بمردمان نمینمودم درین وقت
مرا احتیاجی بهم رسید خود را ظاهر ساختم متوکل بفرمود تا جمعی از معتمدین را
حاضر ساختند و قصه آنعورت بایشان بگفت جماعتی گفتند که زینب بنت
فاطمه علیها السلام در فلان سال وفات کرد متوکل با آن عورت گفت

تو چه میکوئی کفت دروغ میکویند بسبب آنکه حال من بر مردمان پوشیده
بود کسی موت و حیوة مرا نمیدانست پس متوکل با آن جماعت کفت شما را حجتی برین
عورت هست غیر ازینکه وفات زینب را روایت میکنید کفتند نه متوکل کفت
که من از عباس بیزار و بری باشم اکر او را بحجت ملزم نسازم باو کفتند که امام علی النقی
علیه السلام را حاضر سازید که نزد او حجتی باشد پس بفرمود تا آنحضرت را حاضر
ساختند و خبر آن عورت را بعرض کرد امام علیه السلام فرمودند که دروغ می کوید
زیرا که زینب در فلان سال و فلان ماه و فلان روز وفات کرد متوکل کفت که اینجماعت
نیز مثل آنچه تو کفتی روایت کردند و من قسم یاد کرده ام که او را بحجتی ملزم سازم
امام علیه السلام فرمودند حجتی هست درین موضع که او را و غیر او را ملزم میسازد
متوکل کفت آن حجت کدام است فرمودند که لحوم اولاد فاطمه بر سباع حرام
است او را بفرما تا بنزدیک سباع رود که اکر از اولاد فاطمه باشد باو ضرری
نخواهد رسید متوکل بآن عورت کفت چه میکوئی کفت میخواهد که مرا بکشتن
دهد امام علیه السلام فرمودند که در اینجا جمعی از اولاد امام حسن و امام حسین
علیهما السلام هستند یکی از ایشانرا نزد سباع بفرست تا صدق این مقال
ظاهر کردد ایشان همه بترسیدند و بعضی کفتند که او حواله بر دیکری میکند
چرا خود مرتکب این کار نمیکردد متوکل امیدوار بود که باین وسیله آنحضرت
هلاک شود کفت یا ابا الحسن چرا تو این کار نمیکنی امام علیه السلام فرمود

که میکنم ان شاء الله و من بسلامت خواهم بود پس متوکل بفرمود که موضعی که سباع
در آن بودند در کشادند شش شیر در آنموضع بود و امام علیه السلام بسوی ایشان
فرود آمد چون آنحضرت بزیر آمد و نشست شیران خود را در پیش او بر زمین
انداختند و دستها کشیده سرها بر روی دست کذاشتند امام علیه السلام
دست مبارک بر هر یک کشیده اشارت میفرمود که بکنار روند تا همه بیکطرف
رفته در برابر آنحضرت بایستادند پس وزیر متوکل باو کفت که این کار صواب
نبود زود بفرما که ازین موضع بیرون آید قبل از آنکه این خبر منتشر شود
پس متوکل کفت یا ابا الحسن ما نخواستیم که ضرری بتو رسد میخواستیم که ما را
یقین حاصل شود بآنچه فرمودی الحال میخواهم که بیرون آئی پس امام علیه السلام
برخواست که بیرون آید شیران در حوالی آن حضرت می آمدند و خود را بر
جامهٔ او میمالیدند چون پا بر نردبان کذاشت رو بجانب ایشان کرده بدست
اشارت کرد که برکردید شیران برکشتند و امام علیه السلام ببالا آمد پس فرمود
که هر که میکوید که من از اولاد فاطمه ام درین موضع بنشیند متوکل بآن عورت
کفت که بسوی شیران رو آن عورت کفت که من دروغ میکفتم و من دختر فلانم
فقر و فاقه مرا برین داشت که چنین دعوی کنم متوکل کفت که او را پیش شیر
اندازید مادرش شفاعت کرده او را خلاص کرد **ولادت** و وفات و
مدت عمر و بعضی از معجزات امام حسن بن علی العسکری علیهما السلام در ربیع الآخر

در سنه دویست وسی و دو در مدینه متولد شد و در هشتم ماه ربیع الاول
سنه دویست و شصت در سامره بزهر معتمد عباسی شهید شد **معجزه اول**
ابو هاشم جعفری روایت کند که در خدمت امام حسن عسکری علیه السلام بودم که
شخصی از اهل یمن اذن طلبیده داخل شد مردی دیدم طویل جسیم پس بر حضرت
سلام کرد در خاطر من گذشت که کاش میدانستم که این مرد کیست امام علیه السلام
فرمودند این از اولاد اعرابیه است صاحب سنگریزها که پدران من آنها را مهر کرده اند
پس آن شخص چند سنگریزه بیرون آورد در یکطرف آن سنگریزها موضعی خالی
بود حضرت آن موضع را مهر فرموده پس گرفتم من خواندم نقش خاتم را که
منقش شده الحسن بن علی و آن مرد برخواست و میگفت رحمة الله و برکاته علیکم
اهل البیت ذریة بعضها من بعض از امام علیه السلام را از اسم آن شخص پرسیدم
فرمود که نام این مهجع بن الصلت بن سمعان بن غانم بن ام غانم است و این
ام غانم آن اعرابیه یمانیه است که سنگریزها با او بوده **معجزه دوم** روایت کند
احمد بن محمد از جعفر بن شریف جرجانی که گفت درسالی بحج رفتم چون بسامره
رسیدم بخدمت امام حسن عسکری علیه السلام رفتم و اصحاب ما پاره مالی من
بجهت آنحضرت فرستاده بودند میخواستم که بپرسم که آن مال را بکه دهم قبل
از آنکه من سوال کنم امام علیه السلام فرمودند آنچه با تو است بمبارک خادم
من ده باو دادم چون خواستم که بیرون روم گفتم شیعه تو بجرجان ترا

سلام میرسانند آنحضرت فرمودند آیا تو بعد از فراغ از مناسک حج رجوع
نمیکنی گفتم بلی فرمود که صد و هشتاد روز دیگر تو بجرجان خواهی رسید و در
روز جمعه سیوم ربیع الاخر اول روز داخل خواهی شد اهل جرجان را اعلام کن
که من در آخر روز نزد ایشان خواهم آمد تو الحال بیرون رو که حق تعالی ترا و
آنچه با تست بسلامت خواهد داشت و نزد اهل و ولد خود خواهی رفت و از
برای فرزند تو شریف پسری متولد خواهد شد او را صلت نام کن حق تعالی او را
بکمال خواهد رسانید و از دوستان ما خواهد بود پس گفتم یا ابن رسول الله ابرهیم
بن اسمعیل جرجانی از جمله شیعیان شما است بذل بسیار با دوستان شما میکند
در هر سال زیاده بر صد هزار درم از او بایشان عاید میشود و او یکی از جمله متقلبین
جرجان است امام علیه السلام فرمودند که حق تعالی او را برین عمل جزای خیر دهد و
گناهان او را بیامرزد و او را پسری سوی الخلقه شیعه کرامت فرماید پس باو بگو
که حسن بن علی میگوید که او را احمد نام کن پس از خدمت آنحضرت باز گشتم
و حج گزاردم و بسلامت بیامدم تا بجرجان رسیدم در اول روز جمعه سیوم
شهر ربیع الآخر چنانکه امام علیه السلام فرموده بود اصحاب ما به تهنیت
من می آمدند ایشانرا خبر دادم که امام علیه السلام وعده کرده است که در
آخر این روز نزد شما آید تهیه مایحتاج خود کنید و مسایل حاجات خود را مهیا
سازید چون نماز ظهر و عصر گزاردند همه در خانه من جمع آمدند که بناگاه امام -

علیه السلام داخل شده بر ما سلام کرد ما استقبال کردیم و دست او را بوسیدیم آنحضرت فرمودند که من وعده کرده بودم با جعفر بن شریف که در آخر این روز نزد شما آیم نماز ظهر و عصر در سامره گزاردم و نزد شما آمدم تا با شما تجدید عهد کنم پس هر حاجت که دارید طلب نمایید اول کسی که سوال مبادرت نمود نضر بن جابر بود گفت یا بن رسول الله یکماه است که چشم پسر من جابر کور شده است میخواهم که دعا کنی که حق تعالی او را شفا بخشد حضرت فرمودند او را بیاور چون او را بیاورد آنحضرت دست مبارک بر چشمهای او کشید چشمهای او روشن گشت پس مردمان فوج فوج می آمدند و حوایج خود را بر آنحضرت عرض میکردند و قضای حوایج ایشان میفرمود تا جمیع حوایج ایشان را قضا کرده ایشان را دعا کرده همان روز باز گشت **سیوم** مرویست از علی بن محمد بن علی بن اسمعیل بن علی بن عباس بن عبد المطلب که گفت بر سر راه ابو محمد علیه السلام نشستم چون نزدیک من رسید شکایت کردم از فقر فرمود که تو دویست دینار در زیر خاک پنهان کرده و این نه برای آن میگویم که چیزی بتو ندهم پس صد دینار بمن داد و رو سوی من کرده گفت تو آن زر را باز نیابی وقتی که بآن محتاج تر باشی و چنان شد که او فرموده بود آنچه آنحضرت بمن داده بود نفقه کردم و محتاج شدم بچیزی که نفقه کنم آنجا که زر نهاده بکریستم پسر من آن زر برگرفته بود و گریخته و هیچ از آن بدست من نیامد **ولادت** و وفات و مدت عمر و بعضی از معجزات حضرت مهدی علیه الصلوة والسلام و غایب شدن

وعلامات ظهور و بعضی از وقایع زمان ظهورش آنحضرت در سال دویست و پنجاه و شش از هجرت متولد شد **رباعی** آن مهدی هادی که ز ما مستور است وز غیبت او کون و مکان پر شور است خواهی تو اگر حساب عمرش دانی تاریخ ولادت شریفش نور است **معجزه اول** مرویست از ابی القاسم جعفر بن محمد بن قولویه که گفت چون ببغداد رسیدم در سال سیصد و سی و هفت عزیمت حج کردم و همان سال بود که قرامطه حجر الاسود را بجای خود رد کرده بودند و بیشتر قصد من آن بود که شخصی که حجر را نصب میکند دریابم چون میدانستم که نصب نمیکند حجر را مگر حجت چنانچه در زمان حجاج امام زین العابدین علیه السلام نصب فرمود درین وقت که وقت ضعفی مرا عارض شد که بر خود ترسیدم و میسر نشد که بحج روم شنیدم که ابن هشام بحج میرود در رقعه نوشتم و مهر کرده باو سپردم در آن رقعه از مدت عمر خود سوال کرده بودم و از اینکه آیا درین علت وفات خواهم کرد یا نه و باو گفتم که این رقعه را برسان بشخصی که حجر را در موضع خود نصب کند ابن هشام گوید پس داخل مسجد شدم و شخصی با خود بر داشتم که از دحام مردم را از من دفع کند هر که میخواست حجر را نصب کند قرار نمیگرفت پس جوانی گندم گون خوش رو بیامد و حجر را برگرفت و در موضع خود نصب کرد حجر قرار گرفت و آن جوان خواست که بیرون رود من از عقب او شتافتم تا از مسجد بیرون رفت و بجائی رسید که غیر از من دیگر کسی نبود بسوی من التفات کرده گفت بیاور آنچه با تست پس آن رقعه را باو دادم بی آنکه

نظر دران رقعه کند گفت باو بگو که درین علت خوفی بر تو نیست و آنچه البته
واقع خواهد شد یعنی مرگ سی سال دیگر خواهد بود پس گریه بر من غلبه کرد تا بمرتبه که گوکت
نتوانستم کرد و آن جوان مرا گذاشت و برفت ابو القاسم گوید که ابن هشام چون
بیامد این جمله را حکایت کرد چون از حکایت سی سال بگذشت ابو القاسم را علت عارض
شد شروع کرد در تهیه اسباب موت و وصیت خود نوشت و درین امور غایت
جد و اهتمام داشت باو گفتند این خوف چیست امید داریم که حق تعالی ترا شفا بخشد
گفت این همان سال است که خبر مرگ مرا داده اند پس در همان علت وفات یافت

معجزه دوم مرویست از یوسف بن احمد که گفت در سال سیصد و شش حج
گزاردم و سه سال در مکه مجاور بودم بعد از آن متوجه شام شدم در اثنای سفر نماز
صبح از من فوت شده از محمل بزیر آمدم که نماز کنم چهار نفر دیدم نزد محمل من ایستاده
و تعجب میکردم یکی از ایشان بمن گفت از چه تعجب میکنی نماز خود را ترک کردی گفتم
تو چه میدانی گفت میخواهی که صاحب زمان خود را ببینی گفتم بلی پس اشارت
کرد بیکی از آن چهار نفر من گفتم صاحب را علامات و دلایل است گفت کدام
دوستر است نزد تو اینکه ببینی محمل را و هرچه بر وست باسمان صعود کند یا
همین محمل تنها باسمان رود گفتم هر کدام که واقع شود دلیل است پس دیدم محمل
را و هرچه بر و بود که باسمان میرفت و آنشخص مشار الیه مردی گندم گون
بود که گویا زنگ طلا داشت و در پیشانی او موضع سجود ظاهر بود **معجزه سیوم**

مرویست که ابو محمد دعلجی که از نیکان اصحاب بود و احادیث بسیار شنیده
بود دو پسر داشت که یکی ابو الحسن نام داشت مردی صالح بود و غسالی کردی و
پسر دیگرش از حرام اجتناب نمیکرد شخصی مالی به ابو محمد داده بود که از جانب
صاحب الزمان علیه السلام حج گذارد و این در آنوقت عادت شیعه بود ابو محمد
چیزی از آن حجه بآن پسر فاسق داد و بحج بردن رفت چون بازگشت حکایت
کرد که در موقف ایستاده بودم دیدم که جوانی خوش صورت گندم گون
در یکجانب من ایستاده بدعا و تضرع مشغول است چون نزدیک شد که مردمان
کوچ کنند بسوی من التفات کرده فرمود ای شیخ حیا نمیکنی گفتم از چه چیز
ای سید من گفت بتو حجه داده شد از انکه میدانی تو او را بفاسقی میدهی
که شراب میخورد نزدیک است که چشم تو کور شود و اشارت بچشم من کرد و
من از آنروز تا حال خایف و ترسانم پس چهل روز از آمدن او بگذشت
که در چشم او که حضرت اشارت کرده بود قرحه بهم رسید و کور شد بدانکه چون
حضرت مهدی متولد شد حضرت امام حسن عسکری علیه السلام او را بجمعی
کثیر از خواص شیعه نمود و ایشانرا خبر داد که این طفل حضرت مهدیست و
علمای شیعه از حضرت مهدی علیه السلام مسایل مشکله میپرسیدند و آن
حضرت میخواند مشکلات ایشانرا حل مینمود تا هفتاد و سه سال آنحضرت
بشیعیان توقیعات میفرستاد و مشکلات ایشانرا حل مینمود و وکلای

آنحضرت بشیعه میرسانیدند و غیبت آنحضرت را درین هفتاد و سه سال
غیبت صغری میگویند و غیبت بعد ازین را غیبت کبری مینامند و وکلای
ثابت الوکالة آنحضرت چهار کس بودند اول ایشان عثمان بن سعید است
که حضرت امام حسن عسکری او را وکیل گردانید و بعد از آن پسرش وکیل
بود محمد بن عثمان و چون وفات محمد بن عثمان نزدیک شد جماعتی بسیار
از اکابر شیعه بپرسش حاضر شدند و گفتند که بعد از تو وکیل چه کس خواهد بود
در جواب گفت که وکیل بعد از من حسین بن روح نوبختی است و چون وفات
حسین بن روح نزدیک شد بیان نمود که بعد از وی وکیل علی بن محمد سمری است
و چون علی بن محمد را وفات نزدیک شد علما و اکابر شیعه بوی گفتند
که بکسی وصیت نمای در جواب گفت که لله امر هو بالغه و بکسی وصیت
نکرد و ایشانرا خبر داد که بعد از من وکیل نخواهد بود و برحمت خدا واصل شد
و آن در سنه سیصد و بیست و نه از هجرت بود و بدانکه هر که بعد از سمری که
آخر وکلاست دعوی وکالت نمود شیعه او را کافر میدانند و از جهت
حکم بر کفر حسین بن منصور حلاج که بی عقلان بوی کمال اعتقاد دارند
کرده اند و شیخ طوسی رحمه الله علیه در کتاب غیبت نقل نموده که حلاج بقم
آمد و در پیش عامیان و کم عقلان دعوی وکالت صاحب الامر علیه السلام
مینمود تا آنکه علی بن بابویه قمی بوی آزار رسانید و بدین سبب آواره

تم شد. اگر پرسند که سنیان در ولادت آنحضرت چه اعتقاد دارند بگو که سنیان
درین باب مختلف اند جماعتی از ایشانرا اعتقاد آنست که آنحضرت متولد شده
و فرزند امام حسن عسکریست علیه السلام و این مذهب را نسبت داده اند بگنجی
شافعی و ابو المظفر سبط جوزی در کتاب خصایص و محمد بن طلحه شافعی خطیب
دمشق و ظاهر قول محیی الدین حنبلی در کتاب فتوحات نیز اینست که آن
حضرت متولد شده و اما اکثر سنیان چون ایشانرا با اهل بیت رسول الله
صلی الله علیه و آله آشنائی نبوده و بعید دانسته اند که شخصی اینمقدار عمر کند
بنابرین گمان کرده اند که آنحضرت هنوز متولد نشده و گفته اند که امام حسن عسکری
علیه السلام را نسل نبوده و طرفه است که اینجماعت در طول عمر حضرت مهدی
علیه السلام تعجب نموده اند با آنکه اعتقاد بوجود خضر و الیاس و عیسی علیهم السلام
دارند و دجال شقی را زنده میدانند و اعتقاد دارند که حضرت نوح علیه السلام
و غیر او از سعدا و اشقیا عمرهای دراز کرده اند و شک نیست که با اعتقاد
طول عمر اینجماعت تعجب در طول عمر مهدی علیه السلام نمودن محض جهالت
و سفاهت است و بدانکه علاء الدوله سمنانی که از سنیهای زمان خود بود
و سنیان او را از بزرگان دین خود میدانند خلاف اجماع شیعه و سنی
نموده در تصنیفات خود ذکر کرده که جماعتی از اهل قبله که ایشانرا [illegible]
میگویند ایمان نزد ایشان آنگاه ایمانست که اعتقاد کنند که محمد بن حسن

عسکری زنده است و مهدی اوست و بیرون خواهد آمد و خدا امید اند که آنکه
که او غایب شد در طبقه ابدال در آمد همچنان عمر یافت تا قطب ابدال شد نود
سال قطب بود و خدا امید اند که او مرده است و او را در مدینه رسول دفن کرده اند
بی شک و شبهه ای عزیز من بدانکه بی شک و شبهه این قول افتراست و بی
دغدغه صاحب این عقیده ملعونست و اینطرفه است که درویشان نور
بخشی با آنکه لاف شیعگی میزنند علاء الدوله را با این عقیده باطل پیر خود
میدانند و اعتقادات باطله ابیزد جاهل کذاب را در رساله علیحده ذکر
نموده ایم اگر پرسند که سبب غیبت صاحب الامر صلوات الله علیه چیست بگو که
سبب غیبت قلت انصار و خوف از اعداست و عنقریب بتایید پروردگار
ظهور نماید و دنیا را پر از عدل سازد چنانچه پر ظلم بوده اگر پرسند که در زمان
غیبت وجود حضرت صاحب الامر علیه السلام چه فایده دارد بگو که فایده وجود
آنحضرت بسیار است و عالم الاسرار بتفصیل آن مطلع است   مهدی
از وی رونق ایمان باشد   هر چند نهان ز دیده چون جان باشد   خورشید
ز وی بود جهانی روشن   هر چند بزیر ابر پنهان باشد   گر مهدی هادی
ز نظر مستور است   اما ز وجود او جهان پر نور است   هر چند که جان ز دیده
غایب باشد   از پرتو او کشور تن معمور است   اگر پرسند که وقت ظهور
آنحضرت هیچ معلوم است یا نه بگو که عالم بظهور آنحضرت پروردگار است

و از ائمه

و از ائمه معصومین علیهم السلام روایتست که کذب الوقاتون یعنی دروغ
گفته اند آن جمعی که وقتی از برای ظهور حضرت صاحب الامر قرار داده اند اگر
پرسند که علامات ظهور آنحضرت چیست بگو که در احادیث علامات بسیار
از برای ظهور آنحضرت مذکور است و ما ببعضی اکتفا میکنیم بدانکه از علامات
ظهور آنحضرت افتادن دیوار مسجد کوفه است از جانب خانه ابن مسعود و
دیگر از علامات کشته شدن نفس زکیه است در ظهر کوفه که نجف اشرف است
و بعضی از راویان گفته اند که مراد از نفس زکیه پسریست از آل محمد که نامش
محمد بن حسن است و کشته میشود بی آنکه او را گناهی و تقصیری باشد و
روایتست که چون نفس زکیه کشته شود بعد از پانزده روز حضرت صاحب
الامر ظهور نماید و دیگر از علامات ظهور کشته شدن مردیست هاشمی در
میان رکن و مقام و دیگر از علامات ظهور کسوف شمس است در نیمه ماه
رمضان و خسوف ماهست در آخر ماه رمضان و دیگر از جمله علامات ظهور
خروج سفیانیست که از جانب روم ظاهر میشود و در کوفه شیعیان را بقتل
میرساند و چون آنحضرت در مکه ظاهر شود اول کسی که با وی بیعت کند جبرئیل
خواهد بود و انصار آنحضرت سیصد و سیزده کس باشند که در مکه بطی الارض
حاضر شوند و حضرت عیسی از آسمان بزیر آید و از انصار و اعوان آنحضرت
باشد و در نماز اقتدا بآنحضرت نماید و در بعضی از خطبها که حضرت امیر المومنین

علیه الصلوة والسلام منسوبست مذکورست که حضرت عیسی علیه السلام در
زمان دولت صاحب الامر علیه السلام وفات یابد و در پیش مرقد حضرت رسول الله
صلی الله علیه وآله مدفون شود و از حضرت امام جعفر صادق علیه الصلوة والسلام
روایتست که در اول روز منادی از جانب آسمان ندا کند الا ان الحق فی علی
و شیعته و در آخر روز ابلیس ندا کند که الا ان الحق فی عثمان و شیعته و
در بیخالت اهل بطلان بشک افتند و بعد از آن حضرت مهدی علیه الصلوة و
السلام از مکه معظمه با پنجهزار ملک روانه کوفه شود و چون بحدود کوفه رسد
لشکری بر سر راه آنحضرت روند و گویند که از راهی که آمده برگرد که ما را به
فرزندان فاطمه حاجتی نیست پس آنحضرت بتیغ آبدار آن بی دولتان
شقاوت شعار را بجهنم فرستند و بکوفه داخل شود و جمعی که مستحق قتل
باشند بقتل رساند و بمسجد رفته خطبه بخواند که مردم از بسیاری گریه ندانند که
آنحضرت مسجدی بنا کند چرا که مسجد کوفه گنجایش خلایق ندارد پس آنحضرت تشریف
بنجف اشرف برده در آن حدود مسجدی عظیم ترتیب داده از برای آن مسجد هزار
در قرار دهد و روایتی هست که منبر آنحضرت در پیش سر قبر حضرت امیر المومنین ع
خواهد بود و امر فرماید که از جانب کربلا نهری بنجف بیاورند و بر آن نهر پلها و
آسیاها قرار دهند و پیرزنان گندم بآسیا برند و بی کرایه آرد نمایند و از کوفه لشکر
باطراف فرستد و عالم را تسخیر نماید و ببرکت ظهور آنحضرت عالم پر خیر و برکات شود

و گنجها تمام از زمین بیرون آیند و مردمان تمام غنی و توانگر شوند و فقیری بهم
نرسد که بوی احسان توان نمود و عالم پر از عدل شود و آنحضرت بالهام الهی در
میان مردمان حکم نماید در جوع بشاهد و قسم ننماید و جمیع مذاهب را یکی گرداند
و هر که اختیار غیر مذهب اثنی عشری نماید بقتلش رساند و از یک کس فرزندان بسیار
بهم رسد و همه پسر باشند و در آن عصر دختر زاییده نشود و امنیت و عدالت بجایی
رسد که گرگ و سایر درندها با گاو و گوسفند در یکموضع چرا نمایند و در میان مردمان بخاطر
جمع بگردند و چون زنده را گذر بر قبر مرده افتد از بهر وی تاسف خورد و بگوید
کاشکی درین زمان زنده میبودی و این امنیت و برکت و عدالت را مشاهده می
نمودی اگر پرسند که آنحضرت در چه روز و در چه سال ظهور خواهد نمود بگو که
روایتست که آنحضرت در روز شنبه دهم عاشورا در سال طاق یک یا سه یا پنج
یا هفت یا نه ظاهر خواهد شد اگر پرسند که مدت دولت آنحضرت چه مقدار
خواهد بود بگو که بروایتی مدت سلطنت آنحضرت سیصد و نه سال خواهد بود و بروایت
دیگر مدت هفت سال خواهد بود که هر روزش برابر ده روز و هر ماهش برابر
ده ماه و هر سالش برابر ده سال اگر پرسند که رجعت در زمان حضرت صاحب الامر
علیه السلام چونست و بچه کیفیت است بگو که در دین اهل بیت پیغمبر ثابت
شده که در زمان حضرت صاحب الزمان علیه السلام جماعتی از مومن و غیر
مومن زنده خواهند شد و از حضرت امیر المومنین علیه السلام روایتست

که در ماه جمادی الاخره وده روز از رجب بارانی خواهد شد که هرگز کسی ندیده باشد
وبدان باران گوشتهای مردگان در قبر رویده گردد واز سعادتمندان جماعتی
بخصوص در روایات مذکور است که زنده خواهند شد پانزده کس از دین داران
اصحاب حضرت موسی واصحاب کهف که هفت کس بوده اند ویوشع بن نون که وصی
موسی است وسلمان فارسی وابودجانه انصاری ومقداد بن اسود ومالک اشتر
وایشان انصار آنحضرت خواهند بود اگر پرسند که دلیل براین چیست بگو که دلیل
براین قول ائمه معصومین علیهم السلام است وایشان همه خبر از رجعت داده اند
ودلیل دیگر قول حق تعالی است ویوم نحشر من کل امة فوجا ممن یکذب
بایاتنا اگر پرسند که این آیه چون دلیل است بر رجعت بگو که مضمون این آیه آنست
که روزی هست که حق تعالی در آن روز از هر امتی جماعتی از مکذبین را حشر خواهد
نمود ویقین که این روز غیر روز قیامت است چرا که در روز قیامت همه خلق زنده
خواهند شد وحق تعالی خبر از روز قیامت داده وگفته که وحشرناهم فلم
نغادر منهم احدا ومضمون این آیه اینست که حشر میکنیم همه ایشانرا وکسی
از ایشانرا وانمیگذاریم ودلیل دیگر بر این حدیث مشهور حضرت رسالت پناه است
که شیعه وسنی روایت کرده اند کلما کان فی الامم السالفة یکون فی
هذه الامة ومضمونش آنست که هرچه در امتان پیش واقع شده در این امت
واقع می شود وحق تعالی در امتان پیش مردها زنده ساخته ودر چندین موضع

از قرآن خبر داده وبر عاقل پوشیده نیست که دلیل رجعت بغایت واضح است
وسنیان بعناد اهل بیت رسول منکر آن شده اند ودر اول کتاب صحیح مسلم که از
عمده کتابهای سنیانست ذکر شده که جابر جعفی میگفته که هفتاد هزار حدیث از
امام محمد باقر علیه السلام شنیده ام واهل سنت حدیث از وی روایت میکرده اند و
چون دانستند که جابر عقیده برجعت دارد دیگر از وی حدیث نشنیدند و
روایت ننمودند ای دوستان ببینید که اهل سنت چگونه با اهل بیت عناد می ورزیده
اند بمحض اینکه جابر در عقیده رجعت تابع اهل بیت بوده ترک احادیثش نموده
اند وخود را از فایده هفتاد هزار حدیث محروم ساخته اند واز عجایب آنکه با اینحال
بحدیث مرسلی که بخاری از مروان بن الحکم روایت نموده عمل میکنند وحکم بصحتش
مینمایند با آنکه حضرت رسول مروانرا با پدرش از مدینه اخراج نموده بود وعثمان بنا
بر خویشی که با وی داشت مخالفت حضرت رسول نموده بمدینه اش آورد واورا
وکیل خود گردانید وآنقدر قبایح از مروان وعثمان صادر شد تا آنکه مؤمنان
اتفاق نموده عثمانرا کشتند وچون عثمان کشته شد مروان با امام زمان که
حضرت امیر است بیعت نکرده بلشکر عایشه پیوست واز آن حربگاه از کشتن نجات
یافته بلشکر معاویه پیوست ودر چندین معرکه با امام زمان حرب نمود با آنکه اهل
سنت خود روایت نموده اند که حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله در غدیر خم
در حق علی علیه السلام گفت اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره

واخذل من خذله یعنی خدایا دوست دار کسی را که او را دوست دارد و دشمنی کن
با کسی که با وی دشمنی و نصرت کن کسی را که او را نصرت کند و واگذار کسی را که او را
واگذارد و باز خود روایت کرده اند که رسول الله صلی الله علیه وآله بحضرت امیر المومنین
علیه السلام گفت که حربک حربی یعنی کسی که با تو حرب کند چنانست که با من حرب
کرده باشد و باز خود روایت کرده اند که من مات ولم یعرف امام زمانه مات میتة
الجاهلیة یعنی هر که مرد و امام زمان خود را نشناخت مردن وی مانند مردن کسانیست
که پیش از زمان اسلام مرده اند در واقع این چه عقل و چه مذهبست که بمحض اعتقاد
برجعت هفتاد هزار حدیث جابر را واگذارند و بحدیث مرسل مروان با اینقدر ارکان
و معصیت عمل نمایند و آنرا صحیح شمارند یقین که این عمل محض عناد با اهل بیت رسول
است و همیشه در میان شیعه و سنی گفتگوها در باب رجعت میشده نقل است که ابو
حنیفه بمومن طاق که از شیعیان اهل بیت بود از باب مزاح گفت که بمن
قرضی بده و در زمان رجعت که ما و تو زنده می شویم بگیر مومن در جواب ابو حنیفه
کلامی گفت که مضمونش اینست که تو بمن ضامنی بده که خدای تعالی ترا بهمین
صورت خلق نماید تا هر چه خواهی بتو قرض بدهم شاید که تو بصورت قرده
خلق شوی و من ترا در آن وقت نشناسم اگر پرسند که آیا حضرت صاحب
الامر را در زمان غیبت کبری کسی میتواند دید چنانچه در زمان غیبت صغری شیعیان
وی را میدیده اند بگو که اکابر شیعه در کتابهای خود نقلهای بسیار کرده اند که

جماعتی در زمان غیبت کبری بملازمت آنحضرت رسیده اند و تفصیل آن
در کتاب غیبت شیخ طوسی و در کتاب اکمال الدین و تمام النعمه و کتاب کشف الغمه و
کتاب صراط المستقیم و غیر آن مذکورست اگر پرسند که در زمان غیبت کبری او در
کجا می باشد بگو که در احادیث اهل سنت مذکورست که نام قریه صاحب الزمان کرعه
است و نقلهای بسیار در کتب شیعه شده که جماعتی بقریه حضرت صاحب الامر رسیده
اند از انجمله مردی از همدان در راه مکه معظمه از قافله مانده بود و بتوفیقات پروردگار
بقریه صاحب الامر افتاد و حضرت را ملاقات نمود و ایمعنی سبب تشیع او و قبیله او شد
و آن قبیله را در همدان بنی راشد میگفته اند و بتشیعی معروف بوده اند اگر پرسند
که ثواب کسی که در انتظار ظهور حضرت صاحب الامر علیه السلام باشد چند است
بگو که از روایات اهل بیت فهمیده میشود که اگر کسی در انتظار آنحضرت بمیرد
مانند کسیست که با حضرت صاحب الامر در خیمه نشسته باشد و از روایت
دیگر فهمیده میشود که اگر کسی از شیعه بگوید که اگر صاحب الزمان را دریابم
او را نصرت و یاری خواهم نمود ثواب او مانند کسی است که در خدمت صاحب
الزمان شمشیر بر کفار زند بلکه ثواب او مانند کسیست که در خدمتش شهید شده
باشد اگر پرسند که احوال دجال چون است بگو که در خطبه از خطبهای حضرت امیر
المومنین علیه السلام این احوال مذکورست و ما در این رساله بعضی از آنرا ترجمه
میکنیم دجال صاید بن صید است بیرون می آید از بلده که نام آن اصفهان است

ازقریه که نام آن یهودیه است چشم راست او کور است و چشم دیگر در پیشانی
اوست و در میان دو چشم او کافر نوشته و میخوانند او را هر صاحب سواد و نی
سواد و در برابر او کوهیست از دود و در عقب او کوهیست سفید و مردمان می پندارند
که طعام است و ظهور آن ملعون در سالی خواهد بود که در آن قحط سختی باشد و هر گام
حمارش یک میل خواهد بود و زمین در زیرش طی میشود و آن ملعون دعوی خدائی
میکند و تابعانش اولاد زنا خواهند بود و آنهائی که طیلسانهای سبز می پوشند
و گویا که طیلسان سبز کسوت یهود است و حضرت صاحب الزمان او را در بلاد
شام در روز جمعه بقتل میرساند و در بعضی از خطبها که بحضرت امیر علیه السلام
منسوب است مذکور است که قامت دجال چهل گز است و آبله رو است و چشمش ازرق
است و بر سرش دو شاخ است و دهنش بد بو است و ناخنهای برگشته دارد
و لشکرش هزار هزار و ششصد هزار خواهد بود و در کتاب اکمال الدین حدیثی
مذکور است که مضمون مختصری از آن اینست که دجال در زمان حضرت رسول
الله صلی الله علیه و آله متولد شد و حضرت رسول الله با جماعتی از صحابه مرتبه
بخانه آن ملعون رفت و فرمود که اقرار بوحدانیت خدا و رسالت من بیاور
پس آن ملعون ابا نمود و راضی نشد تا آخر آنحضرت کلامی ادا فرمود
که مضمون بعضی از آن اینست که هیچ پیغمبری نیامده مگر آنکه امت خود را از دجال
ترسانیده و خدای عز و جل وجود او را بتأخیر انداخت تا بزمان شما پس هرگاه

دجال خروج نماید و دعوی خدائی کند و امر او بر شما مشتبه شود پس او را بشناسید
و بدانید که خدای شما یک چشم نیست و چون خروج نماید سوار خواهد شد بر خری که
میان دو گوشش مقدار ثلث فرسخی باشد و اکثر تابعانش یهودان و زنان و صحرا
نشینان خواهند بود اگر پرسند که دابة الارض که پروردگار در قرآن ذکر آن
نموده و در سوره نمل فرموده که اذا وقع القول علیهم اخرجنا لهم دابة
من الارض بگو که از بعضی از خطبهای حضرت امیر المومنین علیه السلام مستفاد میشود
که دابة الارض بعد از دجال در پیش صفا ظاهر میشود و با وی خاتم سلیمان است و
عصای موسی پس میگذارد خاتم را بر روی هر مومن پس در آن نقش می بندد که
هذا مومن حقا و میگذارد خاتم را بر روی هر کافر پس نقش می بندد در آن که هذا
کافر حقا تا آنکه مومن ندا میکند کافر را و میگوید وای بر تو ای کافر و کافر ندا
میکند مومن را و میگوید طوبی لک یا مومن خوشا حال تو ای مومن کاشکی امروز
من مثل تو میبودم و مانند تو سعادت عظیم می یافتم و بعد از آن دابة الارض گردن
خود را باذن پروردگار چنان بلند گرداند که هر که در میان مشرق و مغرب است او را
ببیند و این حجت بعد از آن خواهد شد که آفتاب از مغرب بیرون آید و درین هنگام
توبه برطرف شود و کسی را ایمان در آن وقت نفع ندهد مگر آنکه پیشتر ایمان آورده
باشد و از حضرت امیر المومنین علیه الصلوة والسلام نقل است که فرمودند که والله
که دابة الارض دم ندارد بلکه صاحب ریش است یعنی دابة الارض از نوع انسانست

نه از قسم باقی حیوانات و در خطبهٔ لؤلؤیه که از حضرت امیر علیه السلام منسوبست
مذکورست که ظهور دابة الارض چهار سال بعد از خروج یاجوج و ماجوج خواهد بود
اگر پرسند که یاجوج و ماجوج که حق سبحانه و تعالی در قرآن ذکر نموده و فرموده
که انّ یاجوج وماجوج مفسدون فی الارض چه طایفه اند بگو که در بعضی
از احادیث مذکورست که یاجوج طایفه ایست و ماجوج طایفه دیگر است و هر یک
ازین دو طایفه چهار صد طایفه اند و یکی از ایشان نمی میرد تا هزار فرزند خود را
نه بیند و نیز یکی تا نزاید هزار ولد بسیاری ایشان بمرتبه ایست که چون از
بیرون آیند اول ایشان در شام و آخر ایشان در خراسان خواهد بود و بهر چه رسند
از فیل و شتر و خوک و وحش بخورند و از سلمان فارسی علیه الرحمه نقل است
که یاجوج و ماجوج سه قسم اند یک قسم قامت ایشان صد گز است و عرض ایشان
ده گز و قسم دوم قامت ایشان صد گز است و عرض ایشان همان صد گز و قسم سیوم
قامت ایشان بمقدار گوشت ایشان است یک گوش را بزیر خود می اندازند و یک گوش
دیگر را لحاف خود میسازند و در بعضی از خطبهای حضرت امیر المومنین علیه الصلوة
والسلام مذکورست که قامت ایشان یک وجب یا یک گز یک گوش را
بزیر خود می اندازند و یک گوش را لحاف خود میسازند و ریش ایشان بمقدار
قامت ایشان است و دندانهای ایشان مانند کلنگ است و ایشان آب دریا و گیاه
زمین را میخورند و در زمین فساد مینمایند و بعد از آن حق تعالی مرغانرا بر
ایشان مسلط میسازد مانند اصحاب فیل و ایشانرا هلاک میکردانند
و چون بوی مردار ایشان باعث بدبوئی و تعفن روی زمین شود
مرغان را میفرستد که تا ایشانرا از زمین برچیده در دریا اندازند و در

ورسوله لعنهم الله فی الدنیا والاخرة یعنی آنکسانی که آزار میرسانند بخدا
و رسول لعنت کرده است ایشانرا الله تعالی در دنیا و آخرت و آنچه در کتاب عمده ابن
بطریق احادیث در بیان فضل و کمال آن معصومه از کتب اهل سنت نقل شده بیست و
دو حدیث است از مسند احمد بن حنبل دو حدیث و از صحیح بخاری چهار حدیث و از
صحیح مسلم نه حدیث و از تفسیر ثعلبی یکحدیث و از جمع بین الصحیحین یکحدیث و از کتاب
الجمع بین الصحاح الستة پنج حدیث و صاحب کشف الغمه نیز احادیث از کتب اهل
سنت در فضل آنحضرت نقل نموده از آنجمله چند حدیث در طریق تزویجش با حضرت
امیر صلوات الله علیه از کتب اهل سنت نقل نموده که از آن احادیث بزرگی شان
حضرت امیر المومنین و زوجه اش ظاهر میشود و از آنجمله حدیثی از کتاب مناقب خوارزمی
که از عمده محدثین اهل سنت است نقل نموده که مختصری از آن اینست که انس
گفت که نزد حضرت رسول الله صلعم بودم آنحضرت را در عالم وحی بیهوشی روی نمود
و چون بهوش آمد گفت که ای انس میدانی که جبرئیل از پیش صاحب عرش
چه خبر آورده گفتم که خدا و رسول داناترند گفت که الله تعالی مرا امر کرده که فاطمه را
بعقد علی درآورم پس حسب الامر آنحضرت جماعتی از مهاجرین که ایشانرا نام برد
و بعد ایشان از انصار طلب نمودم چون جماعت نشستند حضرت رسالت پناه
خطبه بخواند و بعد از خطبه گفت که شما را گواه میگیرم که بدرستی من فاطمه را بعقد
علی درآوردم بر چهار صد مثقال نقره اگر راضی شود علی با این و علی غایب بود

وچون علی علیه السلام حاضر شد حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله متوجه
او شده تبسم کرد وگفت یا علی الله تعالی مرا امر کرده که فاطمه را بعقد تو در آوردم بچهار
صد مثقال نقره آیا تو راضی شدی گفت راضی شدم یا رسول الله بعد از آن علی برخواست
وخدارا سجده کرد بعد از آن حضرت رسالت پناه او را دعا کرد بکثرت وخوشی وبرکت
ومبارکی باز از کتاب مناقب حدیثی نقل نموده که مضمونش اینست که بلال بن حمامه
گفت که روزی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله بیرون آمد با روی نورانی
مثل دایره قمر پس عبد الرحمن بن عوف برخواست وگفت یا رسول الله این نور
چیست در جواب گفت که بشارتی از جانب پروردگار بمن رسیده در باب برادرم
وپسر عمم ودخترم الله تعالی فاطمه را بعقد علی در آورده ورضوان خازن بهشت
بامر الهی درخت طوبی را جنبانیده واز آن نوشتها ریخته بعدد دوستان
اهل بیتم واز زیر درخت طوبی ملایک از نور آفریده وبهر کدام یکی از آن
نوشتها داده پس چون قیامت قایم شود ملایکه درمیان خلایق ندا کنند
پس کسی از محبان اهل بیتم نماند مگر انکه یکی از آن نوشتها بوی دهند ودر آن
باشد خلاصی ورستکاری از آتش بسبب برادرم وپسر عمم ودخترم آزاد
شوند جماعتی از مردان وزنان امتم از آتش صاحب کشف الغمه از کتاب
مناقب حدیث دیگر نقل نموده که طولی دارد ودلیل بر عظمت ورفعت شان
حضرت امیر المومنین وفاطمه علیهما السلام است که مضمون بعضی از آن

کتاب اکمال الدین مذکور است که یاجوج وماجوج را کسوتی نباشد همگی برهنه اند
پروردگار از برای دفع سرما ومگرما بعضی را پاداده وبعضی را کسوت می پوشانیده و
پایهای ایشان برهنه است ودندانهای ایشان مثل دندانهای درندگان است
وقوت ایشان اژدهاست که ابر از دریا برداشته بر ایشان می بارد واگر در سالی
اژدها بر ایشان کمتر باریده شود درمیان ایشان قحطی شود وچون از زمین
[illegible] آن زمین جلای وطن نمایند وایشان از خود دفع نتوانند
نمود وکسی بر ایشان نظر نتواند کرد از نجاست وکراهت منظر وقبح هیات
که با ایشانست نعوذ بالله اگر پرسند که یاجوج وماجوج نسل کیستند بدانکه عالم
بر حقیقت اینحال خدای متعال است شیخ طبرسی در کتاب تفسیر از بعضی نقل نموده که
ایشان از اولاد یافث بن نوحند ویافث پدر ترکست واز بعضی نقل نموده
که ترک از نوع یاجوج وماجوج است وچون سکندر سد بر روی یاجوج وماجوج
بست ترک در بیرون سد ماندند وانجماعتی از یاجوج وماجوج که سد بر روی
ایشان بسته شد پست ویکطایفه بودند واز بعضی نقل نموده که ایشان فرزند
آدم اند باین روش که آدم محتلم شد ونطفه او با خاک آمیخته شد وحق تعالی
از آن نطفه بخاک آمیخته یاجوج وماجوج را آفرید ودر کتاب کلینی از حضرت
امیر المومنین علیه الصلوة والسلام منقولست که جمیع ناس فرزند آدم
اند مگر یاجوج وماجوج که فرزند آدم نشد تمت
الکتاب بعون الملک الوهاب بتاریخ [illegible] شهر رجب المرجب [illegible]
سنه ۱۱۹۹





